

سال ۱۱۸۵۲ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۱ هجری قمری

۱۸۵۲ م

تا که در شتافت تا بابا بیته آنجا راسخ و مینمای مدافعه و محاربه و تسخیر حدود نور نماید و سخت ملاحظی بابا عالم تعمیر ماکری بر آن و داشت که عامه و عیال و لباس زهد و تقوی را کنده کلاه شکاری بر سر گذاشته و بزنی چنگو جان در آمده فمه بر کمر بسته اسلحه گرفت و با کبک کمر دشوار سفر در قریه ای گذشت لذا بعضی دیگر مانند محمد نفعیان جوان پهلوان و غیره نیز مسلح و آماده گشتند و همه در میان انالی تا که قرا و نور فاده و زاید نشدند که البته فقه نوح خواهد داد و با بیان غم خروج دارند و در شام آن احوال خبر تیر خوردن شاه با سجد و رسید و نیز ریحی داشت که تیر صادق و دهنش بر شاه کار گرفت و منجر به جامت نال بابیه گردید و تدبیری اندیشید سواره از بارگه ناما طهران بیرون راند و در شب نخبانه بر کشت و سه شبانه روز پنهان ماند انگاه لباس دروشی در بر کرده باج و اگال بر سر در شمه بر کمر و پوست تحت بر پشت و کنگول و تیزترین بدست از طریق بی راه جنگل مازندران برستان و لرزان با اتفاق عیش ملازمین العابدین و با ملا رمضان بگریخت و خود را سپا داده و بپندرشه سر باز فرود مازندران رساند و با ملازمین العابدین کشتی در آمده بسبب در انزلی رشت وارد شدند و محقق و متواری گشت

مضمون کلام نیل نماندی است که سال ۱۲۶۷ ایامی که به وزارت قاضی علی محمد اکرم قزوینی در کمانده تهرانی بیرون در دوره طرانی قامت داشت یک نسخه از رساله داخل سببه نجات علی محمد اکرم را برای میرزا یوسفخان مستوفی الممالک آستانه برد (میرزا محمد حسن مستوفی الممالک در طهران سال ۱۲۶۱ درگذشت و پسرش میرزا یوسف مستوفی الممالک شد) و او پس از ملاحظه گفت بعد از سه روز با جواب گویم و چنانچه گفت نیل نزد او نیل با محنت برده گفت اگر بخوام بر سول آید بر من باشم تا چندم که صاحب این کتاب هم بر من شوم و رساله مذکور را بخوانش نزد خود نگاه داشت سپس سال ۱۲۵۹ بعد از واقعه بدختم مذکوره نیل بدفات دی رسید و او چنین گفت البته شنیده ایم که در دعوی مظلومان از صحنه ارتضی داخل شد حتی میرزا حسین شیشه استم هم که او را آدم خوبا میدانستیم شرکت نمود و نظام اعلام بدست خود یک نفر از تیرز دولی بگردد از دست او امر مخالفی بنظر رسید آنگاه از جمال ایسی جو باشد نیل گفت شنیده ام حرکت بپراق عرب نموده اند گفت درباره ایشان منم بقدر امکان حدیث رسانا کرده ام که شرمی از تصدیق نمودند و بعد از آن بر پشت ایشان ثابت و حقیقت بر در وقت مکشوف گشت و از مملکت که امید نجات نبود در پایا فتنه گفت

سال نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

گشت و با اینکه عمال دولت بشت بدست پختس او بودند جان از ورطه هلاکت بدر برد و مستعین معاندین خصوصاً شیخ عزیز الله عم جمال ابی شرح عمال ایلیان تا کر با عراق آخته پی دینی مطلقانه و متفرقانه نزد شاه ابلاغ داشتند و آنرا جمعی غیر متخص در قلعه خیر با قوی دستعدا و کثیر خوانند و جمعی از ایشان با هم درسم با القاب نامید و شد و شجاعان صدر اسلام یاد کرده غار کز صفح ما نندان شمرند چنانکه شاه پیر خورده غضبناک فی الفور صدر اعظم طلبیده بازخواست نمود که چرا خبر نداد و بشت تمام اطهار ناسره و قلع و قمع بایسته تا کر را از ادخواست و صدر اعظم با اینکه کذب اخبار مذکوره را میدانست ناچار شده فوجی از سواران شاپسون را بسوار جرسی حسنعلی خان قاجار نامور ایسکار نمود ولی برادرزاده خود میرزا ابوطالب خان را همراه فوج برای راهمانی و دستاده و ضیاء اعدا تا در کف او گدشت و خواهر ابوطالب خان حرم آقا میرزا حسن برادر معتر جمال ابی بود که سکونت تا کر در آشته اماک و چاشان را سرپرستی میکرد صدر اعظم با ابوطالب خان سپرد که اردو را زیاده از سه روز در تا کر نگذارد و بر عیال و سکنه قریه زبان نرسانند و باس خاطر خواهر و شوهر خواهر و خانواده جمال ابی را مراعات نماید و فقط شورشیان با بیدار سرکوب و دستگیر کرده بپهران بیاورند و نیز محسنی خان مذکور گفت که ابوطالب بجات مذکوره همراه کردم ولی از جوانی ناآزموده است نواد را با آنچه صلاح دولت و ملت در رعیت است دلالت نماید همیشه تو بدارت با قدمی نماید و دستخطی بخوانین و سران بگوک نور و دستاده که لدی احتیاج با سواران و دستعدا خود ملک با ابوطالب خان حسنعلی خان نمایند و صورت حکمی که صدر اعظم بخوانین اطراف نور نوشت چنین است (عالیجهان سرگردان طائفه خواهد و در امر قوم میگردد که در اینوقت بعض اولیای دولت قاهره رسید که جمعی از قریه تا کر میان رود در سلاک طائفه ضاله

و گفت بفرمایید که بزرگترین است این سال باشد .

سال ۱۳۳۰ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۸ هجری قمری

۱۸۵۲ م

ضآنکه بابت بیانی شزارت و بی حسابی را که گذشته اند حکم محکم قدر توأم اندس تا یون شهر یاری روح العالمین فزاده شرف
صدر یافت و در کسایتکه صاحب بلوک اند التزام گرفته شد که هر یک بحسب حصه و سهم جمعیت و تفنگچی حاضر کرده و
برافتت عالیجاه فرزند می میرزا ابوطالب خان و عالیجاه حسنعلی خان که نامور انجام این خدمتند آنها را با تمام
گرفته روانه در بار معدلت مدارشاهشاهی دارند با عالیجاهان نظر نیاستت قرب جواری که بحال نودارند
مرفوم میشود که اولاً هرگاه علاوه بر جمعیتی که از نور نامورند جمعیتی لازم باشد و عالیجاهان مشارالیهما بخوانند باید
و دیگر آنکه اگر درین گرفتاری آنها کسی زرشان بحال سکون خارج بود بیایند و عموماً فرار کنند گرفتاری آنها
در عهد خود دانند و هیچ وجه غفلت را اجازه نمانند حرز فی شهر و تحفه محرام ۱۲۶۸ عیده آقا خان بن استه
و ابوطالب خان جاهل و خالی از عطف بود و سرداری خود منور گشت و از خواجوند و یار رود و بلوک مالو
و سایر طوائف آسوده جمعیتی کثیر سپاده و سواره گرد آورد و هر چند حسنعلی خان سرتیب با وضعیت داد که من
یقین کردم در اینجود و مخالفی نیست اعتنا نمود و بجز با افواج لشکر دریا که ریختند و آقا میر حسن که ابوطالب
مذکور بدون تحصیل اجازه در محضرش نمی نشست عوم ملاقات وی و نصیحت و منع را نمود ولی کما شنگان
ابوطالب خان مانع از ورود شده گفتند سردار فرمود احدی نگذاید نزد من نیاید و آقا میر حسن نام
خود را گفته بدو پیغام فرستاد و در قبول ملاقات نکرد و چنین جواب داد که من امروز بدو منمیشناسم و از
طرف سلطان مأمورم که مردان منقریه را سر برم و زنان و طفال را اسیر و اموال را غارت کنم و تمامت سوت را
و بران نمایم و فقط پاس احترام آقا میر حسن را اهل خانه اش این می پذیرم که هر زن بد آنخانه نپاید
مأمون باشد و اگر غیر از این خواهشی باشد سبب نصیب شان و خراش خواهد شد و آقا میر حسن
چون چنین پایجا از طرف وی بشنید بیایک بلند سخنان درشت در محضر گفته جمعیت بخانه خود
کرد و امالی قریه تا ما از خوف جان در شب بکوها گریخته متواری شدند و زنان خانه و امالی را

سال ۱۰۴۰ نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

البت را که آشته باصفا رخساره قانیر حسن پناه برزند و ابوطالب خان تخت بار دسا و مقربان اردو و بهار
 آتشی حال ایسی در آمدند و ابواب گنجینه را گشوده شهاب نفیسه و اثاث بهیت و طرف قیمه قدیمه و کتب و خطوط
 بشیل و غیره را چندانکه از جلش عاجز ماند باز کرده برد و دیگر چیزها را در هم نخیسته شکستی با رنگت و سوزاندند
 بسوزاند و ابواب عمارت را از جای کنده بیوت را خراب کرده آن بناهای عظیم را منهدم و تلی خاکی ساخت آنگاه
 بنجازه نامی رعایا بخرجه عارت نمودند و جمیع اینه قریه را منهدم کردند و بالاخره انبارهای گندم و جو که ذخیره رعایا
 قریه بود آتش زده بسوزاندند و ابوطالب خان تفنگدارهای خود بخوار بهر طرف در کوههایی تجسس مردون
 ستواری روانه داشت تا غمام و کله را جمع کرده آنچه از مردوزن بیاید بکشند و با دستگیر نمایند و نزد وی
 بیاورند و سعی در گرفتاری محمد تقی خان مذکور و عبد الوهاب بیگ و بابا خان و سایر مقتدرین باینه
 انجام نمود بابا خان گر نخته جان بدر برد و محمد تقی خان با عبد الوهاب بیگ خود از رودخانه گذرانده بملطن
 شده در دامنه کوه و کنار رود غنوده خوابیده بودند که تفنگدارها باین طرف رود رسیده دوش را در آن
 خوابیده دیدند عجز از رود سخت بود و اندیشه کردند که شاید آندو بیدار شده بگریزند لذا بدون اینکه
 بشناسند هر دو را هدف گلوله کردند و خود را با نظرف رود رساندند عبد الوهاب بیگ بشهادت رسید
 و محمد تقی خان هنوز ز رمقی داشت و آندو را حمل کرده نزد ابوطالب خان رساندند و او عهد بلیغ نمود که
 رخصتای محمد تقی خان را بسته معالجه نماید و او را زنده بطهران برده بشاه نغماند که چگونه شجاعی را اسیر کرده

محمد تقی با عبد الوهاب بیگ که در کوشش با نانی بالای کوه زنده تفرات کرده چون بجمع بیدار شدند وضع ناگوار را مشاهده کردند محمد تقی تاب نیاورد
 غرمت قریه نمود عبد الوهاب هر قدر مانعت کرد تا اثری بخشید عاقبت هر سه بوسی قریه روان شدند هینکه نزدیک رسیدند داعه شتند
 بایشان گلوله شلیک کردند محمد تقی خان و عبد الوهاب بیگ احصاب گلوله کرده بیغناوند و بابا خان بگریخت خود را برود خانه انداخته بطنیان
 دشت او را برده نیزه لاک شد و مادر محمد تقی بیچاره شورش بود از دشمن پرسش در افرانگه می نمود مضمون بیانات شهادت حضرت عبد الوهاب

سال ۱۰۵۰ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۱ هجری قمری

۱۸۵۲ م

کرده و چند فتح بزرگی نائل گشت و نشان و لقب و امتیاز حاصل کند ولی محمد تقی خان پس از دو شب گذشت در آن هنگامه نیامد و غارت بجم نام جهان حال اسی نگذاشتان با در برده حفظ نمود ولی بعد از خدایت کرده عدو کو را برد و خورد و اقای میرزا محمد حسن بخواست بجم را مجازات کند و حال اسی از بغداد دو شتند که متعرض بجم نشوند و بقیه گو سفندان را به عموم محمد زمان بخشیدند و ابوطالب خان تقریباً بیت و یکمفر از حال بایته را سر کرده آورده که ملاقات را حکم داد محاسن ببرند و ما مورخ خاک مقداری از چانه آن مظلوم نیز برید و چون او را پا و سر رهنه بر سر کرد و همراه اسراروان دشتند در آن حال مشغول بتلاوت مناجات گردید و با جمله همه را بغل در بجزیرت به جمعی از زنان سر رهنه با اتفاق گردید و اسراروان بطهران فرستاد و خود حسنعلی خان دارد و از عتق روانه شدند و همگام حرکتش اقای میرزا محمد حسن را هم برای آنکه بادی پرشاس کرده از قتل و هدم و غارت رعایا نکوش نمود امر با سال بطهران داد و او سپر خود نیز از غلام ملی را بخانی خویش مقرر داشته سواره منفرداً بطهران رفت و با سرادین طریق از سواران و مردم هر محل جور و جنای بسیار دارد آمد و در بالوشی تنگی را در خرابه بسکن دادند و انانی آنرا سنگسار کردند و چون بطهران رسیدند نسوان را در خانه محمود خان کلاتر و جمال را در انار حبس نمودند و بعد از ورود او ابوطالب خان و حسنعلی خان نزد شاه حاضر شدند و ابوطالب خان چنین موصوفه داشت که انقلابی مافوق آن بود که سماع شاه رسید ولی محمد آینه بفر سلطانی خاتمه پذیرفت و آبادی با خاک یکسان کردم و شاه بترکی از حسنعلی خان

آوردند که ابوطالب خان براندر زاده صدر اعظم که باست کمل اردو با او بود بغا ضلعه کیمه مبتلا بو باشد چه شماش از حدت بیرون آید
 هلاک گشت بر سر اخیس یارودی در دهان سنه با هب از روی پل ساطع شده از زیر شکم تا گلوش درید و چنانکه شمشیر
 بی حال مرفون گردید طها سبب قیام سر کرده کجوری را در دهان سنه با هبش قطعه قطعه کردند بی نام ایبح که مدعی بود
 کارگر به محمد تقی خان را آورد در نذر عودت اردو از آنکه در خارج شهر آبادی از انواع سوارش ساطع شده در جاس از گلوش
 بیرون آید هلاک شد

سال ۱۰۸۸ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۱ هجری قمری

۱۸۵۲ م

استفسار نمود و او معروض داشت که ابتدا در آخمرد و بنبری از انقلاب بود و فقط نتیجه که از این اردو کشی حاصل گشت
 آنکه قریه خراب و دیران و عمارت میرزا بزرگ با تمام اثاثیه اش آتلاان شد و شاه از آسماج سخنان وی محفل
 و متحیر گردید و صدر عظیم ابوطالب خان اقبوخی و بازخواست نمود و اما مجوسین مذکور چند تن از آلمان بنام ملا
 بابایی بزرگ و ملا علی بابایی کوچک و ملا فتح و محمد تقی بیگ و دو نفر دیگر در زندان بهلاکت رسیدند و
 در محضر حال این جان سپردند چنانکه دیده بای ملا علی بابایی بزرگ را در حال نزع بدست خود بستند و بعضی
 دیگر بعد از حرض شدند و ابوطالب خان هر چند در از خدمت مذکور مقام امیر سپه گری یافته فوجی با و او گذار
 شد ولی چندی نگذشت که در سن جوانی شربت ناگوار هلاک را بر سر کشید و هنگام مردن کسی جز آقا میرزا حسن
 بر بالینش نبود و سرش را بر من گرفته شفقت و مهربانی نمود و این خبر چون بسمع صدر عظیم رسید سینه
 مسامی اعمال ابوطالب خان را در حق ناگزیر کرده و از محبت و عطوفت بزرگ حسن بختی رحمت طهارت بدست

کیفیت اجراء حکم عام شاه با بعد از اسیا در بلاد ایران

متعاقب واقعه مائمه مذکوره در پایتخت فرمان شاه برای عموم حکام و فرمانروایان و خوانین و علماء و متفقدین
 کل اقطار ایران صد دریافت که کمال فتنه بابتیه بموجب فتاوی مجتهدین و مراجع حکام خارج از دین اسلام و ضال
 و مضل انام و دشمن پادشاهند باید همگی همت بر قطع و قلعشان بکارند و باید بسی و بعد تمام احاد بابتیه را در
 کنند و تحصیل شهادت و فتوی علماء و حجتان نمایند و آنان را مهدور الدم و مباح الاموال و متحرک المهر
 شناسند و همگی را با بطران فرستند و یا بغفل رسانند و لاجرم در سراسر ایتمکلت میدان باخت و تار با
 شده هنگامه قتل و اسیر نفوس و نهب اموال گرم شد و عمال دولتی آنچه خواستند و توانستند دست
 جان و مال انالی گشودند و مقتصدترین و معصنین دولت و ملت را بهانه بدست آمده در حلقه اجوا
 و اغراض شخصی خود دو اسبه باختند و مال و جاه و اعتبار و اشتهار نزد شاه و روسا انداختند و بستند

سال ۱۲۶۱ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۱ هجری قمری

۱۸۵۲ م

گشتند شکسته خراب کردند و غارت نمودند زمان باشوهر با بسیاری برزند فروختند و بزنی گرفتند زفلو مان دستخوش
نظاره و اطلال واقع شدند و بسیار زرن و مردان نظا نفعه تیر و شمشیر بیداد جان سپردند و چه مقدار در حسن فرزند
بخاری و شفقت هلاک شدند و بارگرسنگی در برنگی در کوهها و بیابانها تلف گشتند و ما شان از میان رفت
و اموال و اثاثیه شان اعدا، دشمنان برزند و آثار و کتب این امر سوختند و معدوم کردند و چه عده از آحاد این نظا
مجبورا عقیده خود را کتمان نموده از تعرض معتصین و اعدا محوظ ماندند و عده قلیل بتدابیر و حمایت برخی از علما
و متنفذین که بیعرض در مرض بودند و یاد در باطن و ضمیر خود تعلقی باین امر داشتند نجات یافتند از آنگاه در تبریز حاجی
شیخ محمد خلیل قزوینی مورد توجه علما و تجار و محل تعرض حکومت واقع شد ولی بصرف مال و شفاعت برخی متخص
و محفوظ گردید و نیز با حکومت از ایشان کثیرا اتفاق مثبت سوار دولتی بسر کردگی بیشتر نامی شیر را مورد استقبال مسلمانان
میلان شدند و چون نیمه شب ورود نمودند دوتن از مدعیان محبت باین امر یکی حاجی حسن بن نجفی و دیگر
حاجی سعید باوعلی برای ترس از جان و مال خود با آنان موافقت و مرافقت حسنه ارائه طریق کردند و سواران
و فرزان بنحانه نامی بایمان ریختند و هر که را دست یافتند از شیر جواب بیرون کشیده بنحانه حاجی احمد
برزند همگی را با حاجی در بنا، سخانی خانه بستند و با هجوم عام دشمنان محلی تمامت اموال و اثاثیه خانه را
غارت کردند و یک یک از مجوسین را چوب بسیار زده نمودند و او گرفتند و حاجی احمد را بفنک بسته
پاهایشرا از ضرب چوب مجروح نموده مبلغ سیصد تومان اخذ کردند و در آن گیردار علی اکبر نامی از بنای
بنحانه حاجی کاظم از خویشاوندان خود پناهنده و مخفی گشت و حاجی مسلمان مذکور فرزان و
سواران را جبر کرده انمظلوم را گرفته از شدت ضرب هلاک نمودند و پس از زجر و اذیت بسیار که
بر کبار و صفار وارد آوردند و اموالشانرا تاراج کرده خانه ایشانرا آتش زدند عده از اسرا را با
وعلل سوی تبریز بردند و درین طریق ایشانرا با ساسا و القاب شمشیر اکر بلا و مخصوصا محمد حسن و محمد جعفر

سال نهم طهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق ۱۸۵۲ م

محمدجعفر جوانان نورس پسران مسلم خوانده مسخره دستبردار وادیت و جاکرده بهشم ولطم دارد تیز و جس نمودند و از
 آنقدر فقط حاجی محمد تقی و حاجی احمد که در شاهپور و تمولین آنجس بودند و نیز دو جوان مذکور آسود شدند حاجی محمد تقی
 بقول سوانی نه روس نیا ه برد و حاجی احمد با پسران مذکور در خانه رئیس سواران بودند و با نفعی اوده مستخلص گشتند و
 دیگران بعد از مدتی که در حبس بسر بردند و آنچه داشتند بکمران و غیره داد و رد شدند ولی هفت تن دیگر بکربلا
 معلولان از تیز نظران آوردند و در انبار بکند و زنجیر و شفت و عذاب گنجه داشتند و شش تن از ایشان بنام آقا محمد تقی
 و برادرش آقا عباس و حاجی عبیوض و آقا حسین ابن آقا فیصل و آقا حسن و آقا حسین پسران عبد الرحیم متولد
 در طول مدت پنج سال از حبس بخواری و سختی در گذشتند و فقط آقا کاظم بن آقا محمد تقی مذکور پس از شش
 سال حبس در انبار رخصت و آزاد شده بمیلان مراجعت نمود و در بشرویه جزاسان آقا سعید حسن مجتهد جدید الورد
 و فایز از تحقیقات علمیه و تفسیر عراق عرب که پدرش بواسطه ملاحضین باب الباب اظهار ایمان میکرد داشت
 و عظمت بر ضد این امر برخاست و از باب بیان آنقبضه نزد مجتهدین طبع سعایت و شکایت نوشت و
 آقا محمد تقی مجتهد را که از این طائفه و پسر آقا عبد الرحیم مجتهد مشهور بشرویه بود و آقا عبد الرحیم مذکور در ایام میا
 در خصوص این امر ساکت بود سخن در ایمان یا انکار نمیکفت ولی خلفش آقا محمد تقی قائم بر نفس این امر گردید
 با نده دیگر از مؤمنین امثال که بلائی حاجی بابا و کربلائی عبد الله عین الله و کربلائی علامه رضا و کربلائی محمد علی
 با هم در رسم ذکر نموده ضال و مضل بشمرند و لذا حکمی از آقا محمد تقی طبعی صادر شد که هفت تن از مظلومان را
 بطمس سبیل دارند و آقا محمد تقی اگر نزد امامی قضیه تبری از این امر جوید معفو باشد و او مسجد رفته
 بر بنبر برآمده در مجمع انام چنین ادا سخن نمود که جمعی بیابی معروف شدند و امامی آنان را لعن میکنند
 و ما نیز بر آنان لعن میفرستیم این گفت و در بنبر نزل کرده بخانه خود رفت و حاجی سید حسن مجتهد
 مزبور بعدا طمس شرعی نوشت که آقا محمد تقی با بی در محضر هانس بجای آنکه ازین عقیدت تبری جوید بر لا
 عین

سال نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

بر لاغین اینطایفه لعن نمود ولی آقا محمد رضا مجتهد مذکور عمتنا بانحان نکرد و بوی نوشت که دست
ذوقش بلا محرم تقی در نقاشی باز دارد و لاجرم هفت نفر دیگر را بطبیس برده نزد آقا محمد رضا حاضر ساختند
و ادقضاوت را بلا عبد العظیم از علمای طبیس و آنکه هشت و طای مذکور حسن عقیدت باین امر داشته مکتوم

میداشت لذا اسائل استخلاف محمودین بتدبیر فراهم ساخته یکی را بشهرویه عودت داد

در نزد آقا علی اکبر حکاک یزدی رحمت الامر حکمران گرفته مدار حکومت کشیدند و اصرار نمود که او تبری از این امر
کرده خلاص شود چون امتناع در یزد توب حاضر کردند و هر قدر زن و طفل ضعیفش دست بدانش برده
التماس نمودند بیشتر استقامت در اظهار عقیدت و ایمان کردند تا در ابد توب ساخته شهید نمودند و
تا عذوب از او بوجوب منع حکومت قطعات جسدش را کس نتوانست جمع نماید و نیز میرزا حسن آقا فضل
بن میرزا احمد از علماء ائمه جماعت یزد را بحکم نواب عبدالحی و سنگی کرده مدار حکومت بر یزد و حکمران
کرد که تبری از امر نماید و او استقامت و ثبات در عقیده و ایمان در یزد لذا او را جمعیت سرایان با
غیروشیپور حضور ابنوه تاشایان توب بته شهید نمودند و هم آقا حسین نام زنجانی را که سرباز بود با بر
حکومت بدین توب مینه گشته و نیز آقا محمد صادق ساج یزدی را بحکم نواب عبدالحی مذکور ابنوه
مردم بضر بسنگ و چوب غیره شهید کردند و نیز ملا علی ترک مجتهد یزد برای نیل به استقلال ریاست
و تئیه که بمقامت حاجی ملا باقر عالم شهید ارکانی نسبت و شکایت بشهر کرمان که مرکز حکمرانی یزد
بود نوشت و او را بانی قتال و مضل مهدور الدم خواند لاجرم حاجی را بکرمان کشیده خیال
قتلش داشتند و لکن برای حسن اخلاق و آداب معاشرتش حکمران تغییر حال یافته مانع قتل او گردید
و نیز ملا علی مذکور شدت تقرض با حاجی ملا مهدی عالم دو غلط شهید یزد پرده چنت و اذیت بسیار
نموده خواست بجزع و عسف زرش را زردی طلاق گیرد و چون آنها نوقت دچار مرض فوج گشت

سال ۱۱۸۵ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۸ هجری قمری

۱۸۵۲ م

گشت دست از تفرغ کوتاه کرده از حاجی پوزش نموده طلب دعا در حق خود کرد و حاجی بعد از این حادثه
 سرفا از تفریغات و قدیات وی مصون ماند و بدین طریق همه روزها برخی از سرورین این نام را دستگیر
 کرده بعضی اعلام چرب و ده حبس می نمودند و گروهی را حکومت زجر داده بکند و قید می انداختند و جرم گرفته
 را می گرفتند و لاجرم برخی از مستضعفین را بیم فرا گرفته سلب این اسم از خود نمودند چنانچه میرزا حسین
 میرزا سلیمان مجتهد که سعادتی از آثار حضرت نقطه اولی بخش موجود است از خود تالیسیستی رخصه خوان
 حکم داد که بجهت بابت چوب زدن تا این نام را از خود بر رفع کرده بریاست علیه اسلامیة نشست و اموال فراوان
 گرد آورد و دیگر از آن پس تو این نسبت با نیطائفة نمود و حاجی رسول مهریزی از اصحاب حمید شهید
 سید علی مهریزی از معارف اینطائفة را بقصد هلاک چوب و فرزندان خود بربری نماید و عدّه کثیر از
 اینطائفة بکوه و بیابان و تزاری و تزاری شدند چنانکه علامه محمد زانا مشایخی قرب چهار سال در جبال اطراف
 مخفیاً بسر برد و از جمله شهدای یزدی اما محمد باقر بن حاجی محمد صالح تاجر متول اصنافی الاصل بود
 اسکن از اصحاب قاسمیه و حمید شهید بود که چون بعد از ختم واقعات حمید دیزد حکمران بلد تفرغ
 با صاحبش نمود و خانه حاجی محمد صالح مذکور را نیز نفیاً کردند مهاجرت بیشتر کرده در آنجا سکونت جست
 و در این موقع حسب الامر حکمران فارس ویرا گرفته بشهادت رسانند

شهادت حسین جمال اسی در انبار طهران کیفیت استخلاص آن

در آن ایام که هنگامه مذبحه عظمی بر پا بود و آحاد اینطائفة در سراسر ایران دچار قتل و غارت می شدند
 جمال اسی در سیاه چال طهران معیند بکند و بخیر نیز نیست و خانه و عاقله شان محل توبه و تفرغ اعدا بود
 خواهران و برادران و خویشان سعی در استخلاص می نمودند گوی نزد صدر اعظم تحف هدایا می نه برده خوا
 یکروز در هنگامی نزد سفیر روس کوشش و در خواست می نمودند ولی شاه ادنی رضایت در حاکم

سال اوهم طوز

واقعات سال ۱۲۶۹ هـ ق ۱۸۵۲ م

در خلاصی ایشان زنده شد و مخصوصاً در شب و روز نامه دفریاد مادرش برتفع بود و دستور قتل جمال ابهی را داد
و غلامان شاه چند بار عباس مستخدم حاجی سلیمان خان ابانبار برده بیکیکل مظهر را از دور بدو نشان داده
گفتند اگر درباره این شخص شهادت دهی که در انجمن مشورت حاجی حضور داشت مادرش حضرت دامت
داده ترا این خلوت خود خواهد نمود و چون نزدیک میشد چشمهای خود را بدست نموده چند دقیقه بخت
ملاحظه کرده قسم یاد نمود که من هرگز این شخص را ندانم تا آنکه ما را مل میگویم در نظر من نیست که ابانبار در حاجی دیگر
نیز دیده باشم لاجرم زربعینش را پوشش شدند و با نیت صد برآوردند که جمال ابهی مسموم نمایند و نزد مادر
تقریب نمایند و عاقبت تبلیس و طبریس خود را بطعامی که از خانه شان با نبار میآوردند رسانده بجلد می کشم
بر کباب داخل کردند و همینکه جمال ابهی تناول فرمودند اثری خبری در مزاج مبارک پدید گشته چندی مخوف از
اعتدال شد تا چون بشیخ عظیم را گرفتند و حاجب الدوله و غیره افتخار کرده آشتینار دادند که برین بانیه را به
آوردند و اقدام ببدف ساختن شاه حب دستور دادند واقع شد سفیر روس بصد عظیم پیام نموده که نمایندگی
با تقاضای حاجب الدوله بنزدان روند و از آن رئیس مجبور شده درباره جمال ابهی بر ملا پرسند و سخنان او را
نمایند تا حقیقت مال بیوع کامل معلوم بشد و در وقتی تعیین شخصی محترم از طرف صدر عظیم وزیر حاجب الدوله
دهم نمایندگی سفارت در محبس وارد شده از شیخ عظیم سوالات نموده تغییراتش را ضبط کردند و چون از او
پرسیدند که درباره جمال ابهی چه شهادت و اطلاعی دارد فریاد رسید حسین متولی قمی سابقی الکر از آنجا
که نیز مجبور بود مدخل کرده خواست جمال ابهی را بنامان بنشاسان و بدین نوع شروع سخن نمود که کوشی
اعظم زربعینم بهم در ظل ایشانند و حاجب الدوله از مدخله بجای می وی متغیر شده لطمه بزبانگوشش
نواخت و گفت فساد اقوال و اعمال تو بر همه واضح است لب بند و ساکت باش و لذت شیخ
عظیم چنین فریاد کرد که من قبل از این در مجلسی ابانبار دیدم ولی بعد از آن دیگر اسمی از ایشان نماند

سال دهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۹ هـ ق

۱۸۵۲ م

فیما بین بابیه نشیندم و اما پس اینطریق همان بزرگواری بود که در تبریز بارش زدند و بنام نادانهای
اصحاب بزعم خویش بصد و قصاص برآمدند و من نوع کامل از ما وقع مطلقم تا آنکه چنین عملی وقوع یافت
و جوانی که شاه از از اسب غلطانه در بر سینه اش نشن چنانکه شاطران تر سیده گر بخند صا
نام تبریزی و شاگرد فاد بود و در سال ملازمت من داشت و در آن مدت پوسته بیکرانه نقش
انستقام از مولای خود را بر ضمیر می بست و با محبت و شتاب مبادرت نموده کاری از پیش نبرد و اگر بد
و تجربه داشت نوعی عمل نمیداد که مقصود انجام گرفته نام و کمال می یافت و با ساجه جمله بیکر و بان حیدر
مارا آفرید سوگند است نه ایشان (جمال ابی) و نه دیگران ابد از این واقعه خبرند شتند دهان
چند نفر که من پیشاسم عامل بودند و حقیقت حال خرابین نیست و شما آنچه در نظر دارید و میخواهید من
رفتار نماید و سید متولی که از جهت بیم و خوف و سی در استخلاص خود پوسته دیگران را گرفتار
و بغلای نمود محض برابر برات خویش قلمراش بدست گرفته گوش شیخ عظیم را برید و معذاکت
حاجب الدوله مجلس آمده بد گفت شاه فرمان بقصاب و شکنجه تو داد حال خواه کسی دیگر را از پایا
نشان دهی یا نه امراش را با انجام میرسانم و حکم نمود برابر بر نه کردند و میر غضبان پیش از دست
جای بد شراداغ نهادند چنانکه ناله و فغانش همی بلند بود و لمجای نه داشت پیش از همه محمود
و چار ببات و شکنجه گردید و شیخ عظیم تحمل و استقامت در زید و بلا بار بر خود خرید و در حفظ
جمال ابی گردید و تقریرش نمایندگان سفارت روس و صدر عظم ضبط کردند و سنادگی
نموده استخلاص جمال ابی را طلبیدند و شاه خواه خواه اجازه داد و صدر عظم این خویش
حاجی علی نام را نامور ساخت که هیکل مقدس از زندان بیرون آورد و حاجی علی هیکل داخل
زندان شد هیکل لطیف اچان ضعیف و نحیف و نیز وضع شدید و کیف سخن اش هر که

سال دهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۹ هـ ق

۱۸۵۲ م

ساده تر از سایر که بیشتر شده بود که باقی نماند و همانی است که ما حکایت کردیم صدر عظم
 شمارا محض نسکین مدعیان در محلی مخصوص مقرر داده اسم حسن آن نهاد و هرگز تصور نمیکردم در چنین مکان
 با قاطان و سارقان و دزدان غیر گران نشاند و جنبه خود را تقدیم نمود که برودش مبارک اندازد و با یکس
 زندانیان بمجلس صدر اعظمم وارد شوند و جمال ابی قبول فرمودند و با همان یکس مجلس صدارت
 درآمدند و نخستین سخنی که صدر اعظم مروض داشت این بود که اگر نصیحت مرایشید بد و دل از این امر
 بر میداشتید امور باینجا و این حال منتهی نمیشد جواب فرمودند و شما هرگاه نصیحت مرایشید بد کار
 دولت ایران باینجا نمیکشید و صدر اعظم نصیحت مبارک بیاید آمد که چین وصول خبر شهادت نقطه

اول فرمودند که اینها را بطور است
 در وقت
 عظم

سال دواهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۹ هـ ق

۱۸۵۲ م

مطوبت فولد این مظلوم در آگاهی که حضرت سلطان آید الله به الرحمن غزم فوجها تا آن
موده اذن حاصل کرده قصد زیارت بقاع مقدسه منوره ائمه صلوات الله علیهم نموده
وبعد از رجوع نظر بگرمی هوا و دارا اختلافه و شدت آن بلواسان رفتم و بعد از آن
حکایت حضرت سلطان آید الله بنا دگ و فعاله واقع و در آن ایام امور منقلب و نار
مشغل جمعی را اخذ نمودند از جمله این مظلوم را لمر الله ابد داخل آن امر منکر نمودم و در
بجای آن شخص هم عدم نصیبت ثابت منکلت ما و اخذ نمودند و از بنا و دان که در آن ایام
مقر سلطنت بوده سر برهنه و پای برهنه پیاده با زنجیر بسجن طهران بردند چه
یک ظالمی سواره همراه کلاه از سر برداشت و بسخت تمام با جمعی از مهر غضبان و فراسا
ما و ابروزند و جها و شهر در مقامی که شبهه و مثل نداشت مقر مقین نمودند اما
سجن که محل مظلوم و مظلومان بوده در الحقیقه دخمه ننگ تا دیک از آن افضل بوده
و چون وارد حبس شدیم بعد از ورود ما را داخل دان فی ظلمانی نمودند این
سه پله سر شیب که ششم و هفتم که معین نموده بودند رسیدیم اما محل تاریک و معما
فرب صد و پنجاه نفر از سادات این اموال و فانیین نفوس و فاطمین طرف بوده مع
جمعیت محل منفذ نداشت جز طریقی که وارد شدیم اعلام از وصف عاجز و واضح
منته اش خارج از بیان و آنچه اگر بی لباس و فراس الله بعلیم ما و در علیسان فی
للقام امن الا ظلم و در ایام و لبالی در سخن مذکور در احوال و حرکات خراب
تفکر نمودیم که مع علو و سمو و اراک آن خرب آبا چه شده که از ایشان چنین عملی
ظاهر یعنی جاد و حرکت آن خرب نسبت بذات شاهانه و بعد این مظلوم

سال ۱۱۵۰ هجری قمری ظهور

واقعات سال ۱۲۶۹ هجری قمری

۱۱۵۲ م

اداره نمود که بعد از خروج از سخن بنام همت در مذهب آن نفوس پیام نماید و در شبی
از شبها در عالم رؤیا از جمیع جهات این کلمه علیها اصفا شد انا نضرك بك و شك
لا تخزن عما ورد عليك ولا تحف انك من الامنين سوف يبعث الله كنوز الارض وهم
رجال ينصرونك بك و باسك الذي به احيى الله افئدة العارفين و چون مظلوم از بن
خارج حبس الا من حضرت پادشاه حربه الله تعالى مع غلام دولت علیه ایران و در
بهینه دوس بعراق عرب توجه نمودیم و بعد از ورود با عانت الهی و فضل و رحمت ربنا
آیات بمثل غیبها اطل نازل و با طرف ارض ارسال شد و جمیع عباد را مخصوص این
حزب بمراد حکیمانند و نصایح مشفقانه نصیحت نمودیم و از فساد و نزاع و جدال و محاببه
منع کردیم ما انکله از فضل الهی غفلت و نادانی ببرد و نادانی بدل گشت و صلاح با صلح
و در ایام توفیق در سخن ارض طاکر چه نوم از رحمت سلاسل و روائح منسنة ملیل
بود و لکن بعضی اوقات که دست میداد احساس میشد از جهت اعلای راس
چیزی بر صدر میسر میشد بنابه رودخانه عظیمی که از قلعه جبل بانخ و فعی بر ارض برنورد
با نجهت از جمیع اعضاء آثار و اظواهر و در آن چنین لسان فرانت می نمود آنچه را
که بر اصفا آن احدی قادر نه و نیز در صورت مناجاتی مصائب و بیایات وارده

چنین شرح دارند هو الا عظم الا بهی سبحانک اللهم یا الهی لك الحمد انفقنی
لا حياء من في سماك و ارضك و جعلتني هدفا لسهام القضاء لا علاء كلمنا فيا
باللهي عبادك الى سواء الصراط انك انت العزيز الوهاب سبحانک اللهم یا الهی ناد
حين تسابع البلا يا عن سحاب فضائك و توردف الرزايا عن غمام امضائك الى

سال و اہم طور

واقعات سال ۱۲۶۹ ہجری

۱۸۵۲ م

الی منیٰ یتربا من کایس السرا فی مملکت الی صوفی نوز فاما و ب الضراء بہن عبادک افضلت مطا و
فضلت بعد الذی اشاہد بانھا جار بہ فی بلادک استمدت ابواب حنک و افضالت بعد الذی
اوی بانھا مفتوحہ علی وجہ خلقت فوغرتک با محبوی بدما و شراب محبتک عن دم فلو بہم و طعام
مخلصک من فطمان الکباد ہم و نضی علیہم الایام و ما هبت علیہم نسائم و حنک و انغی علیہم اللہ
و ما ربت علیہم نغمات عنایتک انعمہم بالآہی عن علی بجزیرتک بعد الذی افرق ابو حدیثک ^{الطریق}
با سبتک عن جراد سدک بعد الذی اغر فوا بفر و انبتک فبحانک سبحانک با مقصودی و مدو صل
البلدہ الی مقام ما امهلنا حتی یخرج النضر عن نفسنا بحت احاطنا عن کل الجهات و لغنا
باخذ شلد فوغرتک بالآہی و صرت محجرا فی ذکر بلادک الوارثہ و ذرا بانک النازلہ و لم
ادہ من اتی بلادی اشکوا الیک اشکوا بالآہی عن سجنی فی اشہر معلومات او عما ورد علی فیہ
سلاسل الذی کسرت عنی من ثقلها او حدی الذی کان علی رجلی عما اکسبت ایدی لا ^{اشفاہ}
او عما جعلوا اهلنا اسادی بین یدی الاعداء او عما اخذوا اموالنا و خربوا بورتنا او اذکر
بالآہی حین الذی اخذونی و اذ ہبونی من فرید الی مدینتہ و کان رأسی عرابا و رجلی متحانبا
و عنفی مغلو لا و بدلی مشدودا ثم اجتمعوا علی العباد و منهم عرفونہ و منهم الذین ما عرفونہ و الذین
عرفونہ فمنہم کانوا فاعلون و محجرون فی امری فمنہم کانوا ان یشتمونی و الذین ما عرفونی و مولکھم
نحوی بانہم لہم من الحجر و الخشب کانہم ما شربوا خمر الا نصاب و اشتموا و اجمع الابلاد فوجالک
العدیہ و انوار و جھک البدیہ و ردوا علی ما اسحی ان اذکرہ بین یدیک و الظلم
سجرت علیہ و المداد لہن یجری بہ و اللوح لہن یحمل و النفوس لہن یطعن اذا اتمت بک بالآہی و
انذکر حین الذی اخرجونا مع ناسنا و اطفالنا عن اولادنا و ما انت احصیت عما ورد بنا و نزل علینا

سال ۱۱۷۰ و ۱۱۷۱ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۹ هجری قمری

۱۱۵۳ م

علینا و اذکر ما ورد بعد ذالک علینا الخ

واقعات سفر جمال ابی بقرق

جمال ابی روز اول ماه بهمن واقع در نیمه اول ماه ربیع الآخر سال ۱۲۶۹ هجری قمری از طهران بفرمان عراق
 خارج شدند و عائله محترمه و دو برادر خود آقای میرزا موسی اکلیم (و میرزا محمد علی را همراه برزند و چون در
 یک ماه که ناصرالدین شاه مملکت تدارک با محتاج سفر فرار داد تهیه نامت لباس و پیشانی لایحه
 برای عموم همراهم قیصر نبود و در آن موسم رستان سر با بقایات درجه شدت و سورت داشت عبور
 از طریق سخت که بها مخصوصاً همراهم و گردنه اسد آباد بنهایت صعوبت گذشت و در این مقام چنی
 از بیانات صادره از قلم ابوی در اثنا علی سفر که شایع احوال روحانیه و ادضاع صوریه است ثبت نمایم
 و هجرت هذیه احرف حقائق و در فائق احمد مخصوص صاحب مدس قرب حضرت سلطانی است که
 از لطائف بدایع عنایت خود کل من فی الملک و از عمای کافور بعرضه ظهور آورد و جمیع موجودات را
 از هویت نیستی در عرضه هستی برای ظهور مضمود موجود فرمود و غیاب هستی موجود را
 بلقا، هستی مطلق قائم و مشرف نمود تا کل موجود از غیب شهود از وحی و اسعد بازمانند
 و از اسنوا، عرش عدل محروم نگردند و در هر وجودی رمزی و از هر ذری امری مفرد داشت که
 سازجات مجربات هوایات اکوان بمرکات کوناگون حرکت نمایند تا در هر ملکوت لفظ
 در عرضه ناسوت ظاهر و هویدا گردد و بهر شیئی فرضی بخشد و بعد و سع از خود بند
 بخورد و بعد تکلیف امر فرضی عرضه داشت تا طغیان و ایمان کل معلوم شود و ثمرات ایمان
 و انفال خود برسند و با آنچه کتب بخورند شهادت شوند لغمان بپوشش نامان منظر بدی با
 انما ان تک مثقال حبه من خردل فلکن من صخرة اوزة السموات اوزة الارض باث

سال ۱۱۸۰ و ۱۱۸۱ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۹ هجری قمری

۱۸۵۳ م

بأث بها، الله ان الله لطيف خبير چگونه میشود از برای احدی مغربى و مغربى نکل در فضیله
مدرت او اسپند همچنانکه سرخشا و صرفا امیر المومنین منفرها بد کلثمى و فضیله
مدرتک اسیران ذالک علیک سهل سپهر فبحان الذی بید ملکوت کلثمى و آنه قد
کان علی کلثمى مدبر بالهی و سیدى و جلاله چگونه وصف نمایم اما در قدس نورابا
این زبانی که کال است از ذکر ادنی محمد سلطان اولیت تو و چگونه ملاحظه نمایم آثار
انس تورابا این چشمهاى که کور است از شاهده مخص جمال ملک ابدیت تو
چگونه استماع نمایم الحان بلج تورابا این گوشهاى که کراست نود نفر دمانه سرمد به تو
و چگونه ادراک نمایم لطائف بدایع حکمنمای تورابا این هوشى که در هوش است نود
ظهور باث ندایر حضرت فرقیست توجه لطیف است مکرمت و مرحمت تو که فرود
گرفته جواهر از جیبات اکوان با وجه بدیع است جمت و داف تو که فرا گرفته
مراتب هوایات امکان را باک و منزهتى از وصف هر جوهر مجربى منعالی و مقدسى
از لغت هر منزله و مقدسى کل لغت ها در ساحل قدس تو کذب صرف است و جمع
وصفها در قنای انس و انان محض است فراد نفر مودى برای احدی طرفی برای هر
خود جز بحر محبت و مغربنداشى برای نفسى مغربى جز بنسبى باث الهى حضرت الهى
عن بلوغ ثنائک و عجزت العفول عن ادراک کنه جلالک با تمام این نقص و عجزند
میکنم نورابندای اصفهای تو که اسلطان من و محبوب من مطمئن فرما ملک این نوده
نائى را بجمع ببرى طلعت بائى خود و دروش فرما چشمهای مرا بمشاهد جمال
حضرت و هایت خود و از نوآرهای نور خود دشحات سرورى عطا فرما و از

سال ۱۰۵۳ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۹ هجری قمری

۱۸۵۳ م

واذ کائنات یلوهن طغیان کافور عنایت نما و از حیاض محبت بدیده طغف شرایب کرم
 فرمائنا مشیح شود فراد من در ساحل حضرت مجربیت تو و منصف شود عقل من در
 سلطان مجربیت تو هینچنانکه عا کافور و صرف ظهور و هویت نور سر الوحدین سید
 الساجدین روحی فداه منبر باید و اجلی من الدین اطمینت بالرجوع الی رب الا رباب
 انفسهم و فرقت بالنظر الی مجربیتهم اعینهم و من الذین لغزنت اشجاد الشوق الیه فی
 حدائق صدودهم و اخذت لوعه محبتک بمجامع قلوبهم و هم الی او کار و افکار باورن
 و فی ریاض العرب و المکاشفة برتوبون خلوق فرمودی این ذرّه دکانا بقدرت کامله خود
 و پروردیدی با بادی باسطه خود و مفرّد داشتی بر او بلا با و سخن با جیشی که وصف آن به
 بیان نباید و در صفحات الواح بنگیند گردفت که در میان پرند و پر بیان تو بیت فرمودی
 آخر در غلهای محکم بسنی و بدنی را که بلباس حبر پروردی راحت بخشیدی عاقبت
 بر ذلت حبر مفرّد داشتی فلذین ضایک فلا تدلّا محمد و لوطوف الهوانا الا نفاک
 چند سینه میگردد که ابتدا بمنزل باران رحمت در جهان است و بلویا اذ افق فضا طاهر
 تابان و در این ایام مقعد انسی و مخمل امنی برای این بندک سفر و نفرمودی در اول بخت کاد
 با رحمت و واقف تر بیت فرمودی و در آخر با اصحاب غضب و در حال سطوت و اکد اشقی با
 شبها که از گران غل و زنجیر آسوده نبودم و چه روزها که از صدمات ابدی السن آرام
 نگرفتم چندی آب و نان که بر حمت و وسعه بر حیوانات صحرا حلال فرمودی بر این بند
 حرام نمودند و آنچه برای خوارج جائز نبود بر این عبد جائز داشتند تا آنکه عاقبت
 حکم فضا نازل شد و امراضا بخرج این بندک اذ ایران در رسید با جمعی از غیاباد

سال دهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۹ هـ ق

۱۸۵۳ م

ضعیف و اطفال صغیر در این هنگام که از شدت برودت امکان تکلم ندارند و از کثرت یخ و برف شدت بر حرکت نیست بعضی از اطفال از مفارقت اجاب آفات فراف فرات منبأ و برخی بعلت بابس از وطن و دیار کھل التلم ناله میکنند و در بیابان حیرت سرگردان میگردد و در صحراهای حیرت بجای ترا مطلبیم که شاید فهم رحمت تو آید و احسان تو درسد
فلك الحمد على حسن بلائك وسبوع نعمائك ولطهو بلائك ان انك انت الله لا اله الا انت

و اناكنا من فضلك سائلون

و لکن صدر عظم مردی سالخورده محترم از فراتشان شاه ای را در کاب مبارک مأمور نموده بحکام طول راه نوشت که کمال تجلیل و احترام مجری دارند و سفیر روس نیز سواری مخصوص از صاحب مضبان سفارت همراه روانه داشت که تا بعد از بانایب شاهی در مرکب مبارک باشد و با آنچه فرماید عمل کند لذا با آنکه هر کسی تصور خطر برای سبیل نظر نمود این سفر بغایت سلامت و جلالت گذشت و هر یک از حکام و اشراف معمرات و بلاد واقعه در طریق نهایت احترام و انقیاد ابرار داشتند و چون امر دولت بود که سواران همراهم مرکب ابی ضروریات و ایستجای را در هر منزلی از امامی آنجا بگیرند و جمال ابی محافظت فرمودند و ملائکین در اباب قری هر چند میسر کرد که در ایام تقییم نمایند قبول نمودند تا بکرات ه رسیدند و چند یوم توقف نمودند شهرت عظمت ابی آن بلد پیچید و زوارش بدقت که عراق که از بلاد مختلفه ایران در آن بلد مجتمع شده برای منع دولت سرگردان بودند هر یک بواسطه و عنوانی خود را بموکب ابی پیوسته عازم عراق گشته و عده قبلی از بابیان

امپراطور روس نیکلای اول و سفیر سفیر آند دولت در طهران پرسش و در فارسی بود و مسیو ایچکوف ژنرال و در بعد از او شد
و نیکلای در سال ۱۲۷۱ وفات نمود و بر جایش الکساندر دوم سلطنت فرستاد

سال ۱۲۶۹ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۹ هجری قمری

۱۸۵۳ م

از بیابان در آنجا امامت داشته موقع فارغی بدست آورده بمحضر مبارک تشریف جستند و بخدا یافتند
از آنجمله میرزا عبد الله کفشی فروزش قزوینی و آقا علی محسن نامبر ششتری بودند و نیز از نجیبی ازلی نیز بنوعی که
نگاشتیم با اتفاق عیش میرزا زین العابدین چون از نور و مارندران بابلکس در پوشی خود را بجهت ازلی
گیلان رساند از طریق کوه و صحرا و دماط و قری سندر جا بکراناشاه دارد شده آقامت حبت و باغچه پیکره
موانست گرفت و در غایت تشر و کتمان بریست و محض اخلاص نام و مقام خویش گاهی برای عبد الله
ذکور کفشی سفیر رخت و آقا علی محسن ششتری مزبور چون مدتی در کراناشاه با آقا عبد الکریم قزوینی
سابق الذکر که در حقیقت این بیانات در بعضی از الواح صدور یافته قوله از بدو امر احدی مطلع نه خرد
نفس احدی نهما الذی ستمی باجد انشده فی سبیل ربه و الآخرین ستمی بالکلیم معاشرت داشت عظمت
مقام ابی را زردی شنیده تعلق کامل یافته ارادت ایشان میورزید و مکررا بدو درستان خود را بنیاطافه
چنین گفت هنگامی که جناب آقا میرزا احمد حسب الامر جمال ابی از کراناشاه عازم طهران میشد پرسیدم که
با چه نام و مقامی که ازل را فیما بین بنیاطافه در طهران است چرا که گری از او ابد انکرده و فقط ارادت و احترام
بجمال ابی دارید در جواب گفت حقیقت امر این است که ازل نام و شهرتی یافته ولی اصل کمال حقیقت با
بها آیه میباشد و مصداق کلام میرزا احمد بر من مکتوب دید چه ازل را نسبت بخود چون موری نزد کما
دیدم و ایشان را در هر نوبت که فیض تقایا فتم مستولی و محیط بر خود مشاهده کردم و آقا علی محسن مذکور
در بدو ورود میرزا نجیبی بکراناشاه برای ایشتیاقی که بملاناش داشت شبی ضیافت مجملانه از او نمود
و در خانه خویش او را مقرومکن داد ولی چون سؤالاتی چند کرد و نیز از نجیبی از عهد جوانی
سائل بر نیامد در شبی دیگر مراعات تحلیلی از روی نمود حتی فراموش و دسترنگنه برایش نگسترده و با نجیبی
نجیبی نیز در کراناشاه بواسطه عبد الله قزوینی و همراه آقا میرزا موسی کلیم بمحضر ابی وارد شد و عرض نمود

سال دهم ظهور

وقایع سال ۱۲۶۹ هـ ق

۱۸۵۳ م

منود که در جوار مبارک قرار گیرد ولی نوعی دستور مکتوم باشد که احدی از منزلش مطلع نگردد و در روز یکشنبه شنبلیله استعمال
جوید و چون بعد از غنچه نظیره مذکوره طهران که در کن همش میزد ایچی بود و چنان بدبختی عطشی برقرار گشته ارکان و شاهیر
اینطائفه فراموشی شده بمنجه نقل و عمارت عمومی و تفرق و توارسی با بیان گردید جمال ابی از مخالفت و اعمال
شائسته عزم آبی بر قیادت و هدایت اینطائفه قرار یافت الهامی مانند سابق ایام با نمودند و منبغی نمود
با و دادند تا چند بار پنبه خرید و بعنوان تجارت و حمل امتعه از طریق منبغ بیخ بیخداد با اتفاق عیش میزد ازین العاین
مذکور شناخت و بان مدینه دارو شده در کوه ذوالعقال فروشان محل منزل گرفت و نام حاجی علی بر خود نهاد
عاشه بزرگی بر سر بسته در بازار معروف بهراج کفش فروشی پرداخت و خویش نزد احدی معروف ساخته بغایت
احفا و دستار بر بست و چون مرکب جمال ابی غم حرکت از کارناشاه نمود نظر بانیکه گماشته سفیر روس
پیری ناتوان بود آقا میرزا موسی کلیم خود را بنام و مقام او بر قرار داشته امور را در عهده گرفت و به منزل قبل از
درو و مرکب ابی درو و نمود و جز در درو مبارک میداد و محل و سکن معین میکرد و مرکب ابی با نهایت عظمت
و اجلال منزل بمنزل ره نور دیدند و در آن ایام با همه قتل و قلع و قمع که دولت ایران از بابیه نمود عده مهمی
از اینطائفه از طبقه شیخیه و متصوفه و مشرعه در ایران و عراق عرب بر ایستادند و از طائفه علی القابیه جمعی در صحنه
هم کردند اما متدبیران و ارتباط آنان را با قره العین در درو بخش سابق نگاشتیم و از شاهپیرشان تیمور شاه و نیز
سید برکت در کردند بود که ظهور حضرت باب ظهور نموده و چون مرکب ابی بقبضه کردند رسید حیات
قیحان علی آبی که حاکم بود ابرار اخلاص بسیار نموده خواست جمال ابی بمنزل خود دارد کرده بشرا لطیفان
و خدمتگداری پردازد قبول نفرمودند و او یکبار برنج با گو سفند و مقدار بسیاری روغن برای صرف مطبخ
فرستاده سوختند خورد که از رعیت اخذ کرده بلکه از مال شخصی خودش میباشد و چنین پیام کرد که
التماس میکنیم قبول فرموده نمت بر علی القابیه گذارید و جمال ابی بلا حظه شدت اخلاص می قبول

سال ۱۲۳۳ دهم طهور

واقعات سال ۱۲۶۹ هـ ق ۱۸۵۳ م

قبول فرموده انظار رعایات نسبت باو و طائفه اش نمودند و تمامت سکنه گردان اظهار اخلاص و محبت نسبت بحال
ایسی نمودند چنانکه بعد از آن هر کس از این جماعت از گردن عبور کرد دغتمای مهربانی و مهمان نوازی از ایشان
دید و از آن طائفه بعد ابرویسته بیغداد آمده مخمض مبارک زیارت نمودند و بنیظریق موکب ایسی نجاک عراق
عثمانی وارد شد و امر فرمودند که آقا میرزا موسی کلیم مقدّمه بنجافتن رقبه باغ بسیار باصفائی در نظر گرفت
که جوی آب در آن و گل و روان و یکطرف خلستان و طرفی دیگر نارنجستان داشت و حال ایسی در آن باغ
فرو داده جای آشیامیند و بحالت تبسم بهرمان خطاب کرده فرمودند دیگر چه خواهند گفت الحمد لله از
از خاک ایران بیرون آیدم و بعون آیه باکمال صحت و عافیت بمرآق عرب وارد شدیم هر خیالی کردند
بر باد رفت و ما در چنین جای باصفائی با نهایت سرور و ابتهاج نشسته ایم و آن ایام موسم بهار و نوروز
مطابق با نهم جمادی الاخری ۱۲۶۹ بود

نبیل زندی در منظومه شوی خوش که وصف این احوال نموده در ابتدا حکایتی از علو الشراک علیهم السلام سرود گفت من باغی امی المزم هم شیرین است
بر که در آن ازین فرخنده با گشت دارد بسیار است که اگر اعراض این با یکدیگر خوشترانده در آن که بعد از آن یک سطر شرح سوره توش
اول کتاب آنکه شد قریب ما نام او بسبب نام ایسی هم او اندر او سطر که سلطان من شد و در توفیق جان من نه تمام تو اندر
فرشیدن در بسبب لعن و تب نامم نذر و شب از ذات غیر قتل اندر در ضرات تو هم بشرف آن بجز کون سال است
کل خبر در کون سال باغ شخت نه بودش ملام که باشد و در اوله اسلام شد مطابق آن بیانی هم که باهتینان در کربندی
شیخ احسان در جواب میگوید آه سینه کلام شین باو داشت و کوه در نعره ما محمد بن زید و سوال از مال امر کرد چنین گفت لابد لهذا امر من
و کلک نیاستم و لا بجز تصریح بعین و ستمن بناه بعین (ز آنکه زمین بود مقصد شخت شخت شخت نام سال بعین شخت
عین عین قبل عین و بعین در بان ذکر رب العالمین قریح از خدا و از احدی بود مقصد شستی بیسی بود زمان پیش بود در بالای دار
از برای طالبان مدی یار کاندان این فن زنده هم شمس آن فن بنده ام بدان سال غم افزا قبل عین که در فروردین سلطان عین

سال ۲۴ و هم طهور

واقعات سال ۱۲۶۹ هـ ق

م ۱۸۵۳

ورود جمال اہبی بعباد

ورود کویب اہبی بعباد در نوردم فروردین مطابق بیت ہشتم جادی الاخری واقع شد و با ہرمان اہر
 عبور کرده در سمت جنوبی شہر نزول نمودند و بعد از چند روز بقصبہ کاظمین رقتہ آقامت جستند و نامور
 دولت ایران و سفارت را انعام و خلعت بخشیدہ روانہ داشتند و ایامی گذشت و کار پرداز ایران
 مقیم بعباد میرزا ابراہیم تبریزی شرف حضور یافته منستہای ادب خضوع را بجای آورده چہین عرض
 داشت کہ ہر چند البصر و اعینہ ولی این را از روی اخلاص عرض میکنم کہ در کاظمین از بہت کثرت مرادہ
 زائرین دعا بزمین ایرانین و غیر ہم ممکن است موجبات عدم رحمت و آسایش طہرین و دوستان شما
 فراہم گردد و اگر صلاح بدانید در بعباد کمنہ کہ نزدیک کاظمین است منزل تہیہ شود و جمال اہبی را
 پسندیدہ مقرر فرمودند کہ در بعباد کمنہ خانہ مناسب و درجہ تہیہ شود و آقامت در کاظمین فریب کیا بطول
 و در اوائل ایام ہنگامیکہ بریاریت بقصبہ تبرکہ کاظمین و غیرہ دباب و ایاب بفرمودند از بعضی ایرانین ساکن بقصبہ
 اطوار و گفتار بنوع تعریض و کنایہ بزد نمود و جمال اہبی آنان را تا وہب و بصیحت فرمودند و آنان متدہ جازا شدہ
 خضال و احوال اہبی تہیہ حاصل کردہ اطوار بخلت و ندا امت نمودہ تجلیل و احترام و خدمت و اکرام برداشتند
 و پس از انقضای مدت مذکورہ عمارتی را در بعباد و عتیق کہ معروف بخانہ حاجی علی مدو بود اختیار کردہ و انتقال

برہان ہرہ کہ از سال شصت کردہ فرہم ہا در دست سالین چین شہنا بہی ساکن زندان دانبار شہی
 سال بعدین جانش بطلام جلوہ کردہ از شرق و از اسلام جلودارت را رقص کرد بدل زرق جان بعام غصہ کرد

شب چہ شنبہ ہم جہادی ثانیہ یک ساعت و بیست و پنج دقیقہ از شب گذشتہ آفتاب از برج حوت بجل تجول نمود و
 سلام خاص و عام در حضور ہا یونہ منعقا گردید منتظم ناصری

سال دهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۹ هـ ق ۱۸۵۳ م

وانتقال زرکالین بنیاد تقریباً در اواسط اردی بهشت مطابق اواخر شهریور واقع شد و بدین طریق آنچه در
شبهت غیبیه تقدیر بود صورت وقوع یافت و مرکزیت این امر در بغداد قرار گرفت تا در عمل مانور نشود مگر در
ظل اغری بدان توجه نموده مقام عموم و شمولش نسبت بکل مل و قطعات عالم برزور و ظهور یابد و از این هنگام
جمال ابهی بموجب شئون غیره و خصال کریمه اش که در ابتدا ظاهرها باهر این احوال و احوال و احوال و احوال
وسط النهار مشرق بوده با تمام نام قیام بر جمع شمل باینه و حکیم مبانی بیان و تربیت و ترویج احکام و احکام
فرمود و انوار حکم و معارف مغویه بخشید و مراسلات روح انگیز طرب خیر بهر سوز و فتنه قلوب بر میزد
دید و ببیان امید جدید داد و فتنه ظهور شبارات و مواعد روحانیه دید و از این طائفه توحی کامل بودی قیوم
بعد از قائم حاصل گردید و باب بیت ابهی بر روی عموم نوینین باب علم گشوده شد و معدودی از آنان که آفات
در عراق داشتند ذاب و ایاب مگر نمودند و گردید هی دل آفریده که در بلاد ایران پراکنده بودند خیر یافته پی در
سفر بنیاد کرده شرف حضور و فیض و دستور یافتند و پس از شنیدن مذکوره خوف و باس و تفرق و یاس
بیابانگی التجا بردند و آنجمن قلیل را که محبت و ایمان بحضرت رب اعلیٰ موصوف بودند و عقائد در رسوم عیسیتیه
و احکام قدیمه را منسوخ و منقور داشته و کسر حدود و ظل قیوم و خرق احکام و حرق کتب الهام قیام کردند و
خونشان در عروق برای انتقام از شاه و ملاها جوش میزد و از جهت مشقات شدید و تضییقات کیده
چند ساله بهر کامل از معارف و آداب بدیعہ یافتند گهی بنصیحت و خطاب دومی شدت و عتاب و عتاب
با صدور الواح و آیات و اوقاتی با قائمه دلائل و بنیات جو کبری و با سری نموده با صلاح اخلاق و تعدیل
نقیوم انکار و معتقدات پر خستند و در خلف حجب حکمت و مراعات مصالح وقت زمان اداره امر و
تربیت بدیعری را بدست گرفتند و قیام نهضت قویه در کالبد آفریده اینطائفه برانگیختند و درین
و اعیان بعنوان مرکز دلیلی، در رئیس عظیم اینطائفه معروف و مشهور شدند چنانکه حاجی ماشم عطار

سال دهم طهور

واقعات سال ۱۲۶۹ هـ ق

۱۸۵۳ م

عطا رازا فخر تجار ایرانی در عالم علماء و فضلا بیان که ساکن بغداد بید بود چنانکه بجزر اسی رسید دل از دست داده شیفته گردید و از آن پس هفتصد یک روز از بغداد نوبینداد عینت و بیت مبارک درود می نمود و دستها کرده روز بروز بر انقطاع و حالت فداکاریش می افزود و آقا محمد حسن باجر اصفهانی رسید محمد رضا رسید محمد پسران سید کا و نیز حسن گل و گللاب برادرش حاجی عبدالمجید شیرازی و برخی دیگر از بابیان که سکن قصبه کاظمین بودند هنگام ورود و جمال ابعی برای زیارت کاظمین بغیض لغا و محضر عطا فارغ نشدند و از بابیان عراقی آقا سید محسن و آقا محمد مصطفی و نیز عابد و پسرش ناصر (حاجی عباس) و سلطان و ظا بر دفا رس و محمد و پسر وی قاسم (حاجی جاسم) و شیخ سلطان و حاجی سید جواد و اشالمم پیوسته شرف حضور یافته مشغول بنا بر محبت آه شدند و چون امر عظیم و تفریق غلبه محب مصالح غیبتیه بود هنوز از سر امر آگاهی نداشتند و بابیان ایران و عراق مانند کله متفرق بی شبان مشتت و پریان و سخوش و دعوی مدعیان شده اکثرشان شترتی که میرزا یحیی ازل حسب مصالح و تدابیر آئینه حفظ الاموال اجمع الاهی یافت باینکه در کمال بیم و اضطراب و در غایت سردنخا چنانکه آوردیم در بغداد میرفت نظر داشتند و معدودی پی بعدم صلاحیت و لیاقت برزرا یحیی برده قبا غریق لجه تخر و تزلزل گشته و لسانا اظهار نمودند مادر و یا عراق شرف بحضور و اخلاص و انجذاب بجزر اسی یافته بفرست ایالتیه انوار در خان غنیستیه شاهزاده

نیز سید خان نومن الملک بمنصب حیل وزارت امور خارجه و لقب خانی و خلعت پادشاهی بر او داشتند نظم خبری

در سال ۱۲۶۸ نیز از محمد علی خان شیرازی وزیر امور جل خارجه وفات کرد و در سال نیز از محمد سعید نومن الملک انصاری گردوی که از کجای آذربایجان بوده محمد خانی سوده محمود جهانیا لقب خانی یافته تیدیر حجام خارجه که نام مقام وزارت جل خارجه از صاحبان نصیحتان

سال یازدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۰ هـ ق ۱۸۵۳ م

کردند از آنجمله شیخ علی میرزای شیرازی بود که صریحاً ظهور من بظهور آیه موعود در میان را با جاودانیه ابلاغ کرد و ادان
از وی گریزان شدند و نیز آقا سید عبد الرحیم اصفهانی که علی ملا الشهباز خبر ظهور من بظهور آیه داد و نیز شیخ سلطان
کر بلایی و میرزا محمد علی طبیب نجفی و غیرهم بودند و بطلبه جمال الهی ایشان تسبیح از بیعت حضرت نقطه اولی بقامت میوه
بعد القام در بغداد ایقام نمود و مخصوصاً برای برخی از جمعی، اصفیا، تبریکه حکمت وقت مقتضی بود بجلی و ظهور فرموده
تصیح بخود را ممنوع و طریق توبه با سوسی را غیر معطوع که است و بعد از آن نفوس نکورده چنان بجزیب و سیرا گشته که از آن
اقوال و اعمالشان اسرار قلوبشان پیدا و هویدا گردید و از آنجمله میرزا آقا جان کاشی (خادم) که احوال زماش
درین بخش و بخشهای لاحقہ متذرحا و مشروحاً مذکور میگردد در غایت اشتیاق مهاجرت عراق کرد و در این
هنگام جوانی نورس از بانیه بود و بدلات معارف بظرافت و کتب توصیه از ایشان خود را بجزرایی رساند و
چنان مجد و جبرست محبت گردید که طواف خدمت ایشان را اختیار کرده انعکاس توپست و معسرتر

در زمانه تهنه آقا سید سید طاهر نورده در پنجمین ۶۶ جیب ۱۱۵۹ تحت عنوان اخبار کرات ان طوط است در زمانه تهنه نوشته اند که تهنه
تغوت خیالات باطله و دسائس شیطانیه ادعای بعضی مقامات میگردد و چند نفر از عوام را از فتنه بیهوش و خیال آلوده است که کم جمعی را باره خود در آن
دبراه خلعت پیدا کرد چون دفع اینگونه اشخاص که مخرب بنا و دین نابرابرهای و اعراض عوام از طریق شرع استین میوه نفعه لوازم است نوشتار
مادد الله از قرار که نوشته بودند حسب حکم ایوان شاهنشاهی اورا برای اتمام حوز سانه و آتش فتنه او گرفتارند است

ایر زاده اما متع میرزا اعلا الله که حکومت کرات آن منقحر آید ... قانع حضرتانم که در در میان بزرگوار بود بظرافت کمال است
آورده مبارکند و فرستاد و همچنین تهنه نامی از قبیله گوران که مدعی نیابت حضرت صاحب الزمان بود و عوام که نام را باقی است
و باقیست خویشین طلب میزد جسمی را خفته بگرفتن وی ما سر و دست آرا گزید بگرفت آن آورده من در در و روانه دیار دیگر
تحتانی ذابنا زمری

سال یازدهم ظهور

۱۸۵۳ م

واقعات سال ۱۲۷۰ هـ ق

شترکمان عرفان و اعلاص خویش نگشت و از جمله نفوس در عراق شد که گفتار روزقارش موجب تندر برزاجی و
همه هاشم گردید و غل جمال ابی را در دل گرفتند و کیفیت شرف وی بجز سببی و آنچه را که دیده و شنیده بودی
که بنیل زندگی نقل قول از او نموده چنین است که در نهم ذیحجه ۱۲۶۹ وارد کرمان شده کموتب قضیه مذکور را بشنید
اشتهاروی رساند و او مرده بدو داده گفت که جمال ابی بنفوان ادا زیارت عذر چند نداشت که بلا دارد
و در دار الشفای حاجی میر حسن حکم رشتی بلاخطه سابقه حفاظت منزل دارند و میرزا آقا جان چنین حکایت کرد
که هنگام عصر شیخ مرا بخود بردار الشفای مذکور برد جمال ابی در دوران آنجا بر کرسی عایس و برای حاجی و جمعی از
شاهیر بنایات میفرمودند و من برای وضع و لباس ناموفق شرم کرده روزان ندادم نزدیک بغروب که شیخ به
قصه رفتن از جا برخاست با و فرمودند مهمان شما امشب در اینجا بماند و چون فصل تابستان بود و در بال
بام شب نشینی و تسراحت میفرمودند من دقایق میرزا محمد قلی پست بام را آب و جار و نموده فرش گستردم تا
تشریف آوردند و بعد از فرمایشات شام میل کرده تسراحت نمودند و من هم امتثالاً الامر سرسالیان نهادم
دلی بعد از برخاسته در گوشه برآزونیاز مشغول شدم ملاحظه کردم که قیام فرمودند و در حال شمی نزدیک
من آمدند و فرمودند تو هم که بیداری پس تا بتنی شمی نمودند و چون بمن رسیدند قدری از وقت نموده سخن چینی
فرمودند ای پسر بشنو آنچه که میگویم تا آنکه سخن آن هدا الامر سینظر کوشن سخنان اهل بیان بده که همه خیر را اول
میکنند یا شمی و در جهت فرمودند و بعضی که بعد از آن چنان سخن شنیده ام که در کاطین حبیبی که لوح کل الطعام
ملاوت میفرمودند چند آیه تلاوت و تعنی فرمودند باز نزدیک من تشریف آورده ایستاده فرمودند ای
پسر آنچه که میگویم تا آنکه سخن آن هدا الامر سینظر همین نوع مکرر در شمی و تعنی بودند تا سفیده صبح بصر
بروند و من زخواب مبارک را پیچیده باطاق بر دم و چای حاضر کردم و بعد از چای مرخص فرموده امر نمودند
که در بازار اگر مرا بینی تعظیم و تعارف کن و اظهار آشنائی مسأله کن که من ترا صد کنم و چون روز بازار رفتم

سال یازدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۰ هـ ق ۱۸۵۳ م

رقم دیدم مکر بصوت بلند مرصدا فرمودند دیدم در حضور مبارک در میان بازار زیاد از یک ساعت
بیانات میفرمودند بعد غیبت پنج شرف فرمودند و فرمودند تو باید در کربلا مانی و من رحمت میکنم
اگر از کربلا عبور نمودم ترا هم با خود بفرماید میبرم و اگر از راه حله رستم ترا از بعد خواهم طلبید بقدر سه ماه در کربلا
بودم و محض بیکار نماندن خار میکندم و با شال کرده سجای میفرستم روزی خباشخ ابوزراب نکر نمودند
که اگر بیان فارسی یافت میشد برای تو میخواندم گفتم کجا پیدا میشود گفتند در کاظمین پیش حاجی عبدالمجید شیرازی
است من همان ساعت حرکت کردم چون نزدیک بغداد رسیدم ابو القاسم کاشانی را باقیم و از
حاجی عبدالمجید جو یا شدم اول گمان نمود من میل ملاقات ازل دارم بعد دانست که دلم رنوده دیگری
است از دلیل پرسید مثنوی و بیان ابی ذکر کردم و در قدر که باسم من نازل و غیر من رساند و در آن
اهل بهار و صف جمال ابی بود نشان دادم و چون خبر در دهم بحضور مبارک عرض شد اخضار نموده فرمودند
که میخواستم ترا بطلم (و با بحد وصف عظمت و بیانات جمال ابی را در هر جا بایان شنیدند و قلم میخیزد
شیم برای جمع شل این طائفه و بنیه ارباب دواعی و اختلاف و دعوتشان با اتفاق و اختلاف بحالان
و آثار مبارک بهر سو منتشر گردید و بنده از آن را محض ارائه نمونه ثبت میداریم قوله هو هو
ایام ایام امتحان و امجر اختلاف و انبک در همچنان و دایات مشبحات اذ هر گوشه و کناد
در فاد و خسران معلوم است که هیچ احجاب باشد از احجاب از حق نیست و هیچ یاد
احتر از بعد اونه در هر آن پناه بخدا بود مطمئنش او بوده و عامل با آنچه رضای اوست بوده
که این است ثمره وجود و سر مضمود و بعد بر وفادار مرفعه و مکان من ممتنع مبرج باشد
شبهه ننند از دسواد اندای بعضی از مساکر نفی و اذن غفلت نمایند که در هر طرف
انگونه اخلافا ت ظاهر کشند لکن الله یغیب امره و یظہر نوره و لکره المفسدون

سال یازدهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۰ هـ ق

۱۱۵۳

در جمیع آیات مرآتیه بوده و از نفی احوال و در ارض اثبات ساکن باشد کینونتی اساجد باشد
که لم یزل ولا یزال بوسند غز سبوح بوده و هست و سنایش نموده ذات مقدس او را هیچ
شتره و معدنی پس بچهره غز خود و اصف غز خود بوده و بهیچ خود ناعث خود خود خواهد بود
و کل جودها فز جود او ساجد بوده اند و جمیع عرفا عند برفذات غز او خاضع خواهند بود زیرا که
هر شیئی بجز جود او موجود خواهد گشت فبما نده سجانة عما یقول الظالمون و ایضا قوله الأهل
بدايات کلام و عايات ختام ذکر سلطان عا و ملک بها است جل عنانیه و عظم احسانه و لا
غیره و بعد عرض میشود که مثل جناب شما که از او را فی شجرة القبه و از آنها رسیده کینونیه ظاهر
شدید و از کاوش سناسروب و از کویب صرا زدی گشته اید چرا باید از سرانرا مراد القبه و طوا
کلمات صمدانیه محبوب گردید و از مضمون اصلی و مطلوبی بمانی در شریک هیچ گمان نشود که غرضی
هوت این کلمات مستور و خالی در ستر اشارات مکنون است فم خدا بیکه این عبد را بر بساط
جالت نمود و بر بنام او و در سبوح فرمود که آنچه ذکر شده از جواهر عنایت و سوانح کرمیت
شتره از ملاحظه غیرت و مقدس از مشاهده کینیت است انظر الى قرون الاولی و فکر نماز اول الله فیها
على اهلها لم یفح الخلاف بينهم ویم اعرضوا عن وجهه و ابعدوا عن صراطه و افسدوا فی ارضه و اشركوا مع
و حده و صادرا من الها لکن اسمعت ان نحو ان الله من قبل ان یثبت و ینسخ حکم الله من قبل ان
یظهر فل بالکم کیف لا تعرفون و لا تعرفون الا فرقی و بالسموات و الارض کن بعد احد ان
حرفا ما نزل فی البیان من عند الله المبین القیوم و کتب علی نفسه بان یثبت کلماته الکتاب
من عنده و لکن لا یعلمون و لا یفقهون ان با حجب الضف بالله ثم اجعل محضک بین بله
کتب البیان کا امرک الله محبوبک محبوب العارفین لا فوعرک ما کتبته و ما اظننته ما

سال یازدهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۰ هـ ق

۱۸۵۳ م

فی ما امرت من عند وصرت من المؤمنین بل اردت ان تبعوا الناس من امره ونفسه ویکون من السید
ارضیت بالذی استمیزه بالله واعرز من حضرته وابدع من حراطه واغفل عن ذکره وصادر من ^{الضیاع}
ئل ما نسجی عن الله الذی خلقک وریاک وبعیدک ملکاً لئلا تکره الناس باہام الله ویکون

الذکرین وانبغی بما نھوی نفسك و تولیت من حکم الله ذی وریاک رب العالمین فاعلم انهم
ما نزل من قبل ان یخبروا انهم ومن علی الارض جميعاً ان الله لفتی جہد فوری السموات والارض
لو اجتمع کل من فی السموات علی اولیہا وکل من فی الارض علی الریبتہ کن یعدون ولین یطین ان
تزلن حرناً ما نزل الله فی الکتاب قل مالکم کیف لا یتذہبون ولا یقرنون فوالذی نفسی بیدہ
ما ایدت فی تلك الکلمات الا حقی لنفسک وودعی لجنابک واما مالی وشیأ بان الذکرین
کان هو خیر الذکرین وکن لما شاهدت نسبانک من عهدک لذل الضیت علیک کمالی فی
احد من العالمین لنعرف حق الله فی تلك الایام وذلک ما فانک ذکرت من المحسن ^{والجهد}
لله رب العالمین ودهر حال ابن ایام رضای ایشان محبوب است وکل در فضیله نند
اسیرند مفری برای نفسی نیست و امر الله وابدین سہلی نند اسند کہ هر کس هو سوی در اطفا
ناید حال از اطراف چندین نفس همین اوقات نمودند اندر زود است کہ خواهد دید کہ
شجره استغلال بسلطان جلالت و ملک جمال خود لم نزل و لا اول ابی خواهد بود و
کل اینها فانی و مفقود بل مسدوم کان لم یکن ششماند کرد آہاء خواهند کرد دید

اذ انا لله وانا الیه راجعون

و بمزاجی کہ از بیم عمال ناصر الدین شاہی در گوشه از بغداد منزوی بود و جمال ابی زرارہ ششمانی در کنار
میفرمودند بواسطہ برخی از محارم خودی شیند ولی برای همین عظمت و اقتدار ابی ہر سہ بعضی کہ

سال یازدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۰ هـ ق

۱۸۵۳ م

که قبضش را احاطه کرد در باطن نگه داشته دم نبرد تا آنکه لوح جواب از سوال آیه کل الطعام کان حلالا لیسرائیل از نظم ابی صدر یافته در زبان بابیه گشت و ملائت درجه ویرا آشکار ساخت و مجلی از واقعه مذکور چنین است

صدور لوح کل الطعام و طلوع قلمه شیرزایی

که حاج میرزا کمال الدین فوه حاجی فاطمه فاضل شیرزایی از علما و فضلا در رساله قصبه سراق که شعله ایمان و یقین است

در اربع شعله شد بغیر درک حضور و فیض معارف مرکز امر وارد بغداد گردید و برای قیاس قلمه از نا ظهور آیه مذکوره از قرآن را وسیله ساخت و سخت در مکتوبی بواسطه آقا میرزا موسی کلیم از میرزایحی سوال نمود و میرزا

یحیی همیکه دست بایان سراق و غیر هم از محل آفاتش در بغداد مطلع شدند دل باخته جمیم و اندیشه افاد چه بغایت احتیاط محل خود را مخفی داشته و بغیر از خاندان جمال ابی اهدی از سراق و عاقله اش خبر نداشتند و نیز

از بابیه فقط آقا ابوالقاسم کاشی مذکور از مرزش مطلع بوده کاشی شهرت میدادند که برای نشر این امر غیره سر

بسیر و سفر نهاد و بالاخره جوابی در قلمه مذکوره کاشت و بواسطه آقا میرزا موسی برای میرزا کمال بفرستد

و مسائل و مطالب مسطوره بقدری بسیط و سطحی بود که میرزا کمال الدین عثمانی بدان ننمود و ناچار عین مسئله را

از نظر ابی زحمت صدر تفسیر کرد و لذا لوجی در جواب وی صادر گردید که بنده از آن چنین است

هو المقدر علی ما بنا، با امر من لینه و هو الله کان بکل شیئی قدیرا الحمد لله موج ابی زحمت

بالاء، النادیة الالهیه و مهیج احرف الظهور بالنقطه العالیة الفرفانیة.....

فبجانک التیمم بالهی سلا نادینک حین الذبح جعلتنی محرونا لملفا، موج طاطم باشانک

وجعلتنی فی الارض مهوما عند مهیج فاقم سرادینک.....

واودعت فی خدایتی نودا من کسوفینک لا عرف بذلک نفسک و اشع فی مملکتک

و اسبرج فی ساحة غزلک حتی یوقبت علی ابی زحمت علی بن بغداد احدان شری فطره منها

سال یازدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۰ هـ ق ۱۱۵۳ م

سها و خزنش بشان نکاد الروح ان بفارق من جسمی فبما نك اتهم بالآھی
 لا تمینك فذالك التل الأهل عند نفی حماسة الأمر فی جبل السنا عن یمن شجرة العمر بنعینت
 از تلبك ان با انها السائل یحمل و المنوفد بنا بالخلل الفین بالذ من اول
 یوم الذی آمنت الله بالصمدین له والأفراد بامرہ الی حینئذ ما اردت ان اجیب احد من العباد
 ولكن لما وجدت فی قلبك ناراً من محبة الله وقلبا من نور مطهر نفسه لذاند تخرج البحر من
 لبحی لك اردد ان اجیبك بحول الله وقرنہ بما بطعم منی من رشحات العبودیة فی رض الطهور لیبین
 فحات النور الی ذوقه السرور و یوصلك الی اللغام الذی قد الله لك فی تلك الأيام الع
 ادیاح الحزن فدا لطیف من كل شطر مما الكسب ایدی الناس بما افرد علی من دون بقنة ولا کما

سال بعدین جالش بظلام	جمود کرد از شرق دار استقام	جذذات راره ص کرد	نزل رزق جان بعام مخلص کرد
شد حال آید من حق از انصحاق	بر عراق از حرقش از رزاق	نوگنده سمیع وی از این آن	شاه را در تماش شد کلان
رفت بجی ام بنیاد از عجب	سلک درویشان بعد نوح تعجب	تا شود آسوده اندر ظل شاه	تا که بر نفس غیبی بنیاد
چون کمال آید من سوی بنیاد شد	در لقاء هم ز حجر آزاد شد	از حال آمدن شاه بها	از کنگه ام هم دم امرها
گفت با خود چنین شاه بهی	نام بجی را بنیام فری	دیگ که بهر کون جان دل	تا بدون آیم نطق از کمال
یک سو اول از بجی کنم	بیداران هم از شبه ایی کنم	بیداران در فرق آن هر چه آید	بند از سره شام از حوا
خوبت شرح آید کل طعام	در یکی نامه ز بجی ز استقام	نامه را دست کیم نه سپرد	چون کیم هم سوی کیم شای
دیگ خود از جهت بجی از هر س	کز کمانم نطق گشند نامش	دیگر اینجا ما ندن من شکل آ	با چنین نام کما کس کمال
با تمام بر دعا صیل زیاد	موس ابهانه لطیفانش داد	که نیکو م با و جایی تو را	بش آمدن تو از این اجری
یک روح نبوت صبار چندند	گفت کن ندنمان دارو بود	گور باشد مکن خضر عبید	بعد جمدی این جزوا سپید
بعد اخراجات و تویق زیاد	چونکه موسی بر کمال اله نبیش داد	بند خواندن ششش فرسود	طغش از منق او به پشه
گفت اگر بودی مرا این جات	من بجی سپهر نسیم از صواب	من چه با طایم زین استکان	که شما جان دهر بر استکان

سال یازدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۰ هـ ق

۱۸۵۳ م

ولا کتاب ارباب افروغ علی صبر او انصراف علی القوم المعذبین فاعلم بان المراد من الطعام
 نفس العلم ای کل المعلوم ومن اسرائیل نطفه الاولی ان باجمالی اسمع ندا، تلك النملة الذیلة
 المطروحة الوحوش فی ذکره و یویدان یخرج من بینکم و ینیب عنکم ما اکثبت الیه الناس و کان الله شهیداً بین
 و بین عباده و هو الله کان علی کتبی شهیداً فاشهد بان الطعام یكون من بحر النیب الذی هو
 المکرون فی صحائف النور و المحزون فی الوح المسطور و اسرائیل مطهره الاثر فی تلك الأيام و یعی اسرائیل اهل
 و کان ذالک الطعام حل لهم ای کل من اراد ان یصعد الی سماء العنایه و یشرب ماء الطهور من تلك
 الرجایه کوب العبودیه القوم یکن الاکثر فی فی الارض بل استغفر الله من ذالک المحدثین
 فبحان الله عما یقول الظالمون فی وصفه بسبحا کبیراً فآیه آیه لو یفوح علی شیخ من امجد الأذن من
 سلطان العما و ملک الیها، لفرقت تلك الآیه بلخات الریحانین و دوبات المفسدین و
 نفحات المحدثین و لما ما اشم و اشمه الأضواء، بمذاقضها، لکفینک ما الضیبت علیک لیکون

عشق شایسته باهاست کیم	بر در دربار خلاق عظیم	شاه ای سوخت از لطف و عداد	در جهان حسین خادمه و لوح و عداد
از جرای جان منی هزار	بر درق فرموده از جان شمار	یک تنی تفسیر بر کل طعام	کرد نازل طلعت رب الانام
که ز هر خویش ظاهر عجز کل	و چنان که روح سلطان اسل	با نام رسیدین روح پاک	در جهان فاطمی یا ریحی نمک
روح ان گفت با صبر سکون	شکسال کل خیر تر کون	زین به تفسیر زین ای بی جان	بر تمام مضیقین آمد جان
هر که بعد از دیدن این لوح نور	در عقیده بهمش اندک نور	روح من هزار از ایمان اوست	محمد حق آهق از میزان اوست
زانکه هر چیزی که من کردم حسم	که عالم بود بر آن حسم	تذکیه آیه این لوح خیر	است خانه ز زهر عین بصیر
چون کمال الدین ازین تفسیر نور	گشت از جستان در ای سرور	گفت من ای دستان ایها ایم	منظر از بهرین بطشیر نیم
باشد این سلطان جان با سرور	بر هزاران طلعت من بطیر	شاه ای چون بدیش شمشال	نهی فرخوش اینی گزیده مقال
بر لبش ز در هر با صد خمر حق	کردارش ای سوی رفقا	یکت و ایم مست بود از جام است	فانمش بر لب بغیر از جام است

خیل از زندی

سال یازدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۰ هـ ق

۱۸۵۳ م

لیکون دلیلہ لکن ہم کا وفا فی اہام و ہم نذکرہون فاذا نضبت بصلی نا والوداد و نذکرہون
 نذکرہون اثر الملائکہ فی تلك الا لواح التلا ما شہدوا فی ما ادرعت شہداً الا العبودیۃ
 لہ الخ و کان اللہ و سائما کان الناس ہم نضرہون فل و بل لکم بما اکثبت ایدیکم سر دہون
 الی عالم الغیب والشہادۃ وانتم فیہا تسئلون فل ان باہل الملائکہ لا تنجی عن صنع اللہ
 و حمد اللہ و بکاتہ علیکم باہل البیان لوکنتم تعلمون ان اللہ ثم اعلموا بان صنع اللہ
 یضیی بمثل سراج الاولیئہ بین صنع الناس کف انتم لا تفکرون ولا تشہدون
 فایہ فی الہی فدا سکت و دفا، المحزون فی صدر البہا، لنسب کل ما شہدت من
 اول یوم الذی شرب لبن المصی من ثدی امی الی حینئذ بما اکثبت ایدی الناس کان اللہ
 یعلم کل ما کان الناس لا یعلمون فل ان باہل البیان ان اخر جوا من ما کنتم للمحزونہ حرام الی
 عما والظہور ببت اللہ الا کبر الی حکم فی لوح النوار باذن اللہ العلیٰ مذکران مشہوراً
 الی آخر البیان و میرزا اکمال الدین از ملاحظہ لوح مذکور بقین بطور عظیم الہی و از حال نیز عجیب و
 اوضاع حال و مال اہل بایں آگہی حاصل کردہ از شدت سرت زمام اختیار از دست نہاد و ندا بعبادت
 مقام ابی داد و چون مصالح و حکم رب الامام ہنوز قضای ستر و خفا مینمود و برا از بارزانی ضمیر ^{نور} فرستاد
 دستور جمع بطن دادند لہذا میرزا اکمال با تلبس پر از جملان از ناز فراق براق عودت کردہ و اطاعت لہ
 تبصرح بان ضمیر نمود و از انجداب و احوال و اقوال عاشقانہ اش با بیان و غیر ہم را در عدد و موطن خود
 بجزکت آورد و تتمہ کلام منقول از میرزا آقا جان خادم کہ بسبب زردنی حکایت نمود چنین است یک
 جناب بابا عم جمال ابی از اہل باکر کہ نامش بن العابدین بود و او را احد نام فرمودند و آن ایام وہاں
 جمال ابی بود مرادیند و بشارت دادند کہ بکامین شریف بردند بی اختیار رقم جانی را نمیدہتم

سال یازدهم ظهور

وقایع سال ۱۲۷۰ هـ ق

۱۸۵۳ م

نیزهستم در کناری قرار گرفتیم دیدم سیدی آمد که جوان کاشانی توفی بسم الله باینه شمارا انحصار فرمودند بعد معلوم شد که آن سید محمد تقی پرسید بکا بود که در کاپلین میماند آمد چون بخبر مبارک مشرف شدم باقا محمد حسن صاحبها میفرمودند پیش از تو حاج میرزا کمال الدین زرقی اینجا بود و آینه کل اطعام را از آنجا سوال نموده بود چون از جواب چیزی نغصیده بود ازین پرسید از برای او جوابی نوشته خواندم مکن باونددم حال بخوانم از برای تو بخوانم ابتدا بتغنی فرمودند و تلاوت نمودند چه فکر نمایم که در شنیدن هر کلمه که بان لحن مبارک شنیده شد چه حالتی دست میداد و درین چند آیه را هم لحن ایاتی که در شب اول در بالای بام دار الشغای کر بلا تلاوت فرموده بودند تلاوت کردند چون با تمام رسید فرمودند چه میگویند عرض کردم اگر انصاف باشد باید جمیع در مقام محو فروروند فرمودند بی اگر انصاف نباشد بهین طوری است که گفتی یک روز در بغداد مجلسی منعقد که همگی از اجابت جسم جمع بودند در آن مجلس همین لوح مبارک تلاوت شد چون باین کلمات رسید که می فرماید و انت تعلم ما اراد ان ابی فی دمی منهد الا وحضرة غرک الا الباع به لا خفیه ولا جهل من بی اختیار از سامن جاری شد که میثود اشاره اینکلام بازل باشد آقا احمد در آخر مجلس دامن مرا بوسه و گفت والله بهین است اهل مجلس بعضی متحیر ماندند بار باقا احمد قسم یاد نمود که اگر من بخبر مبارک نمی رسدم بدین صرف شده بودم روزی در کاپلین در بیت جناب حاجی عبدالمجید شیرازی تشریف داشتند بنده و آقا محمد حسن صفهانی هم در حضور مبارک بودیم در حالت مشی بیایاتی میفرمودند و با یاتی بدیع یعنی میفرمودند در آن من فرمودند میخو اهد لسان بدیعی را که احدی بان اطلاع نداشته و ندارد و اهل عالمی عوالم الهیه بان با یکدیگر تکلم میمانند از برای شما بیان کنم آغاز می و تکلم بان لسان بدیع بتغنی فرمودند حالتی عجیب از شنیدن آن پدید آمد و یک روز جناب حاجی عبدالمجید فرمودند که حاجی لسان بدیع هم شنیدی و احاطه کنی ابوالم شاپره نمودی شکر کن و قدر آن بدان بوم دیگر نیز حسن گل کلاب

سال یازدهم ظهور

۴ ۱۸۵

واقعات سال ۱۲۷۰ هـ ق

کلاب سوال از حکم طهارت در بیان نمود در حالتیکه جمعی مشرف بودند فرمودند در بیان حکم بطافت شده و طهارت در ظل لطافت است و از جمله بیاناتی که آن ایام امر میفرمودند که احباب بخوانند این آیه هل من مفرج غیر الله قل سبحان الله هو الله کل عباد له وکل بائس فاعثون بود که میفرمودند بگو هزار مرتبه بخوانند یا صد مرتبه بخوانند روز بخواند شب بخواند در بیداری بخواند در نوم هم بخواند که شاید طلع غرا حیدیه از برای ایشان ظاهر گردد و طبقات نور نازل گردد بعد شنیدم که خودشان هم این آیه مبارکه تلاوت میفرمودند در حالتیکه منتهای خزن از وجه مبارک ظاهر بود و در همان ایام میفرمودند که ما خدی در بیان خلق آیدم از کسی چیزی ندیدیم و مکرر اشاره بغیبت میفرمودند و احدی گفت

غیبت و بھرت جمال ابھی ز ما میں پان بجبال کرستان

و طلوع و لایت عظمی

و باحکام طلوع انوار آثار و مقام بندایت و قیادت ابرار موجب میزدن غل و حسد و تعصب میرزا بجی و غیره گشت و بواسطه ہدستان خود از بابیہ شروع با مجاہد شفاق و افتراق فیما بین بستگان و دوستان نمودند و نسبت ادعای استقلال و عدم مراعات احکام فرعیہ بیان از قبیل استعمال قوم و وصل و دو جان بجبال ابھی و ابرار نصیب در ظواہر مضمومات و مدد کاتشان از رسائل و حکام بیان و تظاہر حمایت و وقایع از بابیان خویشرا افروخته بغیرت و منیتہ دانمود کرده بمعارضہ باتریت ابداع انجمنی لایق آمد و با سید محمد اصفہانی و غیرہ افراد اینطائفہ را با مراعات کمال احتیاط دستار ملاقات کردہ سوکنند بروج مطہر حضرت اعلی دادند کہ با بعدی انظار کنند و یکفتمند مرات مظلم شد امور جمال ابھی در کف قدرت خود گرفته بما مجت ویشاء حکم نیاید و نیز طریق بگیدر قدوستان پر دست

سال یازدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۰ هـ ق

۱۸۵۴ م

پرداخت و بعضی استعراض و قصد ایذاء بحال بسین نکاشت و بصیحت و موعظت سودمند گردید لذا
 جمال ابی قصد آن فرمودند که امرای سیر را با نیزه ای گدازشته دل از کل حتی از خاندان خویش برکنده منقطعاً
 عن اکمل بسوی سفر نمایند در حالت غارت و انزوا و استغراق در توجبات بعالم علا علی ریت
 و برای این مقصد جمال کردستان انتخاب و جهت خدمت خویش آقا ابوالعاسم همدانی را که
 فیما بین بایته معروف نبود اختیار کردند و بسلی نفوذ بدو داده عنوان تجارت بر او نهادند و قبل از مهاجرت
 چند یومی از نظر پنهان بودند نوعی که حتی احدی از عاقله مبارکه خبری نیافته بغایت مضطرب پرتان
 گشتند آنگاه بخانه وارد شده اهل حرم را تسلیت و تسکین دادند ولی هیچ یک را از واقع خبر ندادند و از آنچه
 گذشته و یاد پیش است سخنی نفرمودند و سپس ناگهان غیبت فرمودند و کس نمیدانست که چه واقع شد پس
 نام خود را در پیش محمد خوانده با تبدیل لباس چنانکه قبائی از منوجات دست یافت کردی و کچه استین
 کونا ای در بر کرده با تفاق ابوالعاسم مذکور راه کردستان را در پیش گرفتند و این مهاجرت در روز
 چهارشنبه بیت و دوم فروردین که مطابق دوازدهم رجب سال ۱۲۷۰ هجری قمری بود واقع شد
 و تفصیل مستوره مذکوره دیکه از الواح آئینه بدین کلمات مطور است ای مهیم از ارض طای
 بعد از ابتدای لایحه بیرون عرب با مر ظالم مجرم داد شدیم و از غل اعداء بغل
 احباب مبتلی کشیم و بعد الله بعلم ماورد علی نا انکه از بیت و آنچه در او بود و از جان
 و آنچه منعلق با وجود گذشتند فرداً و احداً هجرت اختیار نمودند و سر صحرای های ظلم
 نهادیم بضمی سفر نمودیم که جمیع دروغیم که پسند و جمیع اشیاء بر که بایم خون دل

اندکی نیست همه اهل حرم شد و در بند داشتند که کم از سری و شت غیبت از حق نمود چون شمس مبارک از رحمت علم
 توحید علی در شب سه شنبه ۲۱ جمادی الثانیه واقع شد
 نیل نندی

سال یازدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۰ ق

۱۸۵۴ م

دل بیادیدند با ظهور صحرایان شده و با وحوش عجمال گشتم و چون بر دروغها
اندنهای فانی گشتم و در سنده او اقل از ما سوی الله احراز جسمم و از غبار او
چشمم بر داشتیم که شاید بار بغضا ساکن شود و حرارت حسد بیفشد. الا امر بسیار
و چون بگردستان وارد شدند بکوه سرگلو واقع در بند سافق از سیلیمانیه مفرک فتنه و آقا ابو نعیم
در شهر سیلیمانیه بعنوان تجارت اقامت جست و ما بیخارج ایشان را در کوه مذکور میرساند و جمال ^{عده} این
در آنکوه رفیع جمال استغراق در توجیه بلا اعلی زیت و لغات و مکش نشید و مناجات تیری و پنا
نثر و نظما که در شهاب و سحرها بنده میفرمود در فضا رفته انداخته توبه احساسات سمعیان جذب نمود
و بنده از ابیات متفرقه و شومی که بنغمه مخصوص تعقی میفرمودند این است

ای جبات العرش خورشید و داد که همیان و امکان چه توفیری زیاد گنود خلو محجوب انفا
باک در حرم گفتم از سربها ... سر بر آواز کوه جا خورشید و داد ناپسندت عیان از هر کس
جلوه ده آن روی همچون ماه را سبز و خرم کن ز لطف این کاه را ... خرف کن این پوده صدی را
خوش تا شاد کنون آن روز ... هان بکن آن بیغ اللهمت را هین بکن این دشمنانیت را
بفرودان نادر بانیت را خوش بوزان ملحد حریبت را جمله خاشندای خود بشود
سر بر آواز جمله طلما می بود صاف کن این در دغم آلوده را نود و ده این شمع شب سرفه
ایهای جان با روی تو نکه ها کوم همی از خوی تو نابو آدم جانفرا از هر
نابینم در عشقت که خرد بفرودم آنش از هر جهان نابو آدم پوده ها مد سبنا

سال نیا زویم طهور

واقعات سال ۱۲۷۰ هـ ق

۱۸۵۴ م

خوردنی را بر آرم از حجاب	نور غیبی را کم کشف تاب	وزیری از اسرار عشق سر برد
با دو گویم چون جان با ز آمدش	خوشنمای طریزاری در پشیا	تا نام از وصف هستی در پشیا
باک کن این نلبه های پر حسد	نقد کن این فله های بی حسد	تا که بهوشان عهدت ای کیم
هم بهوش آنند از جام قدیم	بلکه از الحان قدس او نارد	دو کن هم هوش ویدمشو نیا
ای سرفیل بها ای شاه جلا	یک جلا عرض کن بر مریدگان	ای جمال آمد بیرون از نقاب
تا برون آید ز مغرب تاب	نافه علم لایق برگشا	تخریب اسرار غیبی گشا
دینپناه سدره خود جاده	در همای باک اسطان مه	با بی از رضوان مغوی برگشا
سد کن این باب از بهر خدا	تا دو آیم و حجاب از بهر خدا	تا کم وزیری احسان
گفت الله ای مرزنگو	وزیر حق در زود ناد انان مگو	الله الله اولسان الله داد
نوم نومک گوی و با مریدم	بس تو اندر خضر جان در آ	تا شوی نازغ از این ملک سرا
آن خضر نشد بی همت	وین خضر نشد در عهد عینت	ای های جان تو با از این شکار
تا کوی صد معاصد هزار	صد کوران را بهل از بهر کور	صد معوی از صحرای طوق
این زمان بود ز عطر سنا	بروزید و شد معطر اینها	با ز مشک جان از انصوا
بروزید بر در جمله آنچه بود	هوش بهوشی دست اینها بود	مش و پاری هم یکجا بود
صوشدم محور محوی هم نماد	شد هشار و صوری هم تا	رخ گودام زینت اسکان
گد و صد یادیم کشند اینکافوا	خمر نوشید جانم ز اسبلا	هم بیادت جان هم در آنها
ای یک آنتی از نوزود	عالم محقق و دانش را بسوز	باک کن جان را از او صلا
برگشا ز مرغ اسرار نهان	بگر این شمع که گشته عبلا	در جا اگر یاد سو بلا

سال دوازدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۱ هـ ق

۱۸۵۴ م

چون زانوار بحالت نوبانف پس مکن در نوزاد مکنش بر ما
 چونکه هوشش را بدی پیش مکن ای زهرت زده خورشید
 بروزند با درها از هر کنار مانده این شمعش تا ای کردگار ...
 باد ما چون پوده از رخ برده بر ما آید اندیم بر ما
 اینقدر دایم که اولین باد بوزد بوی که جان گردنبار
 جان با باد او هم از شد ... گریه یکی رود سوی ما
 گرفتار جان شناان بو نه هجرت بنده شاهان بد
 صد هزاران ناله باشد در صبا نسبت یکی خیره آه پر شر
 دست از غلغله بی گویا ماند جان ز هجرش بجهها از خیم
 خوش بوان ناکوری آنزودا پس بگویش که مریه کردگار
 یار و در حبس و زندان و باد چون حسن اندر زمین کبر
 یک حبیب پس همه دیو بند چون کلم اندر میان بطیان
 همه بر سف از افتاد بچاه آن چهمی که بودش پایان رده
 بینه شدم بنی تهن و انفس در زده از غزلیات این است

ساقی از غیب بیا بر مع بر افکن از عمار
 آنچه در خمخانه داری نیکند صفرای عشق
 ناکه این مسود شد ای دیو با بد زهر
 نار عشقی بر فرود وجهه هسند ما بنود
 تابنوشم خمر باقی از جمال کردگار
 زان شراب معنوی ساقی همی بگری بیاد
 ناکه این محمود ربانی بر آید زین خمار
 پس قدم بردارد و اندر کوی عشاقان کردار

سال و روز و نیم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۱ هـ ق

۴ ۱۸۵۴ م

کجی خرمیا اول فرشته نیکو
نابینی ملک باقی و اکنون از هر کنار
گنهار جان و دل داری باو هم بیاد
و در باشی مرد این ده دور شو رحمت بیاد
چشم عبرت بر گشا بر بند راه افتخار
نابینی روح عیبی از عشقش بیاد
نابخوانی مصحف مجرب از خدین باد
نابینوری سر اندازی همی در پای داد

ناگردی نانی از وصف وجود ای مرد راه
بای نه بوزق ملک آنکه در آرزو نظر
گر خیال جان همی هست بدل اینجا ما
و سمره این است که وصل بهاداری طلب
گاهی خواهی که گردی زلف از اسرار
نابینی طوری طائف اینجا آمد
نابای زلف بر عهد از زلفین دست
همین بکش خرمی از چشمه جوان

....

ای عارفان ای عارفان آن غیب در اطهار شد
ای طالبان ای طالبان مطلوب در دریدار شد
از حبس من باید رهید تا در هواستاد شد
چون یوسف مصری کنون در کوچه و بازار شد
اینک چه خود سها بودش از که سها شد
وز شکر لعش عیان چون دکه عطار شد
زهر کشنده نوش شد تا جام حق سرشار شد
الح

ای بیلان ای بیلان فصل گل ز گلزار شد
ای عاشقان ای عاشقان مشوق زخ بود
صبح جمال خود میداد انوار مطلق شد
آند بر پرده نشین و بخسرو جیح برین
آن غیب در ناف بقا پوشیده بد صد درها
با و در جمله عاشقان از زلف مشک تر نشا
خیمها هم در جوش شد فعل ز بهی در هوش
ایضاً

زان ساغر باقی ده این نانی دروان را

با ز آید به جامی این سانی عطشان را

سال دو و ایزد هم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۱ هـ ق ۱۸۵۵ م

ابن هبکل فانی را بر سوز و بوی و خندان
کز روزن جان بنیم رخسار و جانان را
با کم کن از آرایش ددم ده از آسایش
و انگاه بهم در پیچ این دفتر هجران و الح

در ضمن بنا جاتما امثال این جل عایات بود

الهی آملی لا بعد عنی لأن الشدائد بکلها الحاطین و یحین ما خلقت فی ارض الا
و قد وضعت وجهی علیها سجداً لله المصدد العزیز العجید و ما نزلت من لسان الا و قد
نادیت بها الله و کان الله علی ما اول علمنا و نیز فانظر یا الهی و ضم الی و کیدی
الی عبرات عینی و ذفرات قلبی و احزان کبدی و اشغال جوارحی و غمک یا بها العالی
ان الیها یحرف فی کل حين بنا و معینک علی شأن لو یقرب الیه احد من خلقک
یوجه بسمع الفطره لسمع ذفر الناس من کل عرف من عرفه فداخذت جیب یانک و کر
رحمتی الطانک علی شأن لا یقطع ندائی و لا یرجع الی بد رجائی ارب
تلم و تری و تسمع بان عند کل شجر ارفع ندائی و عند کل حجر ارفع صغیري و صریحی هل
یا الهی للبلاء اول اظهار امرک فی ملکوت الانشا، تسمع و تری یا الهی حنیفی و انفی
عجری و قمری و زانی و مکنی و غمک ان البکاء منعی عن ذکک و ثنائک
و ارفع نجیبه علی شأن محبتک به التکلی و منعها عن بکائها و ذفراتها ارب اشک
بالغبه الی بها ظهر سلطان مشیک و نفوذ اوارک و تمر بقدوک علی الله
والجی بان لا ناخذ فی بحر وادی العظمی و خطبتنا فی الکبری و غمک مد شجعتی بحور
غضرائک و رحمتک و ما سبق من معالمتک مع المخلصین من اصفيانک و الموحدين
من سفراتک ارب اری ان ظهورات غائبک اجذبني و رجوتک ارب اری

سال دوازدهم طهور ۱۴۴

واقعات سال ۱۲۷۱ هـ ق

۱۸۵۵ م

أخذ من نخل الجحاف بحبث لا اوى من شئى الا وفد تعرفى وذكركم بابانك فطهورا
 وشونانك وغربك كلما يتوجه طوف طرف الى سمانك بذكرى بعلوك وادفعاك وذكرك
 واستمدانك وكلما التفت الى الارض انها تعرفى ظهورات قدراك وهورات
 فتملك وكلما انظر البحر يظلمنى في عظمتك واقطارك وسلطنتك وكبرياك ولما توجه الى
 الجبال توبى الوية نصرك واعلام غرك وغربك با من فضلك ذمام العالم واذا نهى
 فلأخذ من حماره حبك وسكوره حى فوجدك على شان اسمع من هزله الاذباح ذكرك
 وثنانك ومن خسر الما نعتك واصفانك ومن حصف الاشجاد اسراء فضانك التى
 اودعها في ملكك الخ وابعده ايام اماست جمال ابى دركوه سرگلو قرب كمال وبعث
 سوال گدشت ودر طول مدت مذکوره برای استحام بلیمانیه زقه مرجهت می نمودند ودر خلال آن ایام
 واقعه قتل آقا ابوالقاسم آفاق افتاد و مجلس انیکه از سلیمانیه بهمدان زقه اطراک و اسوال خود را فرستاد
 مبتدل بنفقود کرده با بعضی امتعه شینه مرجهت نمود تا بشرائط خدمت ابی پروازد و چهارزدان اگر ادرکاید
 ویرا سر بریند و جدش در بالای کوهی سنگ چین نمود و نفود و شیاش برزند و چون طعوش را بهام
 نبریند و کارش تمام شده بود و هنوز رمعی داشت که برخی از رعایات اگر ادرار خون بد آنجا شافته
 جسد را از زیر سنگها بیرون کشیند و ابوالقاسم تکلم کردن نمیتوانست و با اشاره کاغذ و قلم طلبید حاضر
 کردند و او تفصیل واقعه را نوشت و نام خود را ابوالقاسم همدانی و نامت اشیا سر زقه را متعین
 بدرویش محمد ایرانی ساکن در کوه سرگلو سیلیمانیه نوشت و خبر این واقعه در آنمقد و منت گشت و
 کیقیت واقعه با صورت و صیبت آقا ابوالقاسم بنمضرا ابی رسید و در ضمن جوابی که در آن تکلام
 بکتوب شیخ عبدالرحمن کرکوتی مینکاشند واقعه را بدین طریق بیان نمودند حد این ایام که

در روز چهارشنبه ۲ ماه رجب یک عت و چهار رقیه از طلوع آفتاب گذشته تا آخر آفتاب بروج همدان

سال دوازدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۱ هـ ق ۱۸۵۵ م

که بجاد خون در هجیان است و انصار غم در جهان و قطب ملک فضا در دین و پو است و کما
نقطه امضا در دین و شجره ظلم مرتفع گشته و عمر بیداد چون شاد باد با آورد و در
افعال نیک مردود شد و اعمال نمرود محسوس آمد حس بجای حس نشسته و حرف
بر مکان در و صد محل گرفته ثعبان بر منزل سلطان حکومت مینماید و شیطان بر
سپهان و پاست بگذارد پس هذا اول فادوره کسرت فی الاسلام جمیع این
چگونه میتوان از عهد مکتوبات فایده برآیم و مسطوبات را نفعه غرض تمام بجان نوبل اول
من نه از غوث مال است بلکه از موت و احوال است که بدلت کبری گشته شد اگر چه شما
اعلی فائز گشت و باقی اعلی نصاعه شده است بحسبین الدین فلو افی سبیل الله امرانا
بل اجباء عند بتم برفون حضرات اعداء در نشاطند که مال بصاحبی بگوشان آمد
مگر نشیند این خطاب بهم منظم را که منفر ماید من مثل نطلو ما هند جلنا الولیه سلطانان
سرفراز قل آه کان منصورا و منجند و و سگرو لب فضا اجل دادان ^{خنده} ان گره
عنقریب است که دولی مال اخذ منال نماید و بیخ ظلم را بر کند فلان و بعد کم الصبح البس الصبح
ای برادر من ملا خطبنا که چه اسباب فراهم مآید و چه امور باکره او دنیای فانیست
این بند که عزت کرده بودم و در غا و خواوشی خردم و از وصل گذارند و در حیره
بندام حال باید شهره آفاق شوم و از ظلم آوردان باها الی ایران شکایت نمایم
لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا علیه فوکلنا و علی الله فلیستوکل المؤمنون
یک نفر برای مراضت و موافقت احسبای غوره بودم که از اخبار بود و از انوار
حکایت مینمود و بدی که چه بر سر آمد هر کجا بینی تو خون بوخاکها پی بری ^{باشد}

سال دوازدهم ظهور

۱۸۵۵م

واقعات سال ۱۲۷۱ هـ ق

باشد بپایان از چشم ما اذ اقول ان الله وانا لله واجعون ونبیل زرنندی بدین مضمون کجاست که اطراف کوه سرگلوسه منزل در سه منزل آبادی نداشت و بعضی از رزمین سالی دو هنگام با نجا آمدند میگردد هنگام بذرافشاندن در هنگام درو کردن در کسندی که از سنگ بر فته کوه بنا بود برای حفظ از سردی و گرما میمانند و از آنجمله یکی از شیخ سلیمانیه که در حوالی کوه باغی داشت بنام رفته هنگامی میباید و حضرت رسول در خواب دید که با او امر فرموده گفتند بگو سرگلوسه و آثار و انوار که در کارش اهد کن لذا همیشه بیدار شد بگو برآمده نزدیک بگنبد مذکور رسید و انواع طيور را دید که گرد کسند چون ابله که حلقه زدن و با هم آمیخته حالتی دارند با خود گفتند که منطق الطیر شیخ عطار را قصه و افسانه میباشند و اکنون حالت این مرغان شهادت میدهد که سیمغی در اینجا متفرگرفته است و اینکه قدمی چند نزدیک گرفت نغمه در ربانی بسمعش رسید و دانست که آن اوضاع برای چه بود در آن حال در آنجا کرده فرمودند ای شیخ تعجب نماند و چون شرف حضور رسید تعبیر رویای خویش از زبانات مبارکه دریافت و متعجب گردید و اجازه حاصل کرد که گاه گاهی شرف حضور یابد و چندی بعد از آن شیخ اسمعیل که شیخ طائفه خالیه از طبقات عرفا و متقیم سلیمانیه بود را نزد آئینه را از طرف سرگلوسه شام کرده غم زیارت نمود و پس از در آن محضر مبارک خویش نمود که گاهی نان ذمک با خود برده شرف حضور یابد و قبول فرمودند و سپس نظر بخواهش شیخ اسمعیل مذکور از کوه سرگلوسه سلیمانیه انتقال فرمودند و مسجدی نازل نمودند ولی شیخ که خود را منتسب بشیخ خالیه می خواند حاضر شده در خواست کرد که بخانقاهاشان روند و قبول خواستش می فرموده در خانقاه شیخ و مرکز خالیه بجزیره استوار شدند و چندی صمت و سکوت اختیار کردند بنوعی که احدی از علم و حظ و کمالات صورتی نشان جز بنداشت تا روزی جوانی مینوا قبیح المنظر ابراهیم آقا نام از اهل سنندج که در مدرس خانقاه شرح ثنوی و خط نیکو نوشتن میآموخت و گاهی نیز برای آوردن آب در زمان نزدشان میآمد

سال سیزدهم ظهور

۱۸۵۵م

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق

سیام در خارج حجره صدایش گریه بلند شد جمال ابی در اطلبیده از علت پرسیدند و او عرض داشت
 که امروز معلم جمیع کودکان را تعلیم و سرشق داد ولی بمن تعرض کرده از کتب بیرون راند پس جمال ابی باو شفقت
 و اظهار ملاحظت نموده فرمودند کاغذ و قلم و مرکب بیا تا سرشق نویسیم کودکان خوشحال شد و لوازم مذکور
 حاضر کرد و جمال ابی سرشقی از ابیات ثنوی رومی نوشته برای وی تبیین کرده در سن دادند و کودکان
 بحال تغافل سرشق را بگویدگان دیگر نشان داده فخر نمود مردم دیگر نیز خط زیبای مبارک را دیدند و خط را در
 بدست گردانند و خرد سلیمانیه شهرت یافت و این موجب شد که طلاب عموم دینیه و ارباب فضل و جمال
 با اتفاق شیخ مجتهد ابی زرقه حوزة درس آراسته درخواست تفسیر و تبیین مطالب کتاب فتوحات مکتبه را
 نمودند و جمال ابی قبول فرمودند و همه روزه در قی از کتاب مذکور را میخواندند و ایشان مطالب مختار
 از شرح و بسط میدادند و با آنکه هرگز در آنکتاب ملاحظه نکرده بودند فتوحات مجرداً تا عرفان آبی چنان
 احاطه کرد که افکار کل شب روز مستغرق در آن معارف گشت پس از توضیح مقصود شیخ محی الدین سبلانی
 میگفتند آنچه ذکر شد مقصود شیخ بود ولی از برای این طبع عرفانی نعمانی دیگر است و مسامی فوق مطالب
 شیخ بیان میفرمودند تا آنکه در سه با آنها رسید و تعلیقین خواهمش کردند که بسبب فقیهه این فارض
 فقیهه تنظیم فرمایند و جمال ابی قبول نمودند و فی الحال ابیاتی بهمان سیاق صادر داشتند و کتاب
 نوشت چون ختام پذیرفت و شمار کردند دو هزار بیت شد و جمال ابی آنها را از دست کاتب کفیه
 یکصد و بیست و هفت بیت نوشته با ایشان دادند و ابیات دیگر را فرمودند مقتضی نیست بیشتر
 شود

یک و تنها بجا برد آن سفر از عقب فرمود آید یک نفر یک نفر اسباب زاری که بود لازم از بهر سفر برداشت نه
 در فضا در ماه در دوان لیسیم ریختند بر آدم رب کریم چونکه تنها در عقب آمد آنچنان رفقه نیزه اسباب آن
 پس فریاد سلیمانیه تمام کرد آن جهاندار ۴۶ ثنوی جامع اسماعیل روح

سال سیزدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق

۱۸۵۵ م

شود و ز جمله آیات انقصیده عز و قایمه این است و جوت بظنک و صلی همایم ایکن بذاک بحی
 شریطان و فیث یوفت فشریب بلا، الدهر من کل کاسته و سقی و ماء العقر من دم مهجده قطع
 الرجاء من من کل دلحه و فمع الفضاع من طمع کل حاجه سنک الدما، فی مذهب العشق و حب
 و حرف الحاشی فی الحب اول بعدد بفظ اللبالب من لایع کل مدیغ و شتم التوالی فی کل بومه
 و من شتی شتم الوداء کشریبه و عن ملوی فمهر الفضا کشفه حل دعوی الحب و فانی بلجری
 کذاک جبری الامر فی فرض شتی الخ و با محله مالی حدود کردستان از علما و فضلا و غیرهم صحبت عظیمت
 مقامات باطنیه و کرامات ظاهره از درویش ایرانی را شنیده و زیارتش شتا فند و سه تن زر و ساء
 معظم روحانی مفتون ایشان گشته پیوسته بطریق مکاتبه استفاضه مینمودند اول شیخ عثمان شیخ مطاع
 و متفقد طریقت نقشبندیه دوم شیخ عبدالرحمن شیخ متفقد طریقت قادریه سوم شیخ اسمعیل مذکور
 که شیخ جماعت خالویه بود و جمعیت زوار از مریدان شیخ عثمان و شیخ عبدالرحمن از کرکوک مفر
 ریاست شیخ عثمان و غیرا بنجد بانه سلیمانیه وارد شده در خانقاه مذکور مقر برای احدی نبود و با اینکه کرد
 استخوان و نسبت بایرانیان که روحش خوانده مردود میشمردند غایت عداوت داشته از قتل و آید آذره
 فردگزار نمیکردند و سخنانی نیز از قول درویش بزرگوار ایرانی در آن حدود انتشار یافته بود که اگر کلمه از آن
 از دیگری برزور و ظهور میکرد البته مقتول میشد معدنک ایشان دلی قطب اعظم در استبان در
 نشانی نمودند از جمله سخنانی که از قول جمال اهل بیتش یافته بود حکایت کردند که در خانقاه قادریه از ایشان

محمود فدی منی سلیمانیه پس از آنکه درک مظهره بود روزی در مجمع افاضل و بزرگان پرسیده در خصوص ایشان پرسیدند که کفایت
 بسیار عالم فاضل است اندرین دروغی بچگونه گفته اند از آنکه گفت آنچه اولیا کثرتا به زبان باشد و این درویش ایرانی برای من

سال سیر دهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق

۱۸۵۵ م

از ایشان پرسیدند که مقام شما با مقام غوث گیلانی چیست فرمودند او کان العرش فی زمانی لبطونتی نحو
 و چون این سخن را بشیخ عبدالرحمن خبر برود گفت بخدا قسم قطب اعظم ظاهر شد و طواف حوشن جمع
 اهل دایره امکان فرض است و نیز بریدان و ملائذ شیخ عثمان باو گفتند ما ندانیم این درویش کدام است
 از مذاهب از بعد از پیردی بنمایند و حال این فرمودند که من پیغمدر که حضرت ختمی است قبول دارم
 ممنون باشید و نویسی دیگر جمعی از مریدان با امام جماعت شیخ فاسم نام گفتند این درویش عجم را که در
 خانقاه مسکن دارد بحضور در صلوة جمعه و جماعت دلالت کمیند شیخ حکایت سلطان ابراهیم دهم را
 نقل کرد که وقتی در تکیه محل افامت صلوة جماعت و موغط زد که حادث مسکن گرفت و در آن
 ادوات از حجره خویش بیرون نیامد شکایت نزد شیخ نیکه برود و او هر چند مدافعه کرده بصیحت نمود که
 متعرض اولیاء الله نشوید چه بسیار میشود عدم حضور بوعطه و نماز عین حضور است از او پذیرفتند و
 ناچار پس از تحصیل اذن حجره ادهم درآمد و شکایت مریدان را معروض داشت سلطان گفت
 چند سالی پیش در جامع حاضر شدم و از قطب شنیدم که میگفت قال النبی صلی الله علیه و آله حبیب
 رأس کل خلقین و از آنوقت تاکنون با نفس خود در مجاهده ام و هنوز غلبه بر آن نتوانم حال
 چگونه عمل بجیشی ناکرده حدیثی دیگر استماع نمایم و اینک همین نفوس اودت سلطان ادهم دارند و
 واقعه را بخواهند تکرار دهند و نیز در ایام افامت در سرگلو دهم در سلیمانیه مسئله جمعی از از با
 ذوق عرفانی را که از برخی ابیات ثنوی رومی از قبیل حیرتم در حیرت آمد زین قصص
 بهوشی خاصه گان اندر احض من سر بر راه سه نذر اصریم بی گمان باید که دیوانه شوم
 و غیر آن از کلمات مشابه عرفا میپرسیدند جواب فرمودند و مراسلات با بعضی از افاضل
 عارفین آنحدود منواصل گردید و از آنجمله بشیخ عبدالرحمن کرکوتی مذکور و ملا حامد و غیره ماکان

سال پنجم و نهم ظهور

۱۱۵۵ م

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق

مکاتبات عرفانیه داشتند و در یکی از مرقومات که در جواب مآخذه نوشته باین عبارات افتتاح فرمودند
 سبحان الله مگر این نغمه مسک از بهشت بود که آنچه در دست بود بهشتیم و پانفتمین صورت از حجرت
 طوآند که از سر جان گذشتیم و بجانان پیوستیم الخ و نیز در اثنا سفر نجافهای وارد شدند اهل خانقاه
 ایشانرا شناخته خواستند بیرون کنند این مکتوب را حین خروج از خانقاه بجای مآخذه نوشتند و لذا
 اهل خانقاه غدر خوانگی مانع از خروجشان شدند در ساعتی که عروس خزن از قناع نقاب رخ
 برافروخت و شاهد هموم علم حیرت برافراشت و فرایش را در صبا فرایش بسوطا کرد و رفت
 بکسرت و خادم طلعت بها بر سر اثر مینوشت با آمدند و این قدر است از هوا بکظوم امطاد
 فراف با دید وجودیات و ثاق سر از حجاب طلاق بر آوردند و مخدرات شفاق طلعت
 هاق با راستند فاصرات خبان بر عرف زدند و جنرات حسان سر اسیمه دیدند
 و جهات انس فمض سودا دیدیم خوردند و طلعات حسن دم حمراء از عین زوار بچند و
 خازن جنت در نقاب خفایه و هادی صلت و حجاب فامسور گشت او را
 شجره طوبی بلون صفر ابل نمود و اعضا سدرک ندهی از هم فرو ریخت این صحت منوع
 گشته و بر وی سطوت مرفوع شده همانند غضب در طهران آمد و در این بطشت دید
 زویان بهجت سنا از مرشد دل برخواست و نعت گلبار بر سرش عزیمت و ذراع ششم
 انما لوطی مصر لقا را او شکر خانی منع نموده و صعوه خفا بلیل قنار از لغنه سراف بآزاد
 غراب غنور هد هد سر و را از سبای ظهور وضع نموده و بجهل مظهر طلعت مجموع
 از بیت معور و بیرون کشیده شمع محفل ضیا محمود گشته و شب پره علم با رنگ سپید
 گردیدن سلطان مکن عزت بر نقطه ذلت جا لس گشته و در نیم معدن نکبت عمرا

سال سیزدهم ظهور^{۱۵۱}

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق

۱۱۵۵ م

بر عرش عظمت مسکن شده دینور حد در سپنه ارباب نخوت در فزوان آمد
 و امیر فتنه در صدور ارباب عبرت در هجیان شد ادیب عشق از مصطفی توحید
 بیرون نمودند و لبیب شوق را از ذوق استدرک باز داشتند حدیقه نقلدندان
 گرفت و شجره محمد مفلوح گشت محبوبان وادی محنت مهیون گشتند و محبوبان
 وادی کزمت شاهد مضمود شدند با دسلطان در دست جعدان بچا گرفتار آمدند
 امکان در دست برادران پیوناد در جاه شد جعدا بر ازا ستم میکنند بر پیش
 بیگناهی میکنند که چو نو باد آری فان دیار یا ز صر ساعدان شهریار جسم او
 این است کو بار است پس غیر خروج جسم بر نفس است پس دشمنان را بر آمد بر او
 ای باشد و ا یکشنبه فوار . و صورت آثار مذکوره فیما بین عرفا و فضای کردستان منتشر
 و مندا دل گشت و بعداً در جواب شیخ محیی الدین قاضی خانقین رساله شیره بهفت دادی بیان
 مراتب سیر سلوک گذاشته و مکتوبی شیخ عبدالرحمن در بیان دقائق عرفانیه توحید و بیان مقامات
 عارفین و ساکنین فرستاده که بنام چهار وادی در بیان مراتب سلوک میباشد در مقدمه رساله مذکوره
 اشاره بمعارف سید عبدالقادر غوث گیلانی که سلسله ولایت شیخ بدو منتهی میگشت فرموده قوله
 و بعدند سمعت ما غنت و دعاء العرفان علی افنان سدره نوادک و عرفان غرر
 حمانه الا یفان علی اعضاء شجره قلبک کافی و جبروت دوائع الطب من و حنک
 و ادلتک تمام لغاتک فی ملاحظه کنایاتک و لما بلغت اشاراتک فی قناتک و الله
 و بغایتک به و حبیب اجباء الله و مظاهر اسماؤه و مطالع صفائه لدا اذ کرک
 اشارات تدبیره شعشعائیه من مراتب الجلال لصدیک الی ساحه القدر

سال سیزدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق

۱۸۵۵ م

القدس والقرب والجمال ووصلت الى مقام الانبياء في الوجود الاطلاع حضرة محبوبك ولينبي
المخلوق الاكبر لم يك احد مذكورا وهي ما عن بلبل الاحد في الرهاض الغريبه قوله ولطمه على
لروح قلبك دقوم لطائف اسرار القوائمه بعلمك الله وبذلك طائر روحك خطاير العدم و
يلهي فوضا، فاسلكي سبل ربك ذللا بجناح الثور ويحبي من اثما والانسح باطن من
كل الثمرات اسمي ودراد اضران رساله جنين سطور است او حبيب من ابن نزال
صحرى احدى راكلا دي چند دري وابن بلبل بنان صده را صفاري چند در واقف
واين طائر هو الهمي وانغراب كين در كين واين صيد تو عشق را صاحدا عفت
اي شيخ همت را زجاج كن كه شاد باين سراج را اوز بادهاى مخالف حفظ نمايد اكبر
اين سراج را اسيد خان است كه در زجاجه الهمي مشعل كرده و در شكاه معيون
بر او رود زيرا كرده كه عشق الهمي بلند شد البته بسمير افند و سري كه حجب بر افرا
البنه با درود و طبعي كه بگرمه خوب پيرست البته بر خور كرده نعم ما قال عشق
خالبا فالتب راحنه عنا فاوله سقم و آخره قل والسلام على من اتبع الهدى
و در كموت مذکور ضمن بيان مقام واصلاح سطور است هر كس ادراك اين رتبه نمود
سزنايد و اگر رشي اظهار دارد و با ابراز نمايد البته سراو برادر مر نفع خواهد شد
با وجود اين فتم بخدا كه اگر طالب مشهور صيگت مذکور سپاسد زيرا كه منفر مايد
الحب شرف لم يكن في قلب الخائف الراهب وان التالك الى الله في النهمج
البضياء والركن العمرا ولن يصل الى مقام وطنه الا بكف الصفر عما في ايدى الناس
من لم يخف الله اخافه الله من كل شيء ومن خاف الله يخاف منه كل شيء يارسي

سال سی و نهم ظهور^{۱۵۳}

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق ۱۸۵۵ م

گو که چه ناری خوشتر است عشق را خود صد زبانی دیگر است چه ملبس است این فرس
در این مقام گرد عطا بخشد اینک صدش دایها و در پیر بلا باد اینک حدش جانها
و اگر مخالف حکم کتاب بنسود البته نائل خود را از مال خود نمک میدادم و ارف می بخشید
و منتش میریهم و درش بر چشم میمالدم و لکن چه کنم که نه مال دادم و نه سلطان رضا
چنین امضا فرمود چندین اهدا نمیکند من مصلیها عن يوسف المهاکونی و
جدتقا فرمایانتم بخدمت نهایه بی بی جانی سوری خانم میرسد بی بی ابرهه خانم میرسد
از برای حق صحبت سالها بازگو حالی از آن خوشحالها نازمین و آسان خندان شو
عقل و روح و دین خندان شود و در تمام مناجات این ابیات مذکور اینها افضل است
با تو بان هیچ کس نبود و زده علمی که در جهان من است و ارفاش از هوا خاک است
قطره دانش که بخشید ز پیش متصل گردان بدو باها خویش

احوال این طایفه در عراق در مدت غیبت جمال الهی

در مدت اقامت جمال الهی در کردستان که عداوت مندان و بستگان ایشان بخیر و نیابت مخزون و متاثر بودند
ببرزایحی نوع سابقی الکر کمال احتیاط و استتار زینته بنام میرزا علی و حاجی علی در دیش و کلاس
فروش خود را نامیده و فقط بعضی از خواص و محارم که با وی ملاقات و معارفه کرده ممنوع از ذکر نام
و تعیین معاش بودند احدی از این طایفه شخص و کسکش را ندیده و شناسا نمیداد و با انحال پیوسته
نامه بیابان نوشته سعی در توجیه آن بخود نمود و همت با نصرفان از جمال الهی گماشت و مستدل
بعضی از کلمات حضرت نقطه اولی گشته آمازاد استور نقیبه همی داد و همت بمذول داشت که در
نام بابی از این و انواه ایرانی و عراقی یافتند و هرگاه بعضی از آرزو مندانش برای ملاقات وی میرا

سال ۱۵۴۴ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۷۲ هجری قمری

۱۸۵۵

بعراق میآید روی آبان نشان نبداد و هرگاه میشنید که در ایران نامش در لسن و انواه میباشد فی الحال
 تبدیل لباس کرده با طرف میشناخت و در عین حال لنگر انتقام از ناصر الدین شاه برآید و میرزا آقاخان
 کاشانی خادم را برای انجام این مقصود بطهران فرستاد و میرزا آقاخان چندی در طهران مرقصد بود و ایام
 در عمارت شاهي بگل کشی و بنایی پرداخت ولی کاری از پیش نبرده و بعد از مرگت کرد و نیز میرزا بچه لصد
 فتح و فتح جمعی از بانیه که دعوت استقلال مرفوع نمودند برآمد و در خلال آن ایام سید محمد اصفهانی وزیر
 قاجاری و ملا علی محمد برادران حرم منقطع حضرت نطفه ادلی با خواهرشان بعراق آمده در کربلا اقامت
 و متفق و بدست و بار شدند و میرزا بچه در حرم مذکوره تصرف نموده آنگاه بیزیت سید محمد داد و
 برادران حرم و ملا محمد جعفر زاتی و بعضی دیگر از شهدای بیان و مجریان مقاصد خود مقرر داشته بخوا
 طلوع سلطنت بیانیه سنبل ساخت و پرورش خصوصاً در عراق کسر حدود و غلبه کرده از بودن
 اسوال انام و تنگ احترام متغایر تمیز که دیگر با آنچه میخواستند میکردند و میرزا محمد بازرانی را نامور
 میرزا اسد آبه دیان خوبی نموده بتجلیل ز راه کرده ستان با در با بجان فرستاد و اقوال و اعمالشان
 پیش از آنچه در سابق در طلب مسلمانان بود ایجاد کرد و نوعی که هر دو قعه فطیعه رخ میداد از این طائفه دانسته
 در عمل مگر ای را بایشان منتب میداشتند و عده قبیلی از این طائفه که در بغداد اقامت داشتند دلیل
 و مورد سب لعن مردم خصوصاً اگر ادر شیعیه بودند و هر چه برایشان دارد میگشت نامن و مجانی نداشتند و
 اعضا عامه مبارکه نیز برای هجوم و سنگسار اشرار در روز برون نمیرفتند و نوبتی دوشن از اجاسی از بایجان
 که بقصد زیارت از ایران رسیدند چون مشاهده آن احوال نمودند ساعنی در برون فی خانه ای نشسته
 و مرحبت کردند و منی خانه میرزا بچه را نشان یافته با مقداری تخت و ملوبات بخرت خانه شافت و میرزا
 بهم گرفت از خانه بیرون آمده فریاد سارق و حرامی بر کشید و آن مرد غریب ترسید و بگریخت و نیز

سال ششم و دهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق ۱۸۵۵ م

دینوردان ایام جمعی از شاهپریانیه در عراق نیز رسیدند چنانکه شیخ ابوتراب شستاردی در سخن عباسی کاتب مکتوم بود و شیخ حسن زینوری نیز در آنجا شغل کتابت اشتغال میورزید و حاجی سید جواد و حاجی میرزا حسن شری و شیخ سلطان معتم که بلا بودند ولی همگی بغایت احتیاط و تقیه عمل میکردند و گاه گاهی با یکدیگر مجال خوب میام ملاقات نموده از مسائل این امر صحبت میکردند و نیز در خلال آن ایام عائده جمال ابی از خانه سکونیه شان بمنی خانه علی مدد سابق الذکر بخانه دیگر که معروف بخانه سلیمان غنام و جدیده التیمیر بود انتقال یافته استقرار و نیل زیندی باین مضمون آورد (در اواخر دیحجه سال ۱۲۷۰ که شش ماه از غیبت جمال مبارک گذشته بود از ایران ب عراق وارد شدم و در سر حبر بغداد با جناب کلیم تصادف شد مرا با خود بیت مبارک از خانه حاجی علی مدوم برد زیارت حضرت غضن اعظم شرف گردیدم از جناب کلیم درخواست ملاقات ازل نمودم فرمود با کسی ملاقات نمیکند و من آمدن تو را برایش حکایت کردم گفت در اینجا دو توقف نکند و بگر باز فرقه باید اصفهانی باشد کلیم فرمودند اگر جمال مبارک در بغداد بودند نیکه شتم بجای دیگر بروی بنیم چه پیش میاید عجاتا در کربلا بیان و در رنستان تو را ببغداد احضار میکنم که برایم کتابت کنی پس من بگر بلا فرم و بطلم افتادم و چهار عتیقه اصفهانی شدم و مرا بخانه سید محمد اصفهانی برد رسید هر جا میرفت مرا با خود

نیل زیندی ضمن نقل حالات و بیانات جمال رهس از رحمت اگر درستان ببغداد چنین نگاشت (حکایت میکردند که در صحبت از سیما نیه در منزل رباط آقا سید حسین قلندار دیدیم و ذکر نمود که چندی میرزا آقا جان پیدا نمود بعد جناب کلیم مطلع شدند که عجبی اورا تحریک بسفر طهران نموده و او رفت لذا مرا بتجیل فرستاد که اورا برگردانم ولی اورا پیدا نکردم و مر حبت نمودم فرمودند آقا میرزا موسی نسبت کرده اینگونه امور مرضی من نبوده و نیست و چون ببغداد وارد شدم عجبی گفتم که باز فساد کردی و میرزا آقا جان را برای چنین خیال فاسدی فرستادی و نه روزی که خبر رسید که میرزا آقا جان ولده عمارت برای اجراء آن خیال شد عجبی را اضطراب اعطای نمود و خیال فرار از بغداد داشت باو گفتم من اینجا هستم هر چه واقع شود تا مرا گیرند بفرقه تو می آفتمند باز اضطراب همیش رفتم نشسته تا آنکه چون طلوع شد که میرزا آقا جانهای کردی ببغداد و رحمت کرد همیشه هر وقت انقلب میشد او فرار میکرد و ما را اگر ترسید نمودم)

سال نسیز دهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق ۱۸۵۵ م

با خود میرد و چون تنها میرفت را بعین محمد سپرد و بسیار مکر بودم هر وقت بخوانم زیارت سید الشهدا بروم
بمن میخندند فقط سرورم بلافاصله بخوان کاشانی در دارالشعاب بود و از شاهزاده آنبیا کل طلبانیه مکرر و متحرک
در دل خود آرزوی شهادت مانند زمان و طهران را میگذازدم و مدت دو ماه با خیال در کربلا گذشت و جناب
کلیم آبخوان اینجدا برد و من در کربلا بوده بحال حیرت میرسیم و نجات تقدیر از جانی استشام نمیکردم
مکتوب جناب کلیم رسید و مرا نیز بنیذا و طلبید سید محمد خواست مانع شود کفتم جناب کلیم هم برگر از نزد
و هم بجایم امر عالمه از نجات حاصل کرده بنیذا از قلم و دست و پای کلیم را بوسیدم مرا در خانه سکن
داوند که با آبخوان چند نسخه از کتاب سمار بنویسیم و آنچه نیشو شیم در شبهای جمعه تشریف آورده می
گرفتند و چند جزو دیگر میدادند و کتابها را با خط میرزا احمی بود و در حواشی تفسیری بسیار بار و بعد از
مطلب نوشته هر حاشیه را بعنوان تعویل المرات مصدر کرده بود در صورتیکه آن عمل نبض بیان
منوع است و نهی فرمودند که احدی مانند طائمی سابق حاشیه بر کلمات بدیعه ننویسد و بر
خوف و بیم از اشرار ایرانیان حکمت کرده از خانه بیرون نمیرفتیم و در هر هفته یک یا دو بار حضرت
عظم اعظم منزل ما را بقدم خود منور میفرمودند روزی تشریف آوردند و دستمال سفیدی بر فتنه
مبارک بستند بودند عرض کردم حدیث نعموا فان الملائکه قد تمتمت بحجت امروز بود نیتم فرمودند
و من در آن ایام از لسان مبارکشان دو مطلب شنیدم که هرگز فراموش نمیکم یکی آنکه فرمودند من
در صغر سن حالت پیری را در خود دیدم چه بعد از هجرت جمال مبارک پیر شدم دیگر آنیکه
فرمودند هر گاه در من آنچه که شاید و باید نباشد فقط پسر جمال مبارک بودن هیچ فائده برایم
ندارد و همان روز این سخن در نظرم عظیم آمد

سال ۱۵۷۲ شمسه دوم طوز

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق ۱۸۵۵ م

مراجعت جمال ایهی از کردستان بعباد

خبر قتل ابوالقاسم همدانی و وصیتش در باب اموال سرزده بنام درویش محمد ایرانی بقیم در سلیمانیه ضمن اخبار اسباعت
 ایران یقین در عراق و کردستان بکارگذاری بغداد رسید و آقا میرزا موسی کلیم بشنید و دهنست که جمال ایهی
 با تبدیل نام در سلیمانیه اقامت دارند و بشارت بعالمه محترمه داد و باشیخ سلطان کر بلا که بسالی قبل نیت کرده
 را خجاب کلیم از دواج نموده و نهایت اخلاص و شهامت و دهنست قضیه را طرح کرده و او تعهد نمود که سلیمانیه
 بدون جمال ایهی مرجهت بغداد ننماید و عرائض در چگونگی امور و در شرح تا اثرات فراق در عالمه گرفته و مستنبین
 مخلصین و تعهد قیام بر عمل برضای الهی تنظیم کرده با بعضی هدایا باو سپردند و او جواد نام از باب بیان عراقی را
 همراه نموده با شتاب سوی سلیمانیه روانه گشت تا سلیمانیه رسیدند و بها مبارک در خانقاه خانه

مضمون بیانات شفا به حضرت عبدالجبار

ابدا از جمال مبارک غیری بدستیم حاجی فرجی کمال در بغداد بود که خودش میگفت سه هزار چشم بود که کمال شدم برای جری
 بکارگذاری میرفت و برای ایرانیان اخبار میآورد و در آن ایام روزنامه طهران را که اول روزنامه ایران بود توسط چاپ
 ایهی کیسار بکارگذاری میآوردند و چون آقا عموروز با بقیه صالح که در طرف بغداد کهنه بود رفته می نوشتند مراسم عزیزی
 ایرانیها هم میآوردند روزی حاجی فرج حکایت کرد در روزنامه نوشته اند که آقا ابوالقاسم همدانی سلیمانیه میآوردند
 حاکم آنجا حسینعلی خان سلطان او را نشو میمان کرد و بعد برای امانت او چند سوار همایش روانه کرد سوارا او را در راه کوه
 و بالای کوه میزدند و سرش را میزیدند و در جوش سنگ می چینه و او میزدند اهل دات نزدیک چون از آنجا میگذشتند
 خون را مشاهده میکنند پس از بخشش را از زیر سنگ در میآوردند و می چینه که هنوز جان دارد و گلوش تا به سر
 فنده بود چیزی دیده و گلوش را میزدند و مقتول میخواستند حرف بزنند لکن فغانه کانه و تم میآوردند شرح حال خود را
 که من آقا ابوالقاسم همدانی هستم در اربابان مرچینعلی خان سلطان میمان کرد آدمها سوراخ فرشته آنها در راه این کار کرده
 و اشیایم را برزوند حال عجزات میخوانم و اشیایم مسترد میازند و در کوه گلوه درویش محمد ایرانی بقیم وارند و من بعد از این
 ایشان مرجهت بران کرده بار هم بدون ایشان میرقم و در فوج در اشیایم محمول دارند ما چون این قصه را شنیدیم
 که این درویش محمد جمال مبارک است من و میرزا آقا جان خیم یا الله مستغاث که در هر روز یکبار که بقیم من در آن روز
 داد و دهانه خود بعد از حاجی فرج برسیدیم که در سلیمانیه ایران کسی هست گفت حاجی عباس نامی هست بر کوه حاجی فرج

سال سیزدهم ظهور^{۱۵۸۱}

واقعات سال ۱۲۷۲ هجری ۱۸۵۶ م

خالیه نائل شده و با تقدم افاده نحی گریسته ولی چون شدت اعلاص و عشق و تعلق اگر در اجمال
 ابی گریسته نتوانستند از عودت بغداد زنده و عنوان ورود خویش را صرف شرف بجز مبارک قرار
 دادند و فقط عرض اقدس اقدیم نموده ساکت و ساکن ریستند تا آنکه شبی با آنان خلوت فرموده از سوفا
 بایان شرح و بسط داده و احلاص اگر در بیان کردند و از مصائب و بیات گه شسته و آنچه از بعد وارد
 المهد را خارج نمودند و شیخ سلطان باندام مبارک افاده و اسن ایشان را گرفته بگریست و بخرد و الحاح نمودم
 یاد کرد که اگر مسکت فاضان و خالصان را نپذیرند ایشان نیز در سیما نیه ماده و دیگران نیز از عراق
 بمانی بپوشته دیگر مرجعت بغداد خواهند نمود تا آنکه جمال ابی المهد شفقت فرموده منتشان را قبول
 نمودند و آند از شدت مسرت سرشار گشته و بیل ز زندی بیانات مبارک را در آنتب نقل از قول
 شیخ سلطان چنین نگاشت چون دیدیم اهل بها استعدای نزارید یکی از امثال خودشان را محمل نمود
 آنها قرار دادیم و خود از بیانشان بیرون فرستیم و باین ردای مستعمل و لباس فقیر بیرون آیدیم با خود
 این شنیدی که این کرده چه میگویند ولی از اهل بیان خبر هوی و عدم و فایده نشد بلکه شایده
 که بجای چون در امر بیان کاری از پیش نبرد خواست مراد ف سهام دوست و دشمن نباید لعل کلا
 باید لهذا میدان را با و ادم نام معلوم که چه می تواند بکند و الله الذی لا اله الا هو اگر نه ملاحظه آن بود
 امر مبارک نقطه اولی با پمال میشود و آن همه دما و مطهره بدر میرود ابدار جوع میگردم و آنها را معکف
 اصنام او نام خود میگذرستم ولی غیرت و وفا مانع است ای شیخ اگر بیدستی که من ازین بر
 حاجی فرج بان حاجی حسین نوشتم از نوشت که ایند رویش ناضل کامل که نوشید در سه منزله سیما نیه در کوه گلوساکن است بود
 اشرا از او متن با آن ممکن نیست هفتصد یکبار برای عام نشر نمایند اند شیخ سلطان و لا اله الا هو خطبت عزیمت سیما نیه که در در اینجا
 تقطیس کرده و شایسته و بالا حزه دانستند که در کوه گلوساکن تشریف دارند و متن با آنجا ممکن نیست اقدیم را بر سر کوه در تشریف
 آوردند و تشریف شده ایجا که در رانی شده آنها گفته که ما هم مخالفت فرمایید که میگویم ما از حضرت مبارک که عرض نمودیم

حاجی فرج بان حاجی حسین نوشتم از نوشت که ایند رویش ناضل کامل که نوشید در سه منزله سیما نیه در کوه گلوساکن است بود
 اشرا از او متن با آن ممکن نیست هفتصد یکبار برای عام نشر نمایند اند شیخ سلطان و لا اله الا هو خطبت عزیمت سیما نیه که در در اینجا
 تقطیس کرده و شایسته و بالا حزه دانستند که در کوه گلوساکن تشریف دارند و متن با آنجا ممکن نیست اقدیم را بر سر کوه در تشریف
 آوردند و تشریف شده ایجا که در رانی شده آنها گفته که ما هم مخالفت فرمایید که میگویم ما از حضرت مبارک که عرض نمودیم

سال سیزدهم ظهور^{۱۵۹}

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق

۱۸۵۶ م

بچرفوع از بیات بنما خواهم شد هرگز رضی نباشدی که مرا برده بدست هزاران عدو و مخالف بسیار
 و لکن بقیضی تبه امر اکان مفعولا و زود باشیخ سلیمانیه دواع فرمودند و آنان را رضی و ساکن نمودند فرمودند
 هر یک از شما خواهند مرا ببینید بنماد بیاید و بر رسید که خانه در پیش محمد برادر میرزا موسی بی کجا
 ولی باید هر سالی دوسه نفر زیاد تر نیاید که سبب گفتگو و انقلاب عجم خواهد شد همه مشارک بودند و هیچ
 یک اذن مشایعت ندادند و درین طریق در خصوص قصیده غزور قاضیه میفرمودند که ما این قصیده را
 نظر بخوابش اگر اذن نوشتیم و لکن معانی دقیقه و رقیقه و مقامات عالیه در آن است که باید بعد از خلق
 بدی خلق شوند و چون دیدیم رزق نفوس موجوده نیست از دست اگر اگر فریم در وقتی که شنیدند علی
 آنها ایراد دارد و نگردد ولی اهل بیان خواهند کرد هر زور با این نوع بیانات میفرمودند که برای تو میگویم
 نه دیگران تا وقتش باید وزیر مکرر میفرمودند که ایام رحمت من همین ایام است و دیگر چنین ایامی بن
 فراغت بدست نیاید (و با جمله شیخ سلطان و جواد همراه شدند و جمال ایسی با همان یکس
 درویشی که در برداشتند بسوی بغداد عودت کردند در خروج شیخ سلطان و جواد از بغداد تا بوم عود
 بغداد تقریبا چهار ماه بطول انجامید و در روز بغداد در بوم نوزدهم مطابق ۱۲ رجب ۱۲۷۲ هـ ق (۱۱ تاریخ ۱۸۵۶) شد
 دیوم قبل از آن در بعضی از باغستان در درازه منظم نزول نموده شب نوزدهم در آن باغ ماندند و مرده
 بنا علیه مبارکه رسانند و روز نوزدهم بخانه وارد شدند و در یکی از الواح احوال سفر کردستان و احوال
 عراق را چنین بیان فرمودند قوله الهامی دوسه اوائل از ما سوی الله احراز چشم
 و ادنی او چشم بود اشم که شایه با بعضا ساکن شود و حوادث حد میفرسد ای هم اسرود

در سال چهاردهم در بغداد شد روزا زلف تیرت م بطماند عشاقی از چهار برجی شدند در گفتنش لواحق بر باشد
 در شب بیست و سه رجب نوبی ستر مکل واقع شد

سال نيز دهم طوز

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق

۱۸۵۶ م

الهي را اطهار نشاید و در مودت و باقی را اجهد محبوبند و مقصود از اسرار کتوز مشوره
در نفس مقصود است الا غير باری تا الله حملت ما الا جمله البحار و الا الا مواج و الا الا
و الا ما كان و الا ما يكون و در این مدت مهاجرت احدی از اخوان و غيره استفساد
از این امر نموده بلکه خیال ادراک هم نداشته مع آنکه اعظم بود این امر از خلق سوا
و ارض فوالله نفسی سفری لیکن خیر من عبادة الثقلین با اینکه آن هجرت
حجی بود اعظم و برهانی بود اتم و اقوم بلی صاحب بصیرت باید تا بنظر اکبر ملاحظه نماید
ولی بصیرت حسن جمال خود محروم است تا چه رسد بحال ندیس معنوی ظل از مظل
چه ادراک نماید و مشی کل از لطفه دل چه فهم کند تا آنکه فضای الهی بعضی از
عباد روحا بفکر غلام کنفانی انداخت بادسته مکاتب از همه جا و همه کس بد
جسجی فایزند و در کشف جلی نشانی از این به نشان بافتند و آنه لها دی کلشی
الاصراط مستقیم فم با قاب حصیف صدف که از حضور واردین این معجزه ^{مکن}
میهورت و معجز شد بسمی که از ذکر آن این فلم عاجز و فاصراست شاید که فلم حد
از خلف عالم بیرون خرامد و حرف استا نماید و جمیع اسرار را بصرفین ^{مین}
و حق بنین اطهار نماید و تا یک لسانی بیان آید و لسانی رحمانی را از صدق بیرون ^{آورد}
و لیس هذا علی الله بعزیز باری ختم اسرار را بدستار گشود و لکن لا یفعل الا
العالمون تا آنکه بنظر اتفاق بعراق راجع شد نفسی چند مشاهده شد بروح
و بیرونه بلکه مقصود و مرده خیزه از امر الله مذکور نبود و قلبی مشهورند لهذا
این بندگی نانی در مرآت امر الله و ارتفاع او بسمی فنام نمود که کو باقیات

سال سیزدهم ظهور

۱۸۵۶ م

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق

قیامت مجدداً قائم شد چنانچه اذنتاع امر در شهرهای ظاهر و در هر بلدی مشهور با اذنتاعی که جمیع ملوک بیدار و سلوک عمل نمودند ای مهتم قیام این بعد در مقابل اعدا از جمیع قوی و قبائل سب از دین و احسان اعدا شد بآنکه ذکا که آن ممکن و منصوبند کذا که قدری من لدن غیر خداست

قیام تمام جمال ایهی بر نشر بیان و تربیت بایان

و جمال ایهی بعد از عودت از کردستان مدتی از جهت شدت تاثر از اعمال مذکوره ببرزخ می و هم نش
چنانچه در لغوی مسطور است قل انالما و جعنا من هجرنا الی الزود و جذا انذ نصرنا لفظه
بذلک بکنت عین سحر و برای اخذ عقل حاصله اذنبه غافلان توقف در خانه کرده خبر برای زیارت
کاظمین بجائی زلفند و هفتاد و هفتاد و سیصد و سی از بایان ایرانی و عراقی پیغم در کاظمین را بار ملاقات دادند ولی
مجبورین مخلصین کردستان و نیز بایان عراق و ایران می در پی بغداد آمده بختیوز جو ستمند و عابا
بواسطه شیعیان ایرانی خود را با قایم از موسی کلیم رسانده تشنه در ک محضر ایهی بودند بنا علی
جمال ایهی اذن عام تشریف بحضور بخشیدند و ذاب و اناب دارندین بسیار شد و جمعی از شیعیان
ایرانی نیز مرادده نموده ارادت و اخلاص حاصل کردند و علماء و عرفا و شاخ فادریه و خالده و اعضا
حکومت ایرانی و عثمانی متوالیا بمحضر مبارک رسیده از مواد مادی و معنویه بهره مند می شدند
لذا در بغداد و غیره این سخن انتشار یافت که در جانب بغداد عتیق در خانه سلیمان غلام سباط
جدیدی گسرتده گردید و مرکز افاضه بدیعه عرفان الهی برقرار گشت و مشاهیر علمای بغداد از
فرقه سنت و جماعت مانند ابن اوسمی منفی و شیخ عبدالسلام و شیخ عبدالقادر که تا بقیات در علوم
ادبیه و حکیمه و عرفانیه نموده خویش را سرآمد علماء دانسته و ایرانیان شیعیان را اعجاب رفته
میخوانند از روی حمیت نژادی و دینی بیت مبارک مرادده کرده در مسائل اهل سنت

سال چهاردهم ظهور^{۱۶۲}

۱۸۵۶ م

واقعات سال ۱۲۷۳ هـ ق

سنت و جماعت امر مصلحه را پر سیده مجادله و معارضه کردند و جواب شنیده خاضع شدند و این سبب
تکلیت مخالفین و کثرت مراد و طبعین گردید و اشغال علماء و اعظم مذکور از قبیل سید داود و عبد الله
پاشای سلیمانیه و وزیرش محمود آقا افندی و علاء مردان ناظر مکرک بغداد و از ارباب بیان اشغال
نائب الالباله و سجاج الدوله و سیف الدوله و فخر الدوله و زین العابدین خان و غیرهم که از حکمرانی در
ایران بهر دور بودند یکی از شاه فیض معاشرت ابی سر مست گشتند و زین العابدین خان قسم خورد
میگفت من نیدام علت چیست که اگر هموم عالم در دم جمع باشد هینکه بخضر مبارک برسم رنج
اندره شده که با بحیثت اعلی وارد گشتم و هر سوالی که داشتند عرض کرده جواب شنیده قانع میشد
و لذا ابان نفرت و تعصب مردم عراق نسبت بابل ایران با اینطائفه اظهار محبت و حضور نمودند
و هر گاه در محضر حکومت و غیره کسی از معرضین و منفرضین لب با فراد اعتراض نسبت با اینطائفه بنگشود
نفوس مخلصین بجایب و مدافعت قیام مینمودند و متدرجا بجائی رسید که نزل ابی علی مطهری
گشته خاکه مشمولین تعدی و جرمیه تونسو لگدی ایران پایه بد آنجا برده محفوظ بماندند و حتی
برخی از جهت عقبه محبت اظهار ایمان باین امر کرده خود را از مؤمنین سابقین بیشتر دند و شیعیان
ایرانی مقیم بغداد از ملاحظه این احوال باتش بعضی جد برافروختند و نزد علمای خود یکجا
کرده گفتند وزیر زاده که بموجب حکم دولت ایران منعی در گوشه بغداد بوده چنین مسند
ریاستی گسترده که علی و مجتهدین باید خود را در زوایا و خنایا پنهان نمایند پس علماء بحکمت آمدند
و با معارضین و مخالفین دیگر اتفاق نمودند و با شیخ عبدالحسین مجتهد شیر طرانی که از قبیل
ایران ساکن کالین و نامور استعمیر بقاع فخر گشته بود مشورت کردند و او در جواب گفت آنچه
باشد اینطائفه محبت و قدرت قویه و نیز جمعیت معتقدان دارند و پس از ایامی چند خود

سال چهارم و پنجم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۳ هـ ق

۱۸۵۷ م

خود متفرق خواهند شد و اکنون چون مردم جاہل و برامعکف در خانه دیده گمانی برده مرادوه نمایند و اینکه از خانه بیرون بیاید و در میدان مناظره و مجادله قدم گذارد بر همه معلوم خواهد شد که کانهایشان بخطا بود و این سخنان را حاجی ششم عطا رسابق الذکر بجزایبی عرض نمود فرمودند شیخ عبدالحسین برای علی که در دلیل آن اکنون ترک معاشرت را با بهانه کرده میخواهد مردم را بفریبند و هنگامی که بنا بر معاشرت گذاریم ضمیمه اش بر دفع و بانواع وسائل بر ضد ما قائم خواهد شد و در هر حال جزو زبان و خسران ثمری ندارد و از این بهنگام غالباً در اوقات صبح و عصر از خانه بیرون میفرستند و از جماع مردم بیکد نشسته و خصوصاً از قهوه خانه با عبور نمودن و نفوس که برای پاره ملاحظات ملاقاتشان در بیت مبارک همیشه شرف حضور مییافتند و اوقات معین صبح و عصر که در قهوه خانه نمی نشسته شده جای تو با تو ما از دجام امام در حول ایشان زیاد میگشتند و از علما و محرمین عراق و اکراد و ایرانیان در قهوه خانه یا در بیت پیوسته ذکاب و اباب میکردند و استفاضه مینمودند و بدین طریق نفعات بدیعه محبت آینه در زدن گرفت و انوار معرفت آینه جدیده نقوش ابصار را روشن و درخشان ساختند و در عین حال با بیان عراق پشتیبان تنبلی یافته از احتیاط و خفتنا بر آمده با قوت و شجاعت نامه و عبرت و حماست دینیه بخط و نشر امر بدین برداشت چون اخبار بغداد و مخصوصاً الواح مبارکه بنام اشخاص از مؤمنین ایرانی پیوسته صد در می یافتند و بهر ضعیف در بنیاط نقد پدید آمد و هر که تنیوا نیست خصوصاً ستمندگان از آنان فردا و جمعا برای اجابت و یاریارت غریب بغداد همی نمودند و میرزا یحیی نبوی که لگاشتم منزوی و محقق بود در هر گاه نموسی از بابیه بطلب ملاقات او میفرستند ندرتا و بر ملاقات مینمودند و دل با بن جوش داشت که حال آن

تجربل آفتاب محل در شب شنبه ۲۴ شهر حجب واقع شد

سال چهاردهم ظهور ۱۶۴

۱۸۵۷ م

واقعات سال ۱۲۷۳ هجری

ابن مریح امور با هزینه بانیه وظایف و فایده در مقابل اعدا شده تمام اداره امور را بدست خود گرفته اند و از ادب و محبت
و وقایت فرموده اند و در مکاتیب خویش با حاد بانیه ایران دسترنقیه و احتیاط داده امر کتبان نام خویش
میکرد و غالباً با عبارات و مضامین می نوشت هر که مرادیده کافر است و هر که بگوید صورت مرا شنیده کافر
و جمال ابنی برای اقتصاد مصالح وقت و حکم الهیه مکاتیب و رسائل در زیر برای ابیان ارسال داشته است
و شفقت از او که مداری می نمودند و او با اتفاق محارم خود از ابیان بصد و اجراء انکار و مفاسد خود بود
و بعضاً را در دل مستور و مخفی میکرد و جمال ابنی قولاً و عملاً لینا و باشدید او در انصحت و خسیه می نمودند

کیفیت قتل میرزا اسد الله دیان و اختار آقا میرزا

علا محسین از ابیان

میرزا ایچی در ایام غیبت جمال ابنی در کردستان شایر بانیه و اصحاب انار و مدعیانی را که قبلاً نام برده ام
تخریب و طرد کرد و با اینکه حضرت اعلی در بیان توصیه فرمودند که نسبت به مدعیان کلمه بد نگفته آنان را بحال خود
و اگر دارند در حشاش امر و حکم شدید داد از جمله کتابی معروف بنام مستیعظ نوشت و خطاب با بیان دستور
قتل میرزا اسد الله دیان خوئی و آقا سید ابراهیم خلیل تبریزی داد و دیان را اطاعت و ابو اشرد در قتل
جیب و ابو الدواهی ملقب ساخت و از جمله کلماتی که در شان نفوس مذکور بود این است قتل

بیل زندی چنین آورد که جمال ابنی کتاب مبارک قریم اناسا تغییر حسن بعضی را غیبت فرمودند که این کتاب نزد دیان که تازه از عجم آمده
بیرد بگو شنیده ام که شاه ادعای من بظهور منی کرده و حضرت اعلی بر آن آن نیز اتفاق را آیات فرموده این کتاب بسان آیات
شرح نبویس نده و نزد او رقم برادر سید ابراهیم خلیل هم با او بودند بنعام مبارک رسانیدم و گفتم که چند پیش برای من عالی پیدا
بعضی چیزی نوشتم ولی بعد از آن از من آن حالت سلب شده من الان بنقطه فرمان عالم جزو دیگر در دست ندارم بخواستم در حضور
مبارک صحبت نمودم و جواب را عرض داشتم چیزی نفرمودند و بعد صبح برای جانی حاضر فرمودند در کجا با چه صحبت می کردی میفرمودند

سال چهارم و هجدهم ظهور ۱۶۵

واقعات سال ۱۲۷۳ هجری ۱۸۵۷ م

قل الله لعن الذي فسدوا في امر ربك ومنهم عمى الهندى ومن معك كل كانوا من المؤمنين قل الله لعن الذي فسدوا في ارض الطاغى ثم الذين هم كانوا في اراضى اخرى واولئك بعضهم ما في السموات والارض واولئك هم صحاب النار وبئس المصير ايضا ثم علم بان الايمان لم يطلق الا على فرقة واحدة في البيان ومن دون ذلك صاروا فرق كثيرة ولم يطلق عليهم اسم الايمان ووجب الله عنهم الاعراض لان هؤلاء بنو حوان اليكم ولحقون بقول ان كهروا بالله وتجهلوا بالله اداوا واعدادوا وانكم ان طعمتموهم في طهوا لم يحبر عليكم الايمان ذاك لتوريد ان تدخل في الايمان فاعمل بما وصيناك وعلمناك في اشاراتنا ولا تخرج ذلك فكلمن من الخاسرين ثم علم بان الله سينظر لكم يوما يقول فيها ان اتقوا الله ولا تقربوا اليه غيركم وان الذي لم يكن في البيان لم يكن ظاهرا ولم يطلق عليها اسم الطهارة الا ان يدخل في دين الله ويكون من المؤمنين كتب الله على من يكن سلطانا في البيان ان لا يأخذ الفدية ولا التجزئة من نفس بل يقتلهم كافة كما فتواكم كافة حتى يكونوا مؤمنين ودر مکتوبى ديگر چنین نوشت هو الله احمد العزيز على ما قضى دره مسطوره ملاحظه بر اولو العلم ظاهر است آن كسانيكه مدعى شده اند بعضى امورات را بر خلاف بوده است ومنهم عمى الهندى فانه قد تولى عن الصراط ومنهم عبد الكريم في ارض الساء فانه لم يكن صادقا ومنهم من يذكر باسم الاسد طبق الديان فانه لهوا بجاهل قد غلب عليه

بعد از جای حضرت کلیم مروض شستند که زبان آمده بخواهد شرف شود و توقع غایت دارد اجازه دارند آمدن جلوس نشست عرض نمود از آنچه بمن نسبت داده شد تا بهم شاه باشد جمال مبارک چیزی فرمودند بنده با دگم چون بعضی شاگردان اند لازم است این را که بگویند بنویسید تا سب اصلاح حال آنها شود بعد فایم فرمودند و بعضی اقوال از طرف ایشان شنیده شد و بعضی در صد و اذیت او بوزند جمال مبارک او را صفت فرمودند تا عازم کرمان باشند»

١٤٦
سال چهار و هم ظهور

م ١٨٥٧

واقعات سال ١٢٧٣ هـ ق

عليه الغبطة قبليه بالاستغفار ومنهم من ادعى في ارض الحجاز، ولكنه تاب وانا اب ومنهم من يذكر باسم
الحسين في الميدان فانه ذوات الشهوة العظيمة ففعلكم بالاستغفار لنفسه ومنهم على الكبر في التبع
فانه اجل الجهلاء ومنهم من يذكر باسم الحسين في الهند وان فعليه بالانابة ومنهم من يدعون
بسلام ففعلهم بالاستغفار ودر كفتوبى ديكر است ولقد سمعنا ما ذكره الله وياضل في نفسه
قل ان هذا فرسى على انه كذب ان ياكل شى تقوت ان الذين لا يعرفون قد شئى في الارض
ليقولون قولوا عظيما ولا يفقهون كتب على من اتبع الله وعتقه الامر في شأنه ان يصوم
لله شهرين ويفق تسعة عشر مثقالا من الذهب ان يستطيع وان لم يكن الذهب من القمرو
ان لم يكن الفضة يستغفر الله تسعة عشر يوما حدا في كتاب الله لعلم تقوت كتب على الله
ان يتوب من كل ما فعل ويجوز في الماء كل ما كتب وافرقت على الله ويصوم لله شهرين مع
يومين ويستغفر الله في كل عمره عما اكبنت ابداه لعل الله يغيره بفضله ويجوز عنه ما فعل
من قبل الله وسعت رحمة كل شى قل كل عبادة وكل بامرة يعملون كتب على الصديق والفيل
ان يصوموا لله سبعة ايام ويفق ما حدونا في الكتاب وتوبا عما فعلنا من قبل لعل الله يغيرنا
بفضله انه كان فضلا كرى ما كتب على نقش ان يفعل كما قدرنا ان كان عالما بمثلها وان لم يكن
كذلك قل الله ذاق فضل حتى منيعا كتب على من على الارض ان يتوبوا عما فعلوا ويصوموا
لله شهرين ويفقوا ما قدر الله ويستغفروا حدا في كتاب الله انه كان ذا جود حتى ربيعا
ايضا الى نفس الطاغوت ابو شرور الذي يذكر باسم الله الذي سئل من اين اول
الامر في سنة الواو اربع مطالب نانا اجنباه عدد بحجم وكشنا في الاخرى سنيها با
ببطل اي بطل وجوده فهذا المراد فيما ذكرنا بسم الله العلي الاعلى ان هذا الكتاب

سال چهاردهم ظهور^{۱۹۷}

۱۸۵۷ م

واقعات سال ۱۲۷۳ هـ ق

نزل من لدا با سختی الی الذی کفر و شعی بو الذی آمن من قبل و ادر من بعد و کذا لک فضل و عیسی
یا ابا الشور ما عرک بربک الاعلی لکفرت بالذی خلقتک من طین فوفی لظہر محمد انشاء
من النعام بضرک بالیسف مالک ابها الشیطان ابی این تضراف عینک ولما کنست علی
استنوک یا خلیل قد عیننا من توکل و اسفنا عینک بعد اسفا اذ فرطت فی یوسف و اخیه و قد
ذکرناک و ما اتبعت سبیل الہدی ... قد عجبت بما ذکرک و ما سمحیت ما فعلت امه بحرک یا
اکتبت و جعله نبیا فی ظہر ابوک اذا هو علی اکمل النبی ... اتبعت الطاعت فی کینہتک
ایہا الذی الاولی و بدان گفتا کرده میرزا محمد بازرگان را چنانچه گلاشتم با در بیان برای
قتل دیان کیل دہشت ولی اتفاقا آن دو از وطن خود بعزم بغداد روانہ بودند و میرزا محمد با
دست نیافت و ہنگامی بہ بغداد رسیدند کہ جمال ابہی عودت ببغداد کرد و میرزا ابہی را از تعرض تنہا
نذکرہ نصیحت و توبیخ نمود و دیان تشرف یافتہ عرض حال و تبری از ہرگونہ دعوی و آمال کرد و مورد شفقت
و التفات گردید و جمال ابہی روزی از صبح الی عصر یک یک از بابیان عراق را حاضر نمودہ و عالیم
و نصایح حضرت نقطہ اولی را کہ در خصوص آداب سلوک مجتہد و اتحاد بابیان و عدم تعرض بہ
فرمودند تذکرہ داد تا از غم ایذا و دیان منصرف شدند لکن میرزا ابہی از این اعمال متکدر بود و آنچه نوا
تحرکت کرد تا اینکه میرزا محمد دیان را فریب دادہ از کاظمین ببغداد قرب خانہ میرزا ابہی رساند و باشد عبد
کشتہ و جسدش را در کاظمین زیر خاک پنهان کردند و بعضی چنین نوشته اند کہ سنگ سپای دیان
بستہ جسدش را باب انداختہ عرق نمودند و این واقعہ در ماہ حرزاد مطابق رمضان ۱۲۷۳ واقع شد
اما سیدہ ابراہیم خویش را از جمع بابیہ برکنار گرفتہ تحفظ و احتیاط نمود چہ در صدہ او نیز بودند و
جمال ابہی اور حفظ نمودہ آنان را از تعرض بوی سخیز فرمود و او سالما بعبیر برکشت و احوالشان

سال چهاردهم ظهور^{۱۶۱}

۱۸۵۷ م

واقعات سال ۱۲۷۳ هـ ق

در بخش سابق مسطور گردید و این واقعه و غیره که از میرزا یحیی و همکارانش دیده شد پیمانته صبر و تحمل برخی از
 مؤمنین مخلصین را البریز ساخت و با اعتقاد اینکه از اعمال و احوال مذکوره صدمه شدید با بر
 آبی میرسد چنان متاثر شدند که بصد و اتحار برآمدند چنانکه آقا غلامحسین در بغداد هم خورد و چو
 خبر بمسج جمال ابی رسید و غم شغای وی فرمودند بفرمودند و هماس آرزوی شهادت خود را معروض
 داشت و تمنای شمول محبت و غفران در حق خویش کرده جان نثار نمود و آقا سید ابراهیم خلیل کتانی
 و وقایت جمال ابی محفوظ ماند و ملا محمد علی زرنندی را درین هنگام از عراق ناموسیر و سفر در ایران
 فرمودند و او نیز سالم ماند و بدین طریق اشال این نفوس هر یک را بنوعی محافظه نمودند چنانکه در عده
 از الواح الیه راجع باعمال مذکوره میرزا یحیی اشال این کلمات مسطور است ان الذی افی علی
 الحرف الثالث المؤمن بن نظهره الله و من و دانه افی علی النفس معد و دانه
 در میرزا یحیی و همکارانش از قیام و تقاضای خودانه حرکتی کردند و مخصوصا ملا جعفر زراقی احد کما
 با پیام و افکار معضانه خود بیغداد فرستاد ولی جمال ابی سر فرموده اجابت با امر بکتمان نمودند

کیفیت واقعات فتنه زراق کاشان

بنوعی که آوردیم حاجی میرزا کمال الدین پس از تحصیل معرفت در نجف کمال در بغداد و بجزایر حبیب
 الامریا بران برگشت و با نشاط و عشق آبی بزراق وارد شد و شور و شیناق جدیدی در قلوب
 بایان و غیر هم اندخت و برادرش میرزا محمود و بستگان و گماشته گان و همکارانشان خوش
 و خروش حاصل کردند و خصوصاً حاجی میرزا علی اکبر کمال شجاعت و جسارت موصوف بود و ملا
 جعفر مجتهد بابی مذکوره و همکارانش شهرتی یافتند و اجتماعات و آنداماتی نمودند و علی المنابر بزرگ
 و نشر این امر پدید آمدند و حاجی میرزا موسی قتی و بنیل زرنندی قبلاً متوالیا با کجا وارد شده با ما

سال چهارم ۱۲۷۹ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۷۳ هجری قمری

۱۸۵۷

بشارت و یا نظم عربی یا فارسی خود مغز گذشته انهار من بظهور تلبیت نمودند و شورش انما خسته لاجرم ملا با نصبت
 همچنان کردند و ملا رضا و اعطای بزرگی دامن بر آتش فتنه همی زد و ملا محمد جعفر را بیم فرا گرفت و با اجتماع حکمران
 و نمایان بر بنبر برآمده و با اینکه گروه با بیان در اطرافش مسلح حاضر بودند بتری از عقیدت بابتی کرده بر سر کین عقیدت
 ملا العن نمود و طلب رضای خاطر مردم کرد و ملا رضا بگریخت ولی منفذ کت فتنه خاموش نگشت و مساندین هر
 برای دفع این فتنه کوشیدند تا بسال ۱۲۷۶ عیسی خان بیکوگیلی حاکم کاشان بر سر رسید و شکایت بظهران نوشت
 و اقامت حسین مجتهد کاشی مقیم ظهران ملک و تعویب کرد و فرامی از فرخ خان امین الله که صادر گردید و ملا
 محمد جعفر را در شب جمعه ۱۴ جمادی الثانیه سال مذکور با پیشش میرزا مهدی از اراق عبید بعراق گردانید
 با مر عیسی خان بسا بر بیان پرده خستند جمعی را دستگیر و بخیار کردند و غارت و تاراج نمودند و کثیری متواری
 و ملا محمد جعفر چون دارد بغداد و کاپلین شد و اوضاع عظمت ابی را مشاهده کرده ساز مخالف تاخت و بلباز

بیل زندی نزد عراق برای شدت آثار شهادت حضرت نقطه اولی در بزرگان اصحاب برای خدا اعمال سید محمد صفهانه و میرزا جعفر
 انکار نمود و بعد از آنکه در حاجی میرزا حسن شتی عاقبت کرد پس از نقل امور مذکوره چنین نگاشت (در بعد زندی خود را عالم جدید
 دیدم و حالت تازه یافتم و چند درق بدون سکون نم نوشتم و سید محمد از لایحه ای که بآیات بخود دعوت نمودم و انگلیت را پیش من
 از اجاب برده بود به گفته که اینکلمات بر کلمات ازل ترجیح دارد و چنانست باخ نیز که مؤمن بیان بود گرم و مانوس شد
 بعد از کس میشناختم بخود دعوت کردم حتی بازل نوشتم و جدا اما تو از حق ظاهر در آیتیم از یک شمس طاهر ستم از هر
 کجیف بواسطه توبه از بهر ترویج ظواهر و بعد که مرا کجیم کرد باز با نوشتم من که داعی با کت اللهم نیست در کاشیده بظلم
 چه ازل رو نماید چه قبول خالق صد زار چون ازلم و چون حضور مبارک جمال ابی شرف شدم اول کلام که فرمود
 این بود که نوشته ای شمارا دیدم در آن آیات فارسی خوشم آمد چه که خوشش آتی بود و بنده را نیز از سیر کربلا
 فرمودند که با سید محمد بطرف صفا سلوک نمایم ولی چون بگر ملا تقم و معارف استند سایرین را دردم بازها نظر خود را در نسبت
 بقطره یکفتم و احوالم چنین بود که هر وقت بحضور مبارک میرسیم از خود وجودی نمیدم و قلبم ساکن بود چون غیر حضور مبارک
 و بجز دیگر میرسیم باز خود را وجودی فرض میکردم لذا در صد و اذیت من بر آمدند و شکایتم را بغداد نوشته دوباره عازم بغداد
 شدم در جفت اینکه جمال مبارک بگر با فرستادند ولی تو ستم بطورش استه سلوک کنم شرف شدم عیضه عرض کردم و اجابت

سال چهاردهم ظهور^{۱۷۰}

واقعات سال ۱۲۷۳ هجری

۱۸۵۷ م

دبعد از چندی بوطن مرجعت نمود و مدتی نگذشت که گفته از نو شروع شد و محمدجعفرخان حکمران کاشان و معاندین نیزک و جمله برنجیختند و ادواتی مشتمل بر خطبات تجدید آمیز بجا نماند و حکام آمدند و در شبها پی در پی تفنگ خالی نمودند و حکمران اظهار بیم و هراس کرده بقریه هین گریخت و در باغ شاه بماند و جمعی سلاح بخرشت بگذاشت و ملا بامیر در خانه بای خود حرسه مقرر داشتند و حکام عریضه بظهران داد و آقا سید حسین مجتهد مذکور ایمی اصرار نمود و شاه جوهرت جمعی سرباز و سوار با توپ فرستاده اما بی را اعلام و قصبه اخراج نماید ولی قصبه قبول خواهر شاه غزالدوله زن میرزا تقی خان میرکبیر مقبول و حال شاه خان بابا خان بکومت منصوب بود و او خواهر زن میرزا محمود را بر زنی گرفته علاقه شدید با او داشت و آنان با تلماس و چهار خود را بر سر از آن تغییر نیت نمودند و شاه از فرخ خان امین الملک و نیز از عین الملک شوهر کنونی غزالدوله حقیقت و افعان نراق را دستغیر گشت و آنان جواب گفته که امر مهمی نیست و معدنک فرمانداد که فرستاشی با.

و اجازت مسافرت بایران خواستم لذا آنده را اجضا فرمودند و اجازه دادند که حرکت بجهت ایران خوبت و لا شرط آنکه معتقد باشی نفوس از زبان تو حرف نگیرند که ام از برای تو دم از برای امر ته متصرف شد . و نبیل مذکور در وقت آن نام چنین بود
 آنکه خود را خوانده مرآت بیان که بر آست حرکت از دوات بیان اگر کسی کاین اسم را بر سر نه نام خود یک نده من بظرنده
 زده خوی داد اندر کشتش هم بست و هم بخون آغشتهش زعفر سینه قطش را در برین کاین بیان از بهر تو کرده منین
 حکم قتل چند نفس بیگناه ثبت در دفتر شیطان پناه حضرت زبان که در اعلا عالی بود صاحب تبه و غرور حلال
 آنچه نازل گشته اندر شان او از شیر طبعت جانان او صد کیش در حق آن مرآت نوم نامه نازل را و صفات نوم
 بلکه فرجه بر بیان این چنین در کتاب پنج شان آشنایین که بر در آورده این تازه طیر صدهای روح او در بخش سیر
 در کف لطف حوا و در بر پران این جوهرت کرده هم بر دیوان بر وحید اکبر و اسم عظیم هم باسم اصدق در هم کریم
 جمله را کنده مرتبه بر او تا مگر نریاق کرده زهر را و آنچه پیشش از زین نصبت آ بین چنان زود در آن نایب است
 حضرت و آن بارش گشته شد همکل اکس بخون آغشته شد بر در زده اسم آیدین پناه هم در آن ساعت یک با سیاه
 که جان گردید چون لیل آرد با وجود شمس در نصف النهار هم که کبر که قبش ساده بود شایسته را همی عم زاده بود
 گشت در دار آشنای بیگناه که چلار برده بر بیان او پناه هم ابو لهاسم و هم شیخی چند و حکم مقول از نازل برگزید

سال چهارم و دهم ظهور

۱۸۵۷ م

واقعات سال ۱۲۷۳ هـ ق

با انبوهی از فراشان برای تحقیق احوال و تأمین اوضاع و تهیه بانیه عازم عراق شدند و نیز امر تبعه ملا محمد جعفر از عراق صادر کرد و برای اجراء امر مذکور میرزا سید حسن با دو غلام شاهی بصورت حکم فرخ خان روانه عراق گشتند و ملا محمد جعفر این خبر بشنیدیم نموده بکاشان شتافت و بخواه اخو الرتبه خود ملا محمد حجه الاسلام بن فاضل شهرزاقی دارد و برای تبرئه خویش قبول این نمود که به نبر آورده و مجموع خاص سخنانی چند دال بر برائت خود گفت و توقفا آسوده شده بزاق فته بریاست و امامت جماعت پردهت و هفته پیش نگذشت که ما مورین شاهی وارد شدند و او را با دو پسرش میرزا مهدی و میرزا حسن تحت المرقبه برای عراق بر زد و آنان در نیمه سال ۱۲۷۸ بقصه کالین استقرار گرفتند و ملا محمد جعفر چنانکه عنقریب بیان کردیم با میرزا یحیی و پسرانش از بابیه متفق شده بجا رفت و مقاومت جمال ابی کرکیت در آن نوسا و مذکورین از بابیه آنقدر مقرر داشتند که عموم بنیاط لقه چندی گت مانده مراعات احتیاط نمایند ولی ماه رمضان رسید چنان اتفاق افتاد که زین العابدین نام از بابیه روزی در بانار زر که میوه فردشی مقداری آلوده خرید و با برخی از مردم حاضر کفیلوی دین مذمب کرده در آن حال آلوده بدین گذشته گفت

هم حرم نطقه از ارض صاد خوت تابند و با صدگون فضا خود تصرف کرده بکاه تمام بعد از آن درین حال
 که روش اعدو در حال خواند وضع ادلازل صدق راند گفت عاه زهر صادمسکن آن نسل شیطان آدمی است
 گره زدوی گدای میکند لکت دعوی خدای میکند اعوریت آنکافر بر استناد نیت اعدو در رب محبوب است
 خوش حرم نطقه را کرد حرام که بختیش آن نسل حرام زود زرد در حال نمون یک پسر سوی نیران فیت و شد حجاب
 گریخته نسبتش بودی تمام جانبش از رفتی بی کلام در پناه عصمت اعلی حرمی مادی اندر حفظ حلقای کریم
 یک جو که طینتش باک بود کبر کفر چون پیش بود -

سال چهاردهم ظهور^{۱۷۴}

واقعات سال ۱۲۷۳ هـ ق

۱۵۷۱ م

اکنون روزه نیز تغییر یافت و اخلاط ناس دور او را گرفتند و با فرشتان بدار حکومت کشیدند و حال
برادرش رسید و بتخلیصش عمت گکاشت و با فرشتان منازعه و مضاربه نمود لاجرم او را نیز دستگیر کرده
هر دو برادر را بدار حکومت حاضر کردند و غلغله انداختند که بایان دین اسلام راز میان برزند و هر دو را بلکه
بسته چوب بسیار زدند و محبس انداختند و زین لعابین از گکاشگان جامی میرزا کمال و قاضی میرزا محمود بود
رسول و پیام بدار حکومت فرستاده استند عاگردند و برار نمایند و حکمران بظن زخونت سخن گفته است
بآنان سب و دشنام داد و گکاشنه جوهر با بی توانی لطمه بر بنیا کوش حکم زخمت حکمران فریاد کشید
فرشتان و عوامان هجوم آورده آمدند در شهید این از محاربه و مضاربه دستگیر کردند و حسن حضرت شکنجه و
آزار نمودند و از آنسو جمعی از اشرار دورخانه جامی میرزا کمال از دحام نمودند و او را برادرش میرزا محمود
و برخی از بستگان از خانه بیدار آمدند سوی دار حکومت روانه شدند و واقعه را بجای میرزا علی اکبر و
غیره از دلیران و معینان باینه پیغام کردند و چون بدار حکومت وارد شدند بگمران خطاب عقاب کرده
گفتند که امثال شما حکمرانان بلاد بعنوان اصلاح امور عباد میباید نه برای فساد آیا این چه مقام است
که بر پانموده و حکمران بی تأمل و جواب فرمان داد ایشانرا بفلک بسته چوب بسیار زدند و حسن نمود
و این جبار بجای میرزا علی اکبر رسید و با شش تن دیگر از باینه یعنی دو برادر و دو خال دستارداست
معار و قاضی محمد حسین شکاری مسلح شده بر برج دروازه محله خود برآمدند و بینکه مامورین حکومت
و انبوه اشرار ناس رسیدند ایشان تفنگ در دست رست کرده رسیدند که چگونه گکاش
ما هجوم میآورید و مقصود شما چیست بگوئید تا توضیح بدیم و جمعیت مذکور جوابی نگفته تیر
بودشان انداختند و ایشان نیز تفنگ خالی کردند و منازعه در گرفت و شی از اشرار با صبا
کلوله تفنگ محمد حسین مذکور در غلطید که ماش سید رضا بود و با تیر نیزم کشی که بدست داشت

سال چهاردهم ظهور

۱۸۵۷

واقعات سال ۱۲۷۳ هـ ق

دشت پیوسته یگفت سرای بابیان را دو شقه بنامیم و نامت جماعت گرنجه متفرق شدند و حکمران بر
ابواب عمارت خود را محکم کرده جمعی را بجا بست و محافظت گماشت و مالی قصبه و کاکین و بازار را بسته
در خانه های خود پنهان شدند و در آن خود اشتهار یافت که بابیان نزاع خردی کردند و از آن سو بابیان
مذکور کس فرستاده غسال را با عمارت برین کشیده جسد مقتول را غسل و کفن و دفن نمودند و هینکه روز
بسر آمد و شب برسد که غذای محل را طلبیدند و او را دادند و آشتی کردند که با اتفاق محمد حسین مذکور نزد حکمران
رفته خلاصی محبوبین را خواستار شدند و او را تهدید نمودند که بدار آنکس که ریخته محبوبین را و او را بر
رسانند و کد خدا که با ایشان صدقت داشته نیز میخواهد اظهار خدمت نماید با محمد حسین نزد حکمران
ویرا چنان رساند که لباس نموان در بر کرده در هانشب از طریق جاسب شهر قم فرار کرد و کد خدا حاجی
میرزا کمال و آقا میرزا محمود و بستگان و گماشتگان ساز از حبس خارج کرده با خود همراه آورد و هانشب
حاجی میرزا علی اکبر و غیره آنان را از طریق مامونی بکاشان برده خود بر جهت نزاع نمودند و حاکم
از قم عرض حال بظهران فرستاده خردی بابیان نزاع و فرار خود را خبر داده اظهار داشت که اگر قوامی دوست
نرسد بابیان آن خود را تسخیر خواهند نمود لذا عده از مومنین دولت اعزام نزاع شدند و جمعیتی نیز از نجف
و آنجا پیوستند و مصطفی قزنجیان عرب سهام سلطنته رئیس ائمه خطیرند صفه مان و کاشان مامور
و حاجی میرزا علی اکبر چون اطلاع یافت بخت عاقل خود و بستگان را روانه بهدان نزد پند خویش نمود
و در طریق با اسلحه مانده تا اطمینان بعبورشان از محل دستبرد اعدا نمود آنگاه خانه و انارینه را بر حاجی
گذاشته با اتفاق خالو محمد حسین شکارچی و استاد اسمعیل مہار شبانه مخفیانه از نزاع برود
رفت کوه بجو از پیراهه خود را بهدان رسانند و پدرش که از واقعات مذکور متعجب بود با وی
بخلاف شفقت و علاطفت سلوک کرد و او بازنش یکشب در کنار عید مسجدی بی فرش بسر برد

سال چهاردهم ظهور^{۱۷۴}

واقعات سال ۱۲۷۳ هجری

۱۸۵۷ م

بروز در مدت سه روز تهنه سفر دیده رهسپار بغداد شدند و از آنسو اسواران بدستاری بعضی از غلامانی که شایسته
وزارت شبانه نبراق بختند و نیز یک جدیدی ریخته معدودی کجوتران مقبره امام زاده را پر و بال برکنند
در بعضی از آنها در آتش افکننده نوازند و دست آویز قفسه و فساد نموده فریاد و این برکشیدند در کوی و بزم
مردم را مجتمع ساخته اند و دادند که با بیان رحم کجوتران حرم امام زاده کردند و چنانچه نامی با بیان ریخته آنچه یافتند
بغارت برزید خانه را نوازند و غراب نمودند و جمعی از آنان را دستگیر کردند یکی از آنان حاجی عبدالمعظم نام آنرا
و مشتت داده مجبور کردند که اگراکش را فرخته نفوذ و از نسیم کرده مستخلص شد و از جمعی دیگر آنچه خواستند اخذ
کردند و هفده تن را با غل ذربخیر طهران برزید در این باره ای بکنند و غل کشیدند و چنانچه از آن بسیار بر آنان
داشتند تا بالاخره زوجه میرزا محمود دخواهرند کوزه آتش در طهران بواسطه غرت الدوله عرض حال بی در پی
شاه داده نظلم و شکایت کردند و مجوسین مستخلص نمودند و آنان نبراق عودت کردند ولی اسوال کلان
رفته و االی نصبه از ایشان جناب کردند و در حمام و مجامع خود راه ندادند لذا جمعی بغایت مشتت در وطن
زیستند و برخی بهمدان و غیره هجرت نمودند و واقعات مذکوره نبراق از سال ۱۲۷۳ تا سال ۱۲۷۸

استد یافت و ما برای اینکه تو اصل حکایت گنینه کردد با التمام در اینجا ثبت نمودیم

آغاز بهمان بعضا و فتن در بغداد

آقا محمد نام از شیخ اگراد شیعیه که مشرع و نیز عارف ولی معتصب بود و کرد با بد و وثوق و اخلاص
ساکن بغداد شده و که کباب فرزندش بار نمود و در غایت بغض و عناد بلب و لعن و دشنام و تحریک
ارازل بقاومت اینطائفه پرداخت و شبی حسن نام قناد را داشت که حسن عبور جمال ابهی لب
بجارت و خلاف ادب کشوده چنین گفت باز با بیان براه افتادند و جمال ابهی با محمد علی که طار
داشت اشاره فرمودند که ویرانیه و تادیب کند و ادبی تامل بسوی حسن مذکور توجه نموده تهریب

سال چهاردهم هجری

واقعات سال ۱۲۷۳ هجری ۱۸۵۷ م

و تادیب کامل کرد و خبر آقا محمد رسید و در روز بعد هنگام عبور ضارب بزور در خطاب مشاب نمود گفت
ای جوان اگر حسن کلمه نالایقی ذکر نمود که مخالف احترام شماست باینی بمن که بزرگ این بازارم بگوئی تا
اورا تادیب کنم نه اینکه خود دست درازی نمائی آقا محمد علی گفت تو خود هم سستی تادیب زیرا نامت
این سو ادب شیطنت از تو هست آقا محمد خواست جوابی گوید ولی آقا محمد علی اورا انواع کحل ضرب
و تادیب نمود و آقا محمد خود از چنگ دی خلاص کرده بمصطبه دکان برآمده فریاد بر کشید که ای اهل بازار
مقام بابیها بجائی رسید که بر این میزنند الان نزد بزرگان میروم اگر ضارب تادیب کند فها و آلا
خودم علاج این واقعات را بنمایم پس در هنگامیکه جمال ابهی بقهوه خانه میرفت حاضر شده شکایت نمود
و جمال ابهی فرمود میفرستم کسی را که واقعه را مشاهده نموده بمطلبم و هر که تقصیر کرده توبه بنمایم و آقا
محمد مرجعیت کرد در حالیکه با خود ربا دیگران میگفت عجباً نمیگویند هر که تعدی کرده بقونسولخانه
میفرستیم بلکه میگویند خود توبه میکنیم و بقونسولخانه شتافته شکایت کرد و میرزا ابراهیم خان قونسول
در کربلا بود و هنگام عصر یک نفر از جانب نائب قونسولخانه جمال ابهی رفته با چند تن از شرطه
که در بیرونی خانه بودند مطلب را اظهار داشت بدگفتند اگر متجاوزین ترک سو ادب و بدگویی نمایند
در حجره که محل عبور عامه است بجز ایشان خواهند رسید تا موجب توبه دیگران شود و آن شخص نزد نائب
مرجعیت کرده ما وقع را بیان نمود و نائب کس فرستاد آقا محمد حسن مذکور بقونسولخانه برد و باز
خواست کرده مجوس ساحت و بعد از دوسه روز دیگر اهل دعا علیه شان بسبب ابهی رفته ضراعت
و درخواست عفو و استخلاص مجوسین نمودند و جمال ابهی پیام بقونسولخانه فرستاد که اگر مجوسین
بجست مجوس اند ما عفو کردیم مرتضی نمایند و نائب آنان را که کرد پس قونسول مرجعیت از کربلا نمود
و در ضمن مطالعه واقعات آیام که نائب قدیم داشت از واقعه مذکوره اطلاع یافت و بسیار متعجب شد

سال پانزدهم ظهور^{۱۷۶}

واقعات سال ۱۲۷۴ هوق

۱۸۵۷ م

شد و حکم داد آقا محمد حسن مجدد اگر فتنه و چون آب و جلا طغیان داشت در قفه نشاند بقونولخانه برود
 قونول از آن بازخواست کرد که چرا موجب فساد شدند و امر نمود تا هر دو را چوب زده جسس کردند
 و مجدد اهل و عیالشان بیت ابی زقنه الحاح و لهماس کردند و جمال ابی کس بقونولخانه و ستیاب
 ایشان را مرخص ساخت و این امور بر طبع اگر ادران آمده متغیر شدند و گفتند که در همین شب اجازت
 در عیالشان از میان بر میداریم و این خبر بسمع اجار رسید و هملگی که ز عرب و عجم تقریباً سی نفر بود
 در بیت ابی مجتمع گشتند و قبل از عزت میکل مبارک بفرم جلوس در قهوه خانه می رفتند الهام
 و جمال ابی بقهوه صالح که در جهت شرقی جسر واقع بود ز قهوه جلوس فرمودند و چندی مکث کرده
 آنجا بقهوه خانه عبده که در جهت غربی جسر واقع بود توجه فرمود هنگام مغرب بود که بقهوه بارو
 تن از احباب در عقبشان در در طی طریق بامیرزاجواد خراسانی چنین میفرمودند مردم ما را از کشته
 شدن بیم میدهند لا والله غیر هم این سر ما هر کس بخوابد بسم الله و با چنان ایمنه واقدری ام
 کردیم که انالی میخورد و عوب گشتند و تمامت اگر ادنی نوعی پنهان شدند که قهوه عبده که با اینکه محل
 اجتماع و جلوسشان بود حال ماند و تا سه ساعت از شب گذشته در آن قهوه خانه توقف نمودند و

و قبل از رفتن نقل از قل جناب قایم مقام امیر علی کلیم چنین نگاشت (شش رآن واقعات که اگر ادیان اسکن در بغداد غری
 محمد کس و ریش سفیدشان اجتماع کردند که بایه نامی فیداد را بکشند و احتمال آن میرفت که بغفته بجوم نایبه هر چند درین
 عبور مبارک اتفاقاً متفرق شده بودند و من بعدش در کوه نزدیک بیت راه میفرم دیدم جمعی کواری پدید آمدند ساده
 شدند چون پیش قدم دیدم ده کواری مسلح اندیک نفر از آنها گفت خانه بزرگ بایه با کجی است گفت همین جا است چو
 گفت آیدیم ببینیم چه میگوید و چهارمین رسول الله را بر اسم زده من دیدم که بزبان لرزای پشت کوهی حرف میزدند
 چون همیشه میفرمودند بر امری پیش بیاید مرا مطلع کن بساد احضرات یعنی ملازمان کاری گشتند که اسباب گشتند
 گفت من از ملازمان ایشانم میروم عرض میکنم اگر اذن فرمودند شمارا بحضور میروم گفتند کاری کن که منب ملاقات
 کنم چون در اندرون در جابه که در تالار مشی میفرمودند تفصیل را عرض کردم فرمودند بگو الان بیایید و ابا

سال پانزدهم ظهور^{۱۷۷}

واقعات سال ۱۲۷۴ هـ ق

۱۸۵۷ م

واحدی از کاراد جارت حضور نیافت پس مرحمت بیت فرمودند و این نسبت شد که دیگر کسی سوء ادب
 کرده بحال خضوع و مراعات احترام با اجابت قیام نمودند و فتنه دیگر اینکه میرزا علی بن حاجی محمد تقی نیزیزی در
 بیت جمال ابهی زیسته با انجام خدمات مالوف بود و متذربا مغرور شده با سایر خدام بیت رقابت و حسد
 برد و بلاخره بنوع تعرض و عراض از بیت خارج شده باغوا، و اغوا معاندین پردهخت و با میرزا رضای
 از خوشان سید محمد صفهائی یار شده در رفان مصبغه واقعه در غنهای بازار ابراج از بعد از منزل گرفتند و
 با اشرا معاشرت حسته بنای معانیت و معاضت را گداشته حتی مکر بقتل جمال ابهی بستند و گداخته
 تن از اجبا مانند آقا محض علی زنجانی و امیر کاشانی و غیرها که از آنجمله حاجی میرزا علی اکبر سابق الکر بود
 برای محافظت و حرارت از حضور در خدمت دمی انفکاک بختند و بوسی در هنگام بعد از مغرب
 که جمال ابهی در قهوه خانه خالس بوده با عده از شیوخ اعراب صحبت داشتند اعدای مذکوره بغیر تعرض
 به سیکل مبارک با طبا پنجه و خنجر وارد قهوه خانه شدند و چون محافلین مذکور را اجابت را بگریزند جرئت
 نیاورده اقدامی نموده از درسی دیگر خارج شده بسرعت تمام در فرستند و بدین طریق پیوسته بصد
 تعرض و مزاحمت بوده سبب حرکت و تعرض سایر اشرا شدند تا آنکه میرزا آقا جان (خادم) بشی

داد آن تعرض سلی در سبایشان نویسد هر نوع بخوانند بیاید من دیدم بد وقت است آنها مردمان جبارک خودخواه در اندرون ام
 کسی نیست اهل بیرون را هم فرموده بودند وقت عشا در اجبندند واحدی بیرون نیاید در حال تحریرم و کفم بسم آید
 همه با سلی که داشتند آمدند مگر تفنگ را که با سبها بیرون گداوند چون وارد شدند از شدت تعجب سلام نداده تعارف
 نکردند و نشستند کینه بدیوار داده دست بر قفسه شمشیر داشتند و حال مبارک در حال جلوس کج زر آنان را می طلب کرده بودند
 که آیا گلخان ما چنان است که آنها که در کربلا در حضرت سید شهید را گرفتند عقدا بخدا و رسول نه داشتند و ازین
 اسلام خارج بودند آن شخص جواب داد که معلوم است که مسلم و متدین بخدا و رسول نمودند که چنین کاری کردند فرمودند
 نشینید ناموفقا برای شاگومیم که مطلع شوید چون حضرات نشستند شرح از آن واقعه بیان فرمودند که چون حضرت
 امام حسن بقیضای وقت بمباریه واکندار فرمودند مصالحه واقع شد در همان سال ساریه بریزد را بوعده خود نمودند و با وجود

سال نوزدهم ظهور^{۱۷۸}

واقعات سال ۱۲۷۴ هـ ق

۱۸۵۷ م

شبی حاجی میرزا علی اکبر پیام فرستاد که فرمودند صبح روز بعد با تقاق ناصر جان دیر عرب بخان مصنفه
 مذکور رفته آند و شیر را از بعد از خابج نمایند و ایشان در صبح بسیار زود همان روز سهیله زیر خاگرفته
 بغرم خان مزبور از جمله گذشته بعد از نود آمدند و برای مراعات احتیاط که مباد آند و شیر از سرد آند و از طریق
 دیگر رسانیده باشند ناصر از طریق بازار هرات و حاجی میرزا علی اکبر بازار پشت سراسوی خان فرستند
 و هنوز در راه بودند که صدای طباخچه از بازار هرات بلند شد و حاجی میرزا علی اکبر بدو شاکت مشاهده کرد
 که جمعیت کثیره جمع آمدند و برخی شباننده چون نزدیکت میرزا رضا و میرزا علی را گرفتند که آغشته بخون
 بر زمین میغلیطند اولی دست و پا میزد و دومی را سر از عقب بضر بشیر شگافه بود و دست که من
 بدست غیرت چنان عملی انجام داد ولی او را نیافت و از آنسو ناصر بخانه حاجی میرزا علی اکبر که قرب
 میتابی بود رسید و زوجه نمونه حاجی میرزا علی اکبر که کمال انتظا رنشته بود از او کیفیت حال پرسید
 گفت گشتم میرزا علی و میرزا رضا را آگاه شمیر جان آلودش را شست و بجزه فوقانیه رفته مشغول
 بتناول خرما و صرف قیاس گشت پس حاجی میرزا علی اکبر وارد شد و کیفیت احوال مضر و من را
 بیان کرد ناصر کمال تعجب گفت چنان شمیری که من نوزدهم یقین شستم که میرزا علی هم میرزا از پیوست

و صیت کرد که بعد از من با حسین ابن علی مدارا کن و تعرض او شو و کن عملی تا بعین اصیبت بیدل و بخش از خود را
 کن تا هر چه بخوای حکم کتاب و سنت رسول اجرا کنند چه که آنها نظرشان بصرف دین بود دست از علی که پسر عم و داد
 رسول بود و از حسن که فرزند فاطمه و غیره پیغمبر بود بر نیاید هستند و متابعت مرا نیکو کردند چون معاویه از دنیا رفت بر نیاید
 خلاف آن وصیت با اول نفسی که تعرض نمود حسین بن علی بود که حکم بدین نوشته که از آنحضرت بیعت بگیرد و
 الا سیرش برای بر نیاید بفرستد حاکم بدین چون اظهار مطلب نمود حضرت اعتقاد فرمودند حاکم هم از خوف نبی انتم نوشت
 تعرض نماید تفصیل را بر نیاید نوشت بر نیاید بصد نفر از علما را که بدو ایشان از صحابه بودند جمع نمود بعد از بخششهای بسیار
 در باره بنده بشهد آ استغنا نمود که نفسی که با امام زمان می گفت کند و سبب تفرقه اسلام شود و کلمت بیعت همه نوشتند
 که چنان نفس از معینین و الا عرض است و نفس واجب و خوش صباح اکثری باین هم قناعت کردند شهادت دادند که

سال پانزدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۴ هـ ق

۱۸۵۸ م

پیوست عجب جان سختی داشت حاجی میرزا علی اکبر گفت باخان رنجی که من در سرش دیدم یقین است که
 میمرد و بالجمله میرزا رضا ضرب کلوله فی الجمله مرد و جسد او را با میرزا علی که زخمهای شکر داشت بر سر کتبی
 برزند و عمر پاشا سردار اکرم والی بود و در صف اول از رجال دولت عثمانی قرار داشت و والی عراق از
 بیم سطوش بحال بیم و اضطراب میزیستند و واقعه که بلاکه برای نذاعه فیما بین چند تن ایرانی انبوهی از حجاب
 باکنه در یمنان محاط بفرج سواران بیغده اذ کشیده لباس عسکری پوشانده آنچه عمال دولت ایران اقدام کردند
 سودی نداد و بالاخره اسرای مذکور نفوذ داده خود را خریدند با مراد واقع شد اینککه زود واقعه اطلاع یافت پس
 این کیفیت که چنین جرات نمود گفتند از بستگان آنجا و ایشان است (اشاره بحال مبارک بود)
 سردار شد و تغییر بسیار کرده خواست امر دهد که توپ بسته بیت ابی و بیوت اجابک در اطراف آن بود
 خراب کنند پس گفت که باید ایشان برای محاکمه بر سر ایبه حاضر شوند ولی سید داد از علمای سابق
 الذکر حاضر بوده گفت چنین اقدامی نسبت بان مقام محترم سردار نیست و بالاخره والی میرزا علی محرم را
 بدرت خانه جمال ابی فرستاد و زانو چون حاجی میرزا علی اکبر ناصر را در خانه گدشته سوی بیت ابی
 شنافت و جمال ابی در سرداب وسیع تحتانی خانه که مفروش بکبیر و مشعل ریخت و نیگمت و صندلی بود
 قرار داشتند تا مورد والی وارد شده اجازه دخول طلبید اجازه فرمودند و تا مور پیام والی برساند که در

که آنحضرت تارک الصلوة و مانع از نگاهت است این است که در زیارتنامه ایشان نه تعمرات مذکور است اشهد بانک امت الصلوة و آیت
 الزکاة و ایت البعوت و نهیت عن المنکر چون این هفتها تمام شد یزید پیش این زیاده فرستاد و در مسجد کوفه خطیبان استشهدار را
 بالای منبر خواند و اول کسی که قبیل آنحضرت قیام کرد شمر ذی الجوشن بود که از غایت زهد و روح خالص از سر راه مسلمانان برید
 که بسای کسی از بیت نرسید و نه صدق جماعت در عقب سرش بسته میشد و سرداری عمر بن سعد در آن صحن که معروف بعلم
 نقوی بود قبول نمود و او اول نفسی بود که تبریحتم حضرت آمد و گفت در قات شمارهت برسد که اول نبراه از برین خارجی من
 بودم تا آنکه آنحضرت را بحال نظورت شهنید گردید گفتند آن بحسین تجاوز عن حده فعل بسیف حده آنهنی احوال حضرت
 متعجب شده بزوجه تانوی مبارک را بر سینه گفتند مثل ما مثل خرابی حاجی است در جهت گردان

سال نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۴ هـ ق

۱۸۵۸ م

دو نفر از اجماع را قوم شاکسته دشنا باید ضامن کفیل دمید جمال ابی تبسم نموده فرمودند ما خود ضامن و کفیل عالمی هستیم و والی کفیل و ضامن از ما مطالبه میکند بگویند ایمان همه از ما بودند و مربوط بوالی نیست و ما مور بعضی مسائل پرسیده از جوابهایی که شنید سرور و مجذب گردید و ابیاتی چند در مدینه خوانده نزد والی مرحبت نمود و بیانات دشنون مبارک را معروض داشت والی را اضطراب دست داد دچار درد دل شد و ناچار بواسطه همان ماور منوسل بدای مبارک گردید و دعا فرمودند از این سختی بماند لکن بد پیام کردند که بزودی معزول خواهید و هائشب خبر رسید که اعراب بصره شورش کرده عساکر را متفرق کرده تو بهای دولت را تصرف نمودند و ناچار با تو بجانده و استعداد عازم بصره گشت و اعراب برادران خه تو بجانده را متصرف شدند و او ببنیاد گریخت و فرزان عرش از دربار اسلامبول رسید و برجای او مصطفی پاشا بگلرانی عراق منصوب گردید و با سکه چون ضبطیه میرزا علی را بسبب ابی آوردند جمال ابی بیایند نشانی چندین خطاب فرمود که پسر بچم بر فرق علی شمشیر کشید و تو برای من شمشیر آختری آوردی تا سه روز جهلت یافت و تو تا نه روز در آنگام پدر میرزا علی که از بغیته اسیف و اسیرای نیز بود بجهت ابی رسید و طلب عفران نموده از پسر خویش تبری جست و جمال ابی در حق وی کلمات عفو و عفران فرمود و میرزا علی پس از نه روز

کیفیت احوال محبتین و معترضین بآیه و فقهای ایرانی ساکن در عراق

دچنانکه ذکر نمودیم در عین احوال مذکور و خلال واقعات مسطوره جمعی کثیر از بابیان ایران سفر داد و مجتهدان و برخی با علما ایشان ببنیاد دارند و در ک زیارت جمال ابی کرده روح و نشاط بدیعی یافته برخی با الواح مینعه که در حشاش و مینوبین و هم لمانشان صادر شد مرحبت با و طان خود و نشر اخبار سرور آور عراق نمودند و بعضی تاب فراق نیارده بختیل اجابت و اختیار مجارت بغداد کردند و عده نیز از شعیبان مقیم عراق ایمان آوردند و بد بنیطریق عده اجاب بغداد که غالباً در جوار بیت ابی ساکن طائف میگشتند

سال پانزدهم ظهور^{۱۸۱}

واقعات سال ۱۲۷۴ هـ ق

۱۸۵۱ م

بگذشته نمراید گردید و یونانیان صیقل عظمی و استقلال جمال این مروج علی رسیده و باینکه مخصوصاً
منجانبان را منع از ابرار اخلاص در عقیده و اظهاراتی الضمیر فرمودند چون میرزا یحیی را بخوانی در این
نمانده مرضین بیان قرین هموم و اعران همی شدند و ملا جعفر را قی که از ایران تبعید بعراق شده در کاظمین قرار
گرفت و سید محمد صفهانی و ملا جعفری و میر حسین تنوکی قمی و حاجی میرزا احمد کاشانی و آقا شام که با
یحیی متفق بودند از بیم سلطت اجاب دل دو نیم میشدند و گاهی کتبا اعتراض مکنونه خود را بمحضری عرض
دهشته جواب می گرفتند و سید محمد برای نشر مقاصد مکنونه و اجراء آمال منظور سفری بایران نمودند
در کردستان ملک نیاز خان حکمران آنجا شده باز این محضر را بهی در زکاب و ایالتان میگردد و از
طهران بفرستاد از شاهپور بآیه حاجی ملا با شام کاشانی بود که بمحضری رسیده از ادعای خود توبه نموده
عبایت گشته مرجعیت بکاشان کرد و نیز ملا محمد رزندی (میل عظم) بمنجذب فرستاد گشته قیامی انجام
دادن او امر الهیه گردید و پی در پی مسافرت ببلاد ایران کرده نشر نفحات طیبه از عراق نموده عودت
کرد و نیز حاجی میرزا موسی قمی بمحضری رسیده دارد شده حال جذبه یافته از دعوی منظر لایست ناپه و توبه کرده و

میرزا محیط از افاضل علمای شیخیه متفکران در علوم و تخلص شعریش محیط بود و مانند حاجی میرزا کریم خان در کرمان و حاجی میرزا شیخ تبریز
و حاجی میرزا که هر دو در بلاد عجمه قیام میسر شدی دشت نوبتی بفرمان زیارت کاظمین از کرمان بایستاد آمد و در وقت
اینکه بواصله کیوان میرزا بمحضری نشر یافت باید و شرط نمود که در آئین اهدی در محضر مبارک نشاند جمال این سید
دید و چنین پیام فرستادند که در ایام آقامت کردستان غزلی کفتم و از اربابانش این است که خیال جان همی هست بل ایضا
در شمار جان دول داری میاوم مبارک رسم و این است که وصل بهاداری طلب در بنامش مردان به در شو رخصت مبارک و حلیه
در شو رخصت مبارک را بگزار و نشاند فرمودند و چون پیام بمیرزا محیط رسید بمحضری نیامد و در زری بعد روانه
کرد بلا شد و در زرتوم و چارترت و سر سام گشته پس از یک هفته در گذشت

سال نوزدهم طهور^{۱۸۲}

واقعات سال ۱۲۷۴ هجری

۱۸۵۱ م

و چند نفر پای پی روزه گرفته افطار نمود و فیهیای برای گذاشته تا اینکه توبه شرا قبول کرده روزه شش افطار دادند و مجاور بیت الهی گردید و آقا محمد اسمعیل سلمه دوزکاشانی بن آقا محمد ابراهیم شاعر متخلص لیرت در آغار حجاب بغداد آمده اقامت حبت و نیز در پیش صدق علی فریدی و خلیل نجاشی و آقا حسینعلی شیرازی و آقا حسینقلی قناد صفهانی و آقا محمد رضای قناد شیرازی و آقا میرزا محمد کاشانی که در کان قنادی بغداد آشته بامان و بجناب بدیع برادر فرزند و حاجی محمد باقر مهدانی تجارت امتعه مشغول گشته و حاجی میرزا کمال راقی و حاجی میرزا علی کبر و آقا محمد باقر و آقا محمد حوذا راقی و شاطرهای در دکانی و غیره هم مجاورت در بغداد را اختیار کردند و یکی از شاهپوشان میرزا آقا غیر کاشانی (غیب) در جوار ابراهیم اقامت گرفته مکاتیب بلغیه بیابان ایران اهی نگاشت و دیگر حاجی محمد تقی شیرازی چنانچه نوشتیم بغداد آمده و غم اقامت نمود و سوره الصبر از قلم ابراهیم در شان وی صدر یافته و بر او لقب دادند و سوره زیارت

نبیل ز زندی ضمن بیان واقعات شورش در ایران سال ۱۲۷۴ نوشت در کرمان و نیز بر عهد نه غوغا را دیدم جناب در شش صلیق آن تا پیش او بوده سرکنندار است و سرور بنده را دعوت نمود از تغییر لباس بر سید اورا با نام جمال مبارک بوق آوردم چند آنکه غریبت پیدا کرد و گفت ایخرد غوغا که ما در قطب عالم وجود نیستیم چنان ما را آلوده نمود که روی زمین هیچ سوزی ندارم و در هر جهت بگردان در طریق بغداد نیز بر عهد نه غوغا را دیدم در از بر عهد نه غوغا را دیدم که گفت از کلم بقبل جمع لغوی که او تا کرده اند نموده بود من هم در محل آن لغوی نیستم در اقامت در قم از محل حاجی میرزا موسی قلی نوشت در بیان غایبی چون تفکر کردم دیدم همه نفس بطرفه نه حکایت میکند پیش خود تفکر کردم دیدم مراتب هیچ شباهت با ایران نیست حقیقت دارد و این شخص حکایت از مطلع اعلی نماید در آن مین صدای بیان از آرزو بایجان و حاجی ملا شام از کاشانی رسیدم تفرس در آنها که چیزی نیافتم کتب بعضی در خودم حالتی پیدا شد و انسی آهسته کویان اهل بیان اهل ایاز را بخود دعوت کردم کار بجای رسید که جمعی نزاع و تفرس من مومن شدند حاجی با آقا عظیم و نیز نصرته تفرس بغداد آمده و تفرس در خان بنیاد شده و نمیدانست چه خدمت کند که مورد عنایت شود آخر صام و تقسیم شد که افطار کند تا جان کیم با بد و فریض قسم داد که نزد احدی ابراز نکنند و بجهت دوری آن محل اجاب کتر مرادده میکردند تا چند شانه در دست و غذا بسر بندند و چون نزدیک موت بودند جلای مبارک یک از خدام را بایک طرف میوات عنایت فرمودند که جان

سال نهم ظهور^{۱۸۲}

واقعات سال ۱۲۷۴ هـ ق

۱۸۵۸ م

زیارت برای دین شهید نازل فرمودند و آقا میرزا محمد علی نهری برابر زادگاهش آقا میرزا محمد حسن و آقا میرزا محمد حسین
 از اصفهان بیخداد وارد شده بعد از چندی با نجات سیکه عراق مرجهت بطن نمودند و بدین طریق
 امثال آقا محمد جواد فرهادی میرزا مصطفی نراقی ملا محمد رضا ضی الروح و آقا سید عبدالباقی کاشی و دیگر مشایخ
 رضا اردکانی با حاجی حسین زک و آقا حسین حاجی رجب منادی و دیگر آقا عظیم و میرزا نصرته تفرشی شیخ سلیمان
 نهدی حاجی پی در پی بعراق رفته درک فیوضات نموده مرجهت باطن خود کردند و آقا محمد علی محمل باقی کاشی را
 ملا حیدر کاشی تشویق و تخریص بلا مات میرزا یحیی نموده با وی رسید بیخداد فرستاد و آقا محمد علی آنچه سعی کرد میرزا
 یحیی را بنافه و بخصر اهی رسیده بمقصود حقیقی رسید و بعد از آن ت خد عودت بطن کرد و بلا خیر الهی داشت
 که من بظهور نموده در بیان اینک در بغداد مانند آفتاب روشن درخشان است چنانچه حاجی با حیدر میرزا
 در شایر محرمات با سیه که در آن ایام بعراق وارد شده مقام عظیم اهی را درک کرده اساک زبان نوشت نمود

حاجی باید تمام این حیوانات را بخورد چون آنخادم آستان دارد و دست که زغای حاجی سبب بوی روان انضمام همان نزدیک نبرد
 و بعضی رسیدن دید حال نزع دارد درکنش شسته حیوانات و پیام مجبور باور سینه افطاش دانند و بعد از آن اجابت نافع
 از ارتکاب فرمودند حضرت حکیم حکایت کرد روزی خباب حاجی میرزا موسی آمد و مجموع میرزا که از حیوانات آوردند حاجی در کمال
 ادب با عمامه بنبرد و او عسای نوزده و خم و با نضات شتاب سینه عانود که بجزو شرف شود چون بجزو ناک رسیده مجبور را گذر
 بر پوش را از روی آن برداشت که انواع حیوانات در آن بود تا بیخ تبر بر سینه که آن تیغ را با سر در گردن خود با کمال ادب
 تسلیم حال اهی کرد قدری ناشایسته ای حالت نموده فرمودند و در آنه نقل بر بان حاجی که هستند و بعد فرمودند لشکک
 فیسی ان تشریب کل البحر من عین السرد و من بکده احدی شفتیک من اثر و چون رخص شد فرمودند حاجی انقدر
 خوب وجودی است که اگر در آن او عان که نموده بود ثابت میماند اما مضار صدق او میفرودیم چه که یوم غیبی است کلا
 من سینه امروز است هر کس تمامی را می شود و در عهد آن بر آید صاحب انعام خواهد بود و خباب حاجی نهری با بر سینه
 بقم خسته در مرجهت بد استسلام نموده و در منزل خباب غیر در جوار بیت ساکن بودند بغیر زین
 و آقا محمد اسمعیل سلسله دور کاشانه بعدا در بغداد فوت شده در جنب مسجد بر آید موقوف گشت

سال پانزدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۴ هـ ق ۱۸۵۱ م

نمودش هزاره ششمین جهان معروف بجایه شاهزاده خانم (درقه الزهراء - فتنه) عمه ناصرالدین شاه بود و جمال
 اسی دیوا امر نبوت بطهران فرمودند چنانکه مهاجرت و دیاب و ایاب جناب بنیاد موجب همچنان برخی از مفسرین
 وجود آن گردید و ملا جعفر نراقی مذکور سخنانی مستهزانه همی گفت و نیز عبدالرحیم و شیخ حسن غیرها از کاشان
 شده کلمات دیوا برای اجتناب نمودند از آن جمله اینکه توقف لحد در کاشان نرود او فضل از آفات پنج سنه در
 بیاشد و جمال اسی یک یک از اجبار طلبیده منع از نشر سخنان وی نمودند و آنستند عبدالباقی کاشانی را امر
 بهرجب فرموده بمنزین کاشان بنیام فرستادند که احدی ناذون آمدن بنیاد و نیت تا بدین وسیله زبان وی
 شده فتنه بخوابد مدت منع دو سال بطول انجامید آنگاه میرزا مصطفی نراقی را امر بوجود جناب اجبار

فتنه مذکوره در ضمن منظومه ششوش که کیفیت ایام و واقعات نام حیاتش را بیک نظم کشیده چنین سرود

تا بصره رخ و دمای بشمار	خوش را برین نغمه برین دیار	هم چون بیدم بسوی نه بد بکار خرد در دست و کوی
رفته رفته تا بنیاد آدم	از فراق عشق اوداد آدم	نامه بنوشتم که ای لایلی باز تو خردار ز نسوم جارس از
گفت تیرسم در زمین خبر	دشمن آنند ناگام بس	باز بنوشتم ز نام قطع کن بعد از آن روی چه ایت گفت کن
با زلفا کمر برستم کند	تا مرا یکباره برگشتن در	تا که بشد اندر این نرود دیار دل ز نس او میگردد قرار
نزد بر زلف کشیده از این دلا	تا که آسایش نباید قلب ما	چو که بشنیم در آن دم این خبر دست خود نسوم بر زلف سه
کاین بر زمان بیداریت اند	همچو برجم و زرت بوده اند	زمن او آوار گشتم ز وطن زمن او آوار گشتم ز وطن
من گمان بردم که او بشد یغین	زار لیا و با خبر زان درین	من نه گشتم چنین آبی عزیز دست ما ز دشمن او نه هم غیر
صد هزاران حیف از یک من	که برای او کشیدم در زمین	مضطرب احوال فریاد آدم بدو بیت الامان داد آدم
یا بیا این که دل است و دوس	که خبر دارد از احوال کسی	من بگفته بوده ام صورتت برت یا بیا مردم بفریادم برس
از خدا غافل شدم در عشق او	مامل رضات خدین که که	حال محمدیم نذران غم ناک که که گشتم یکا تخمی ناک
گر بعد از سرنگت خوشتم	آب میدادم بصحری گهن	حالا از آن زمین مید گشتم این چه کجی بود بر دل گشتم
هر چه من با او شدم نزدیکتر	بیشم از حالتی خود دورتر	بیا بیا کافر شدم فریاد برس این در میارفت از روی برس
یک شبی با نامه راه و دغان	بر خدا نایدم از مردم نهان	آنقدر از جان کشیدم آه و درد تا خدا بر حالت من هم کرد
که خدا از طاب تو بوده ام	حال خندم که ره کم کرده ام	گر بی گفتم تو دوی موصدم که دل حتم تو دوی مصلحتم
گر که نمون گشته ام بدین شب	از جانش رده تو کرد طلب	گر ازل را خواستم کردم کلان نظر تو هست از خلاق جان

سال پانزدهم ظهور

۱۸۵۸ م

واقعات سال ۱۲۷۴ هـ ق

اجازت ورود دادند و چون در آن سنین عراق عرب خصوصا کربلا و نجف مرکز فقهی شیعه و محل درس و بحث سائل فقه و اصول و تحصیل اجازه و جناب بود و در بابین روس مجتهدین سید حسن میراج حکام شرعی و افاضی شمرده میشدند حاج شیخ مرتضی الانصاری در مقامات علم و تقوی و عبادت نظیر شدت و کمال مجتهدین و معاشیعیان زودی اطاعت می نمودند و بواسطه بعضی از علما مقامات و مطالب حال ابی شنیده بی بطنیت آن برده اند

کل معصوم توطه زما سوی	یک نظر بر من بنیاد را بخند	من بنیادم فدایم در کی است	خود تو میدانم کاینده تو هست
ارضا بنمای راه خود مرا	در دمای باطنم راده شفا	خود بفرمودی که هر کس کیست	سوی من آید من آیم دو قدم
من تمام عمر خود بودم در آن	در تمام رحمت ای تمام جان	بعد از این تو آیی پس و اما بنده ام	از تمام درگاه ای حق رانده ام
اندر آن شبی برم ریاری	غیر چشمم کسی بیدار نی	خدیجه داشت در دل خفا	جله را کردم عرض بر بها
که فرستم صبح اندر خدمتش	تا جواب آیدم ز حضرتش	کردم بسته عا که ام در حضور	عرض دارم تا یمن بین امور
گر بی بسیار بنجوم ز سوز	تا که آتش را رساندم بر د	قبل از آنکه بر آید آفتاب	گوش من آمد صدای حق باب
کس فرستادم به نیکبنداد	دشمن است این آمده برست او	دردم آمد تا گمان آرام جان	خادم تبه مغر خفق جهان
گفت فرزند بهادر ای جوان	که بعد در منزل شمس جهان	گو که گشتی تا امید از بهر کسی	اتفا آورده بر ما بسی
آنچه در شک گفته بشنیده ام	گریه او زاریت را دیده ام	آنمطالک ز شستی ز رخفا	جنه را فرمودم گویم بر ملا
یکت یکت طهارت را و مطمئن	عقل من حیران شد و بخوشتم	گفت از نیت داده ام امروز	هر چه بخواهی بگو فرزند زاری
چون شنیدم گفت او را یکتیک	بر دلم در هر گمی ماند نیت شک	صبر از جان من آمد برون	کای فیهان بنگرند از قفس چون
سیدم بر ابراهیم های ما	انفدای تو بهما جانهای ما	آنترضه که ز شستم و ششش	قبل از آنکه ز شستم قدمش
هر کلام را جواب داد است	با وجود آنکه او نا خوانده است	بخود که است اندامی باز	این خوانده است به جا باز
گر خدا نبود کجا بسته من	دهش با خلاق خود گفتم سخن	منظر حق است بر اسم بها	نده خواند خویش را بنده خدا
سربلایی با می نهادم سرا	تا رسیدم خدمت آن پادشاه	بر زمین افتادم ساجده شدم	دشمنم گفتم تا شدم
کای خواجده ز جرم غافلان	بوده ام تا حال جزند کا فلان	حال ایامم بخش ای خدا	که خدا زدی ندارم جز بها
حضرت سبب بفرمودی که من	بنده ام دیگر مگر ز پیمان سخن	لذت عفو الهی برده ام	به برابر خدا ز کرده ام
گر بنودی خلق تو بی ایمان	که در عزت گفتم از سر نهان	لیک تو آن دم زدن این نام	پس سخن گاه سازم و اسلام
باز فرمودی مگر این حرف ما	گوشتها بر گشته است ز مردم ما	توبیان رب اعط خوانده	از بنایاتش چه ادر برده

نوزدهم این سال پنجم شهر شعبان واقع شد

سال یازدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۴ هجری

۱۸۵۸

لذا بطریق یقینانه مدافعه از تعرضات منصفین همی کرد و اطلع شیخ ازین امر بواسطه میرزا علیسقی مجتهد ساکن در کربلا که عالمی مسلم در مراتب علمیه و مقامات عدالت و تقوی بود و زرافا سید محمد مجتهد اصفهانی و صاحب الیهی شینده مجلس تخصص برخواست و مجلسی را گرفت و آنچه چنین است که آقا سید محمد مذکور بوسی بغیر زیارت کابلین رفته در بغداد بجا حاجی جعفر دولت آبادی وارد شد و حاجی بابا درش حاجی خلیل از تجار مشهور و متعصب در دین و ملت است

عرض کردم خوانم الواهی که بود	خبر خائس حق من نظر نمود	در تمام باب فرمود آن مغرور که تو قوت نیست خانه ظهور
میکنه من نظر از بعدم ظهور	من بشیرم تا کنینه امزش قبول	دست شمش با در دار اسلام در جوار حوشن دارم تمام
بعد از آن فرمود آن سهر دگار	رضن تو لذم آمدین دبار	گذرویم شرح آموزه دواع خون دهان گردوشم بکار
درد او گردیدم در اصد فوس	خاک پاش مندم هر لحظه فوس	الفرض با ناله داه فغان درد گردیدم از آن آستان
جان منار جت شنه شد مشعل	فخنه پچرائش که زدش بدل	سعله شرار گشتم در من میزدم آتش چکان مردوزن
آمدم اندر کردن به نظر	جمعی از آنکله را کردم سیر	جدو را بستم کند موسی سحر تا در سلام بسوی کوی سحر
بعد از آن که با شامان آمد	از غم بجران در فغان آمدم	اندر آنجا بود کشتیطان راه اصفهان در سینه دل سپار
حاجی دستمه مرام او	مرا می کردم با هم گفتگو	بر سینه دل خواندن و عظم جبر بود بر صراط ابرحق بر کز بود
این مسلم فریاد میداد چرا	اسم او جاری شود بر کلاک ما	لعنت حق بر همان مجال کور که خدو محفوق انبوه بود
در همدان با سرو جان کردم	خدمت اجناس باران آمدم	خنده ز روی در میان مردوزن سر حق در دره گفتیم سخن
بعضی از آنده ستان آکه شدند	عازم انشور و اندر گه شدند	اندر آنجا خواب میوم شاه را لطف فرمود این در کابل
خنده ز روی در میان افکار بار	بر کمال الدین فادتم گذار	دیدم آنهم عجم من روانه است مست انسانه دان بمانه است
با هم آبی زرد دل پر خون زویم	تا چشم خویش بر خون زویم	بیداران در عاصب نظام گذار جمعیان آکرده خون شیر آ
زخم اندر زهر کاشان در سینه	بودند آنجا چستان با وفا	لیکن از سر خدا کل بی خبر غیر بر ابراهیم نصب نظر
در هیچ شاه را بهی گفته بود	شرف نامه که کسی شفته بود	بعد از آن خود عازم طهران خود پستی خوش در زنده ان شد
از زوئیت گریه میکردم تمام	کای خدا عمر مرا لیکن تمام	شایدم بجران سر آمد باها من بخوام زنده در درگاه
این وطن نبود بود سخن بیه	آن وطن در در که در کویت رسید	من عزم در دیار خویشن یک نفر اینجا ندارم هم سخن
بهیاس از سر حق آگاه نیست	با من بیدل کی براه نیست	شعرا می نشن گفتنی نیک پنهان ز مردم خواهد
گاه از بغداد لوی بر رسید	ایندل دیوانه از غم میوسید	شب بیدم خواب آناه آمده بر باله بندن سخن شن شده

سال پانزدهم ظهور^{۱۸۷}

واقعات سال ۱۲۷۴ هجری

۱۸۵۱ م

ایرانی و ساکن بغداد بودند و افاضت محمد میر حسن گل کلمات که بنام بابی مشهور و بایار و اعیان معاش بود ملاقات نمود گفت چون این امر موجب خلاف همه فیما بین علما شده میخواهم حقیقت واقع را بدانم و شبی در خلوت بنوعی که احدی مطلع نگردد بمحض ایشان رسیده مذاکره کنم مقصود امر عرض دارید و شبی را بنوع مذکور معین فرمایند و میر حسن مطلب عرض نمود و شبی امقرر فرمودند و در نیمه شب ساعت معینه میر حسن از پیش و عالم مذکور عبا بر سر انداخته بیت مبارک وارد شد و میر حسن برودن رفت و او همیکه بمحض راهی رسید و مسوالات چندی نموده جواب شنید از شغف شکفت چنین گفت شهید است که آنچه درباره عقائد و اعمال شما از معضنین شنیدم غیر از شما شده کردم حتی در ساعت اول خائف از این بودم که چیزی بمن بگویند و سحر نموده باشیم کنیم و حال استند عا دارم که چای و حلوبات بیارند تا کام شیرین کنم و مکرراً اللهم تعجب و حیرت از معجزات و اکا ذیب مردم کرده زرا و صاف و کمالات ایسی نمجد و تحمیل نمود و همگام سحر با کمال خصوع و ارادت از بیت ایسی خارج شده بخانه برگشت و برادران دولت آمادی بانظار ایی بیدار بودند و مستفسر احوال شدند و او اظهار واقع نمود و آنان بنوع وحشت و تعجب پرسیدند که مثل شما عالم و سید متقی چگونه با نجانب وارد میشود و سید با صحت بیان و اخلاص چنین گفت منم قبل از اینکه بنجد مت این رسم روایات موجب بسیار شنیدم لکن الحال دانستم که دشمنان چنین معجزات نشر دادند و ایست شما بگویم آنچه شنیدید که ثبت فرمود

من فرستادم تبر لوجی بدان حال اخت شیخ دارد بد بخوان صبح قسم دیدم آن موقع زود زریای بنده درگاه بود
 ز جسد جمال داده و ز عناد لوح بنده بر کس دیگر براد جملتس را باز شنیدم ام خواب خود را از همه پوشیده ام
 یک سواد از لوح خود برداشتم اصل را در پیش او بگذاشتم ناگهان آمد جواد زرگویی است شد معطر عالی از بوی است
 صیحه از جان شنیدم کی جواد من حق بر مردم این شهر است کینفر آدم درین دیرانه نیست یار آنست و آن پیمانست

سال نازدہم طہور

واقعات سال ۱۲۷۴ھ ق

۱۸۵۱م

د تحقیقات میں انگریز فرمان قرار دیا گیا بلکہ خود شخص و مجاہدہ نمایندہ اندو برادر متعصب بنحو گفتند کہ سید
 مجتہد نیز باقی شد واد صباح روز دیگر از بغداد خارج شدہ بکربلا و نجف عودت کرد و در مجلس درس شیخ صاحب
 شد و شیخ حسب تجلیلی کہ از سادات بنمود و بر مقدمہ بر خود نشانہ دل پس از ختم درس میں علی صحبت با بہیہ کیا
 آمد و حسب تعصب تو ہم خود امور سی ذکر نمودند شیخ گفت عبادی باین معنی عایت اگر شخص معتدی
 بد انجام زلفہ تحقیقات کردہ از مطالبان یافتہ در اینجا اظہار میداشت گفتگو میکردم در آنحال عالم مذکور از شیخ پرسید
 کہ مرا چگونه شخصی میدانند شیخ گفت اشہد بانہ عالم و عادل و معتقد عالم مذکور آغاز سخن کردہ گفت در
 این سفرم بنیاد بجدت ایشان رسیدم و فریب نہ ساعت گفتگو کردم و در جمع عقائد و مسائل
 مطاع ششم قسم بچند رسول اشہد بخر علم و کمال و دیانت و اخلاق روحانیان خبری ندیدم اگر اجابہ
 میدید سوالات خود را جو بہ ایشان را معروف دارم شیخ گفت بسیار خوب واقع شد بیان نمایندہ
 ہنیکہ عالم مذکور شروع بذکر مطالب نمود برخی از مطالبی حاضر تعصب در زبانیہ پر خاش کردہ کلانی
 بنوع سود ادب باصوت مرتفع و لحن شدید گفت و شیخ از جای برخاست و بحال تعرض از احوال
 و اخلاق آمان ببردن رفت و عالم مذکور اظہار داشت کہ من ہنوز حکایت نکردم و مطالب اشارہ
 کفتم در سابقین نوع سلوک کردید چگونه خواهد بود وقتی کہ مسائل و مطالب اشارہ تغییر نمایم و میرزا علی
 مجتہد از احوال سید مذکور پی تفحص و تفتیس برآمد و بعد از رفتہ در محضر اہی حضور یافت و سوالات

آوردہ اند کہ عا آقا مجتہد حاصل در بندگی چون از بغداد برای زیارت کاظمین تہا و پیادہ میرفت ذوق کہ زلیخہ ای طہای زخمتہ بر کز بندش مطلع
 و برای ربودن در کین بودند و مرا زخمی بسیار با کار و جگر زده نقدینہ کار بردند و عابریں ویرا یافتہ نمیشی بر زدن و با مر
 الدین شاہ جراح برایش از طهران بغداد رفت و او نہرت داد کہ با بیان بانعام از عذارت و معادلت ایشان چنین عطا کرد
 شد نہ بعد از مانند سار علمای عراق با ایشان مساعدت کردہ مطالبان را امضا و تصدیق نمود

سال پانزدهم ظهور^{۱۸۹}

واقعات سال ۱۲۷۴ هـ ق ۱۸۵۱ م

دشبهان خود را معروض داشته مرقن دوسن گردید و نجف عودت نموده بلاقات شیخ رفت در آن حال
 شیخ مریض و بتری بوده چنانش قوت بنیائی نداشت و از میرزا علی اصغر محمد پرسید که این کسبت و نیز ^{علینقی}
 این بیت از مشنوی رومی را خواند ما طیبیا نیم دشا گردان حق بحر فخرم دید ما را فاطم و
 شیخ بنوع مطایبه گفت پس جو کسبت نبض مر بینید و میرزا علی نقی شعر دیگر خواند آن طیبیان
 طبعی دیگرند که بدل از راه نبض بی برند آنکا چنین گفت که من بعد از دفعه حضور ایشان رسیدم
 و حجت بر من بالغ شد و هینده عرض میکنم که تحقیق این امر بر ما فرض است و شیخ گفت که من نهایت
 دارم اگر وقت یابم در سائل توجیه و اصول عقاید تحقیق و دقیق نمایم و میرزا علی نقی بنوع مزاج گفت
 چنین معلوم و مفهوم میشود که تاکنون از سائل توجیه بخیر مانده اید و با کلمه شیخ مریض از آنگاه بعد از
 در خصوص این مر سئوالی می نمود و یا سخن در میان می آمد چنین میگفت بعد از نزدیک است بر تحقیق
 کنید و با توالت مردم اعتنا نمایند و خود برای اعتمادی که بعالم مزبور داشت هرگز سخن مغایر و عمل مخالفی از
 بزرگ کرد و میرزا علی نقی محمد و سید محمد مذکور گاهی بعضی از الواح و بنایات آئینه را بدو می رساندند و
 اقدامی کردند ولی پیوسته اخاد ناره شورش و فتنه ملا ما را می نمودند و بدین طریق و بواسطه تذکرات جمعی ازین
 از طبقه علما و غیر هم که معین بلاد عراق بودند پیوسته ایرانیان آنحد و در تعیین روز و آرزو با خبر از امر بدیع شده
 آنکه طالب متفحص بودند سئوالات عرض کرده جواب میگرفتند از آنجمله سید یوسف سده ای اصفهانی
 از کربلا کتوبی بمحضرا بنی محاشته از کیفیت ظهور قائم و علامتش پرسیده گفت هر که این سئوال
 جواب گیرد اعتراف خواهد نمود و عسکر صاحب از دوستان بمحضر مبارک رسیده و سئوالات را تقدم
 داشت و حال ابی همان روز رساله جواهر الاسرار فی مباح الاسبغ را صادر فرمود و برای ^{ستاد} و
 و عارض رساله مذکور چنین است هو العلی الاعلی با ائمه السالک فی سبل العدل والناس ^{طن}

١٩٠
سال با نژود هم ظهور

واقعات سال ١٢٧٣ هـ ق

١٨٥١ م

الى طلعة الفضل فدل على كفايتك وعرفت سؤالك وسمعت لحنك فلبك في سرادق نوادر
 اذا اندفعت سحب الازادة لتمر عليك من مطار الحكمة ولماخذ عنك كلما اخذت
 من قبل وتقلبك عن جهات الضد الى يمكن الاحدية وتصلك الى شريعة الصديقين
 عنهما وتترك نفسك فيهما ولكن عطفك ويورد نوادر وتكون من الذين هم كانوا اليوم ^{الله} يورد
 المصدين ولو اتى في تلك الايام التي احاطت كلاب الارض وسبع البلاد وحضبت في
 وكرت وكون ممنوعا عن طهارها ما اعطاني الله من بلاي عليه وجواهر حكمته وشوناته
 فدرته ولكن مع كل ذلك ما احب ان احب من نام حرم الكبرياء ويود ان يدخل في
 رفوف النقا ويحب ان يطير في سماء هذا البلد في فجر الفضا لدا اذكر لك بعض ما اكرمني
 الله عما يطغى النفوس وتجلد القول لتلك برفض ضوضا والمبغضين واعلام المنا ^{فقط}
 ودر مقامى بوبى حين خطاب فرزند اذا اناضف بايتها العبد الذي طاب ائناك
 في الظاهر ولكن وجدنا جبارك في الباطن ثم اجعل محضك بين يدي الله وانك ان
 لن نراه اذ هو بواك وانك ان لن تعرفه انه هو يعرفك هل بعد احد ان يفسر
 تلك الكلمات بدلائل منقضة وبراهين واضحة واشارات لائحته على قدر الكفاية
 بترجم قلب السائل ولكن نوادر المخاطب لا قول الذي نفوسه بينك لن بعد احد ان
 يشرب وشحاتها الا من يدخل في ظل هذه المدينة التي بنيت اركانها على جبال البنا ^{نور}
 المحرم وجدارها من زبرجد الاحدية وابوابها من اللباس الصديقه ونوابها من طيب
 المكرمه والتي لسمعي سمعت عن واحد من علماءهم يقول لو يظهر كل تلك العلة ^{نور}
 ويظهر تمام المامل ويحكم بغير ما نزل في القرآن فما يكون بين ايديها من الفروع لتكذبه

سال پانزدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۴ هجری

۱۸۵۱ م

ونقله وما تقر به ابدًا وامثال ذلك مما يقولون هو لا الكذوبين بعد ان دعوا الى الفناء
 ونفخ في الصور وحشر كل من في السموات والارض والمهالك نصب والصلوات وضعت والاباء
 نزلت والشمس اشرفت والنجوم طمت والنفوس بعثت والروح نفخت والملائكة صفت
 والجنه اذلفت والناد سعرت وقضى كل ذلك والى حينئذ اعرف احد منهم كانهم
 في عشوائهم ميثون الا الذين هم آمنوا وجعلوا الى الله وكانوا اليوم في رضوان الله
 محجرون وفي رضى الله يكون ودر آخر رساله جنين مطهرت ولكن ما وجدنا الفضة
 وما شهدنا المهله من هذا الما فالذي جاء من عنكم وكان عجولا في الامر والكضاة
 الحكم لاند اخصرنا والكفينا وما ائتمنا ذكر الاسفاد بنا مها وما ينبغي لها وبلقيها
 الخ **كيفية انجارت آقا سيد اسماعيل زواره و برحقى**
از وقایع مهمه در بغداد

میرزا ابراهیم خان تبریزی فاضل ایران یقیم در بغداد که بنوع مذکور اظهار محبت و اخلاص نسبت بحال
 میکرد و ذرات نمود و دبیر الملک برجای وی برقرار گشت او نیز نسبت بهیکل مبارک بحال تواضع نمود
 و رفتار کرد و در ایام کار گذاریش و قبه آقا سید اسماعیل رفیع (زواره اتفاق افتاد و او را علمای و
 محترمین و زرشاهیر باتبیه بود و بعزم تشریف بمحضراهی وارد بغداد شد و زرشاهیر احوال و آثار مبارک
 حالت عشق و جذبہ باد دست داد و غالباً ساکت و متفکر و متذکر بود و گوی میگویی است و اشعار
 و بیانات عشقیه جذبه بسیار در فارسی نوشت و متذکرها خورد و خواب بریده بشما سر برآ
 مبارک میگذاشت و خدیوم قبل از طلوع آفتاب خواسته درب بیت و کوفه باغچه سیادت

سیادت جاوید کرد و خاشاک و غبار را برای آنکه تحت اقدام نماید بدجله ریخت و مدت چهل یوم آن حال باقی بود و بالاخره در هنگام نظری بخارج بغداد در طریق کاظمین بکنار دجله عقب نیکه بکنارش رفته در آنوقت که مردم ذباب و ایاب میکردند روی سبب ابی نشسته حلقوم خویش را با تیغ برید و خون در داخل دجله ریخت و در آنحال دوزخ بادیه نشین برای بردن آب با بخار سینند و مذبوحی را مشاهده کرده صیحه برکشیدند عمال کرک عثمانی که دیدند سیدی بدانوقت برنگشت بشما فقهه جمعی مجتمع شدند هنوز متی داشت و تیغ بر روی سینه اش بود و میخواست خود را بدجله اندازد همانوقت نمودند و از قابل پرسینند اشاره تیغ روی سینه خود کرده فهماند که با دست خود این عمل را مکتب شد پس او را بکناری برده ایرانیان را آگاه ساختند و او را بسرایه حکومت عثمانی و نیز قونولجان بردند و اهملکی تحقیق نمودند معلوم شد که آنجا نود پس حبسش را بکاظمین برده در تل احمد دفن کردند و جمال ابی از این واقعه بسیار شاک شدند و تیغ و اشاره فهماندند که اولی این بود بد آنحال بماند و موجب تربیت روحانیه و تقدیس امام شود ولی در بعضی از بیانات مبارکه در حق وی چنین سطور هست آنکه سلطان لشهدا و محبوبم و نیز حاجی حسن تبریزی که تخلصات علمیه نهشت بقوه عشق و انجذاب تقاسیری بر کتاب مستطاب تفسیر حسن العصف فوشته تحقیقاتی نموده شور و دله بدیعی در حالت دوستان ایجاد کرد و هر کس حال او را مشاهده نموده بکنارش شنبه منتقل گشت و او قبلا در کرمانشاه بجزر ابی رسید و نیز چند سفری ببغداد ذاب و ایاب کرد و در آن ایام چنان ساکت و ساکن بود که بعضی نوع حیرت و تعجب حالت او را در محضر مبارک

حاجی حسن تبریزی با حاجی علی عسکر که ضمن واقعات تبریز در بخش هم دگری از او نمودیم در سال دوم اظهار حضرت نطقه اولی تحقیق یافته چون ملاقات اطلاع نمود و امر تقاضای مجایب باب اباب بود و بواسطه حاجی بر رسید ملاحتصار از این احوال گردند هر چه در زبان رفته و در بشردیه بملاقات آنجناب رسیده فهمیدی شدند و از آنجا با هم بودند و حاجی حسن بعد از واقعه شهادت کبری بقصد

سال شانزدهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۵ هـ ق ۱۸۵۸ م

مبارک مذکور داشتند و جمال اہی فرمودند کہ بہنگام نطق و بیان حاجی بیاید و در این ایام مذابرا عظمت و وحدت جمال اہی برکشید روزی قمہ بر کمر بستہ در بیرون بیت بجنوب مبارک معرض داشت اذن فرمایند تا بر سر درہ جمع اہل اہل را از اہل را باطن غایم و در جواب وی بدین مضمون فرمودند ای حاجی قمہ را از کمر بکن کہ امر الہی باشد در غیبت ظاہرہ بر جہان القا شود قمہ و شمشیر لازم نیست پنجہ ایمان شمشیر این آخوند ما ہستند کہ کجلی از عوالم کتبہ بچرخد میباشند و جز اعراض و اعتراض بر حق شمری ندارند ہمانا این امر مبارک باید بنبیحات اعمال تعدد ظاہر و باطن ارواحیانہ مرضیہ ظاہر شود نزاع و جدال و سیف ممنوع است و دیگر وقعہ ملا با قرابن امام جمعہ فاش بود اورا بدر

بقصد تجارت عام ابتدا گشت و حالات انجذاب و انار عرس دراد و بطلہ درک مضر اہی حاصل شد و بعد از واقعہ بیخ نذرند اورا از عروت وطن فرمودند ہنیکہ تبریز رسید از بہت شدت فقر و تنگدستی تمام این امر سوخت نیست تا بد و در قری و اطراف مشول مکتبہ گردید و یک از اقاربی بخصبش او ببقای اہل رفاق کردہ شی و در ادبتر خواہشید نمود و جسدش را بقصد و اموش را تصرف کرد و آشنا یان بہ با واقعہ برودہ قصد و سنگری نال داشتند و انظارم بر رسیدہ کہ نیتہ در ان مملکت بخجری بود و حاجی محمد باقر قزوینی با شہر خا کہ حاجی محمد باقر ہمدانی (ذیل ساجز) کہ در ابتدا حجرہ رازی دہشتہ نزار بود در ایران فرمودند قبیل زندی نوشت آمدہ گزرا از حضور مبارک طلب برکت و ثروت میکردند بہنگام حرکت نایمہ فرمودہ با بیان کجوتی ظاہر شد تا توہ خواہ کرد ولی در حین خطر خایمہ افتاد و کربلائی محمد باقر ہمدانی گفت بناہ میرم بخدا از خفا کہ برای عوالم در خفا من ضرر دارد اگر خفا بہ در خطا بیدار غیبت نماید و انا فلا و لکن کربلائی محمد باقر قزوینی گفت من دست بر نیذارم تا عمر و فرزند تجارت ایران کردم و اوقات غائبہ دیدہ کہ در امر تہ جبہ حضرت نمایان میکنم و چون بفرزین و برتر رفت و تجارت مشول شد و ترغ کردہ با سلاہ قبول سفر نمود و خان والدہ ذرا عالم تجارت میرفت و حاجی محمد باقر ہمدانی نیز تجارت رسیدہ ولی بہتہ حال او با عدال بود تا مردہ بکہ فرستند و چون حاجی قزوینی را بعد از ورود جمال اہی با در نہ ملاقات کردم اورا معاشر با اشخاص آلودہ بدینا دیدم و بشرفش سرور بود و چون اورا منکر نمودم کہ میرمایند و لکن تو امع الدین هست تو بہم سخن و کردہ تہ اعتناء نمود و چون منور شد طول کشید کہ برای او تہ بسیار خرید قیمت آن منزل جاش کردہ صد ہزار تومان جانی خالی و قرض حاصل کرد و بجنوب مبارک عرضہ دستہ عام نمود و در جواب دندہ نصرت غیبت شد و در ہمان ایام تہ ترغ کردہ و حاجی شروت و افرا یافت و در بیروت خان منور شد کہ این مکتبہ گفت امروز خدای مصلح و مشہور این لیرہ است بہنگامہ سمیع مبارک فرستہ فرمودند خدای اورا از اگر قیوم و بطلہ غوری کہ در او پیدا چون انظار مبارک خیر یافت طیفان عظیم نمود و در اندک زیادہ تجارت افتاد و بعد از آن در پشین گشت و نزد اہل انظار نایبہ نمود و عرضہ اش بطرا نمود

سال شانزدهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۵ هـ ق

۱۸۵۸ م

پدرش برای تکمیل تحصیلات علمیه دینیته نجف فرستاد و در آنجا بواسطه افتاد محمد ذنبیل، قاضی تصدیق باین امر نمود
 و بعد از توفیق کرده شرف محضر اسی حاصل نمود و این در اوقاتی بود که آقا سید اسمعیل فریح و حاجی حسن نیکوگر در بغداد
 حال ایجاد داشتند شخصی از علماء و مشوین حاجی گلپاسی که با اتفاق ملاقات کردند کور برای تکمیل تحصیل نجف آمد
 و از شحمیه بود و ملا باقر تبلیغ این امر با او نمود و او بکمال تعصب و عداوت قیام کرد در بغداد علی ملا انان شهادت با او داد
 سو و مغز تریات پرداخت و ملا باقر هر قدر نصیحت نمود سودی بخشید بلکه بر احوال و اعمال سینه اش میخورد
 تا آنکه رام خستید از دست ملا باقر بدرفت و عزم تنبیه و تادیب او نمود و بی رحمی از ارجا گفت که من تائب
 استماع سب و لعن و یاده گوئیهای او را ندانم و او را نیز نم دلوایسکه خود هلاک شوم و احباب او را منع کرده گفتند
 که این نوع از اعمال ممنوع است ولی ملا باقر بدون اطلاع احباب قمه بدست آورده در وسط زور در بازار ارجا
 که مجمع عام بود با آن آخوند مصاف شد و با او گفت آنچه تو گفتی بد گوئی شیدی حال تو را بجزای اعمالت برسانم
 آخوند بگریخت و فریاد و فغان همی کرد و ملا باقر با قمه آخته از عقیش شتافت و مردم از زمین و سایر
 دور شدند تا با آخوند رسیده چند زخم زد و مردم اجتماع نموده ملا باقر را دستگیر کرده زدند و بستر آ
 حکومتی بر زد و از آنجا ویرا بقونسلخانه ایران فرستادند و در آن اوقات دیر جهام میرزا محمد خان
 لواسانی نوری که سابقه معرفت و اخلاص با جمال مبارک داشت مأمور اصلاح بعضی امور در بغداد
 بود آخوند گلپاسی را با دو سوار بایران فرستادند و ملا باقر را نیز نظر مصلحت حبس کرده آنگاه برآ
 گفته بایران برود و جمال اسی نیز در راه فرسودند که بایران رفقه اشتاب تمام آخوند گلپاسی یافته
 اند و غفور و عفران طلبیده گوید آنچه واقع شد خطا، شخص من بود مربوط بدستور این امر نسبت و در هر حال

غفور و عفران نیزین گوید و اما حاجی محمد باقر هدا نه ثروت و برکت جمانه یافته، آخر الایام با اعتدال در
 امر مبارک خادم و امین و صادق موافق بود :

سال شانزدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۵ هجری ۱۸۵۸ م

در بهمان آخوند بادی تصادف نمود و بحکومت عرض حال گفته ملا باقر را دستگیر کردند و لوحی که در
 حین خرد جیش از عراق در حقیقت صادر شد از جیش در آورده و در آن لوح این مضمون بود و فعلت
 ما فعلت و بلس ما فعلت و توبیح و امر بتوبیه و انابه بود و حاکم بعد از مطالعه توقع گفت چون
 با مرصاحب امر خطا کردی باید محبوس شوی و چندی او را در حبس بست پس بواسطه دو سائل دولتی
 مابین آن اصلاح داد و ملا باقر مرخص شد بغداد عودت نمود ولی دیگر جمال بهی با و اظهار عتاب
 نفرمودند زیرا که واقعه مذکوره سبب گفتگو و طغیان بعضیین بغداد گردید و در سر بغداد و نهم قیام کردند
 و دیگر آنکه سید حسین قاضی یکی از اشراف آن که بلا سخن مناسبی گفت و اینکه خبر بیع جمال بهی رسید
 بسیار شاگردان و چون واقعه بیع موجب عیب معاندان و دولتیمان گردیده اندیشیدند که این
 باند اشتن حکم معارفت چنین جانشانی میکنند و اگر امر بیعادت یا بنده خواهند نمود و بوی
 همچنان در بعضیین کردند اما بهی متفرق دوزی اجناسا در شد و جمعی از آنان که در دکه محل شغلا
 خود بودند بمحض اینکه امر مبارک را شنیدند که مارا بناگذاشته و آنچه داشتند کالعدم پنداشته
 بدین تامل لمح از بغداد بریدن فرستند و اما محمد ضای سیرازی سابق الذکر چنین نوشت این سنده
 اگر چه دکانی نه ششم چون آقا عبد الرسول قمی در برادرش مشهدی حسین ایدم که ترک دکان نموده ام
 بیروت اند و حکایت کردند که امر مبارک بخروج اجابایران صادر شد و ما غاریم گفتم برید که من هم
 رسیدم در قم عصای خود را از دکان آقا سید حسین قاضی برداشتم خویشا بریدن در دوازه معظم

در بیستم محرم بوجیب فرمان ناصر الدین شاه مرزا آقا صاحب معظم دوزی و پسر نظام الملک دوزی در لشکر از دست
 و شش در آستانه برای است ایران تعلیم یافت و در آنجا نیز آینه چنان خوش الملک در بر او قرار دهند و نیز از هم
 سپهسالار دوزی جنگ نیز از او بیخ متوفی الملک در بر او گشت و نیز از آینه چنان سپهسالار در مشهور و نیز هم از آن در بر او بیخ گزید

سال شانزدهم ظهور^{۱۹۴}

واقعات سال ۱۲۷۵ هـ ق

۱۸۵۴ م

مفطم بیابان رساندم و تا شردان جمعی هم از عقب متحی شدند و گفتند نیزه اشکر تبه خواهرزاده و پیشکار
 میرزا محمد خان دبیر همام که برای انجام اموری از دولت ایران بدار السلام مأمور بود و بحضور مبارک اظهار
 اخلاص نمود مشرف شده عرض نموده بود که امروز امر عیسی در بازار بغداد مشاهده کردم بدکان اهری
 زردستان شارسیدم دکان بازار و بیجا دیدم خردگان سید حسین که باز نبود اورا در سر سرب دیدیم
 برسیدم گفت خبر صحیح درها نجاست که ثابانجا عازم اید جال مبارک فرمودند علی امر نمودیم همه بروند
 لهذا امانقدر توقف که مشغول بستن دکان شوند جائز نداشتند و سید حسین مورد غیاب ساخته
 امر بخروج از دار السلام فرمودند هر قدر نیزه اشکر تبه شفاعت نمود که اورا معاف ازند فرمودند تا شفعه
 شفاعت الشافین لهذا هانروز مرض و عازم بصره و نیزه اشکر تبه فرمودند که دکان بار اخی نظمت
 و منوطبت کند که چیزی نف نشود و بصاحبش برسانند و اقا رسول و اقا محمد حسین قمی مذکور چون بقم
 دارو شدند برای ایجابی که در مردم ایران از جهت ارجح منفوقه نسبت بیابان عراق بود علما

روزی جمال ایسی در بزرگاشی منفرمودند و لاجرم ضای ضعیفا از خانه حاجی میرزا امادی جواهری بخبر مبارک آمد فرمودند از
 آمدن آن معلوم است که خبر تازه باید داشته باشد معروض داشتم الین شاه میرزا آقا خان صدر اعظم را با حاج علی صاحب
 کشت و امواش را تصرف کرد و سپهسالار صدر اعظم شد فرمودند صدر اعظم شدن سپهسالار صحیح است چه که با اطلاع
 کشته شدن میرزا آقا خان صدر اعظم کذب است زیرا او مراعات وقت نمود اگر ضعیف شده با او رسید و بخواند حال
 تعصیر خود اقرار خواهد نمود اما حاجی کاخان البته باید ذلت یغید و اورا قهر آندی در رسد بعد چون خبر صحیح آمد
 همان بود که فرمودند مضروب شدن سپهسالار بصدارت و عزل میرزا آقا خان و نفی او از طهران نیزه بود که بعد در
 آنجا با حیرت کبری عمت کرد و در اوایل ورود مبارک ببیند با تمام از لوجی صادر و از برای او فرستادند و در جمیع ظلمهای
 وارده او را شریک در سیم خواندند و در اول انجمن محمد و شای سلطان ظهور و اقدار امرش بود که ملوک ارض او را فرود
 نتوانند باز داشت و بعد در مشاجرات بیان بجن و بطونیت خود فرمودند که خدا یا گردن که بزنند و پریان پرورش دادها
 بر آن عمل ندهد بخیر خواندند وقتی انجمن مبارک با او رسید که عازم دیدن میرزا ابراهیم امام جمعه طهران بود چون دیده

سال شانزدهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۵ هـ ق ۱۸۵۹ م

علماء شورش کردند و حکومت هر دور را دستگیر نمودند بطهران فرستاده در مجلس مقید و مغلول ساخته و آقا محمد حسین پس از سه سال حبس در انبار دغانت یافت و آقا رسول هفت سال محبوس بود و در طول مدت حبس نمایان فرقیه اخلاق خود نمود و سال ۱۲۸۲ از حبس بیرون آمد

انگاز معادلت و مقاومت قونول ایران و شیخ عبدالحسین باجمال ابهی

میرزا بزرگن گن قدیس را دولت ایران قونول بغداد مینمود و قبل از ورودش در بغداد شهرت یافت که بیایان بغداد دستگیر کرده بایران میفرستد و با نده تقیر سباسبی الی چهل نفر از فرزانگان و علمایان وارد بغداد شد و روز ما سوار بر اسب با جمعیت قریبین از این جانب بجانب بغداد میگردد و اهلها قدرت و سلطوت نسبت با بیاطنا نده ابراز بغض و عداوت میکرد و با شیخ عبدالحسین که بهر پیش و بیگانه می داشتند بر دفع این طائفه جمعیت شد و تیر میزدند که بدست مصطفی پاشا والی بغداد و جمال ابهی مسلمین دولت ناصر الدین شاه دهنند و میرزا بزرگن گن نزد والی زرتشتیان بیان کرد

دید که در مع مبارک ابدانیت بمصیبت معارض ضوع و عارضه نفروند بسیار متغیر شد با همان حالت مجلس امام جمعه دارد میشود و روح مبارک را با امام داده مگر یکند که بمیند همین نوشته اند و چه تقصیر برین دارد کرده اند امام جمعه روح مبارک را خواند و میگوید که بسیار نوشته اند نیز که محل ایراد باشد نمی بینم و حاجی عثمان جنیدی در طهران معزول و محذول اند و بعد از دادن چند هزار تومان تعارض در پیشکش بجزم آباد رستان رفت و با اهل عیال بخمال ناخت و تاز با نخدمت و آخت چون بنای ظلم که پشت ندای رستان نهادند در روز روشن بر آید هجوم آوردند خود او را گرفته محبتش را سوزانیدند و سوامی او را بجزر و شش دادند و مانند چهار ما او را با پلان و بیام سوار شده مسخر می نمودند تا آنکه او را از طهران خوانستد یوم در دوشش بطهران با همان هیئت که نزد دست لرا بیرون آمده بود مردم تماشا می او بر میزدند و برای مسخر شدن با سوزاننده از جمله اطفال می گفتند خوش رسیدی بجزای ظلم ای کبر رعل هر که کاری بد کند پیش سزا پیش عمل در خانه خود او محبوس ز خانه نشینش کردند و نفر سر باز در خانه اش چانه زدند و هر روز او را بگولت و جرم می نمودند تا از غصه با رعاش بدن و شب و قی بملاشد و نوعی مغرور بود که حتی حذام و اهل عیال از او دور می حیثتند هر چند او پس از مدتی لیبین طهران افتادند ولی فصاحت و ذلتی که بر او دارد بر اهدی نه همچنین کلانتر طهران با آنکه خوش بسیار محبتند

زودتر در سینه عا اسباب گویین مکل واقع شده
میرزا بزرگن گن کار و کز بقیه ارتزنده او بود مگر در روزی ادای بعضی سزای او
اناست بغداد هر روز در وقت لیلکون تا فرزند سزای او ۱۲۷۶

سال شانزدهم ظهور^{۱۹۸}

واقعات سال ۱۲۷۵ هـ ق

۱۸۵۹ م

کرد که چند تن اتباع ما از ایران گریخته بیداد آمده است چنانچه اجازت دید که آنان را قبض کرده بفرستیم و پاشا نزدیک
نفس بود و در وسطه عهده پاشا چنانکه میگویم از مقامات جمال اهی و نیز از اغراض قونول و شیخ عبدالحسین آگاهی یافت
و مقصود وی را بفهمست فهمید و جواب چنین گفت باکی نیت اجازه دارید و آنان را راستیگر کنید قونول گفت منظورم
اعانت و مساعدت شاه است چه که ما بیدادشما اجراء نمیقتصد نتوانیم والی گفت عجب این گریخته گمان میکنند که
شما با همه قدرت و سطوت اقتدار اخذ ایشان را ندارید قونول ذکر جمال اهی و اینط لطف نمود والی بفرمود
حیرت بدو گریسته گفت کسانیکه جمع فحول علماء و فضلا و ادباء و اعظم بیداد شهادت بر علوم مقام و کمال
و تقوایشان میدهند و سبب مغررت ایران و ایرانیانند شما گریخته میخوایند و میخواهید با عانت ما دست
تعدی ایشان دراز نمایند قونول گفت برای این است که اینط لطف هم بآیین ما و هم بآیین شما لطف
والی بنوع تعرض گفت از اینکلام شما معلوم میشود که دین ما و شما با هم مغایرت است و دیگر از این صحبت
کنند و میرزا بزرگخان برخاسته خائسا خاسرا بگردن آمد و با شیخ مذکور بحمل و اقدامات معاند
و معادمت پردازختند و کاتب مملو از مغربیات بپهران همی گذاشتند و نزد ایرانیان مقیم
عراق حکایات و روایات عجیبه نشر دادند و شیخ عبدالحسین در مجلسی چنین گفت که در عالم رویا دیدم
با ناصرالدین شاه در سخت فتنه قرار دارم و در بالا محاذی سرشاه لاهی معلق که خطش انگلیسی عبارتست آیه
الکفری است و مشهور بود که با بیان آنرا نوشته او بران کرده اند و همچنین چشم شاه بلوح افتاد و بمن
این عمل با بیان است و عنقریب با همین شمیر که بر گریسته ام تمامت آنرا از میان بگردارم چنانکه درباری

مجتبای قریه تبین دست و خوار با جبار قسم آنچه اعلامه نیت و چون با ذریه اجابت بر نیت در آیام قحطی که مردم در کس سلطان
سنگباران کردند سلطان ایران آن فساد را با خواهی گمان ترده است لذا حکم کرد که در میدان ارک بطنباش انداخته در میان با این بسته
و در بازار به نهایت ولت کشیدند و تا سه روز پای قاپوق انداختند ولی با بل پیش رفتی و اردوشه فیصل زنده ای

سال هفدهم ظهور^{۱۹۶}

واقعات سال ۱۲۷۶ هـ ق ۱۸۵۹ م

دیاری ازین طائفه در هیچ دیاری باقی نماند و بعد از آن رویای دیگری بدین طریق جعل نموده نوشته ساخت که دیدم در باطن خانیقین بغداد یکی از بابیان بغداد در حالیکه سواره با جمعی عازم طهران خود را بمن رساند و پیشه بر از خون که در دست داشت بر سر رو و لباسم پاشید و این رویا ما از خوابهای صادقانه است تعبیرش اینکه بعد از مساعی من که منتهی بقطع و قمع این طائفه میگردد مورد الطاف و عنایات سلطانی واقع شوم و شاه ایران بطهران میطلبند و در بین طریق بدست این طائفه کشته میشوم و این سبب شود که دولت و ملت ایران بحضرت عزت آید و بیخ و بنیاد این طائفه را کند و منهدم نمایند و یکی از محرران شیخ که بطبع علم آئینه زبانت ایجاب بجزایری می نمود رویای مذکور و کلماتش را معروض داشت فرمودند آرزوی اولی که اینه انگریسی را بخط انگلیسی بالایی سر سلطان ایران مضمونش تعبیرش اینست که این امر بدیع همان امر رسول الله است و کلماتش با کلام قرآن منتهی اینست که صورت الفاظ تعبیر یافت و اما رویای ثانیه این را بدانند که ما اجای خود را قبل از منی نمودیم که متعرض او نشوند و او را بخدا و گذارند و نه او را بطهران میطلبند و نه بدست بابیان کشته می شود و گذشته البته بر همه معلوم میگردد و آن شخص نزد شیخ زلفه نصیحت منی و توبیخ نموده گفت اولی این است که بجای بابیان ملاقات نکنند و ثانی اگر حق است معارضه نکنی و اگر باطل است از روی بصیرت حکم جاری کنی و شیخ گفت تبرسم از اینکه ایشان برای مجاهد حاضر نشوند آن شخص از جای برخاسته گفت حاضر کردن ایشان را من در عهد بگیرم و اگر بمنزل ایشان نیایند فرار در منزل خودم میدهم و شیخ با حضور جمعی قبول نمود و واقعه بجزایری معروض گردید فرمودند این فکر صواب است و همین آن او را جبر کنید چه در چنین امر خیر تیار

حاجی بر حسن گل گلاب شیرازی تقیم کاظمی با اتفاق شاهزاده خانم عمده صدرالدین شاه بطهران رفت و با بغداد مرسله داشت و برخی از ملکات پیش پست خان آقا محمد در بند می تقیم طهران رسید و او را مخاطبت با صدرالدین شاه را از کرده ابد و گفته و فساد برآمد و شاهزاده خانم سنی و کوشش بسیار نمود تا حاجی را از خطر نجات داد

سال مقدم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۶ هـ ق

۱۸۵۹ م

تایخ جازنه ومن از امر زاده روز قیامت هجرت هر وقت را معین کنسید خبر دهید تا در وقت بوعود حاضر
شوم و مجال عذری برای شیخ نماند و اینکه کلام مبارک را شیخ رساندند بزم نموده بعد از آن مختلف معتقد
گشت و این حکایت نزد اشراف و تجار ایرانی ساکن کاپلین و بعد از بواسطه همان شخص شیوع یافت
و مدتی نقل مجالس بود و حرمت شیخ چنان از میان رفت که ایامی طویل از کاپلین بنفیداد نمی
گذشت و بعد از آن با میرزا بزرگخان و همسرانشان پیسید و تهریه فاد مشغول گشت و در لوجی
مفضل که در آن ایام از قلم ایهی صادر شده و قصص انبیاء و بلاایا وارده برایشان از تفرحات علمی و ^{تعمیراتی}
عصر زینر ظلم و تعدیات پیشوایان دین را نسبت بحضرت ربّ علی بیان نموده اند احوال و اعمال شیخ
عبدالحسین و امشاش و نیز مسامی افعال ناصرالدین شاه و نیز بزرگخان را چنین ذکر فرمودند و منهم الذی
سمی بالعبد لهذا الاسم الذی انشعب منه جمود الاسماء و یشهد بذلك اهل سرادق البقاء
ومن ورائهم هذا العلم الذی لم یکن و هذا هو الذی یفر الشیطان عن کفره و احرف من
ناه اکباد الذین هم انقطعوا الی الله و کافوا علی بهم من کلین و طامن بالله طریقه عنین
و هذا هو الذی سوس الشیطان فی نفسه حق اغفله عن ذکر ربه و اخرج به عن جوب
مقدس محبوب و هذا هو الذی علم الفایبل بان یقتل اخاه و کان من الذی استکبر
فی اول الامر علی الله المیهن المعبوم و طامن کفر و طامن ظلم و طامن فسق الا و قد بدین
من هذا التفتی و سبعود کل فی الک البه ان انتم بغیر الله تفتنون ان انتم
الیه ملائکه الفردوس فی ملا الاعلی بانا ملهم و مجبرون بعضهم بعضا بان هذا
هو الذی استکبر علی الله فی اذل الازال و اعرض علی النبیین و المرسلین فاعرفه
ثم العنوه ان انتم تعرفون و لهذا جعله الله خادما لحرمان نفسه و عمال لفته